رساله نخبه علامه فهامه بسم الله الرحمن الرحیم مرحوم حاجی محمد ابراهیم طاب ثراه

حمد و ثنای بیحد و احصاء مخصوص بارگاه کبریائیست که جواهر زواهر حمدش
کنز الفواید آمال و آمانی را و ودایع رحمتش در انار سواد ملال
از چهره مکناشکاف و تریاق مغفرتش دافع سموم مهلکه عصیان و حرمان
نامتناهی و تحیات غیر متناهیه نثار درهای ثریا اساس خیر خلایق
و عترت طاهره انجاب باد **وبعد** چنین گوید بنده حقیر عباد الله ابن
محمد حسن الخراسانی محمد ابراهیم الاصفهانی عاملهما الله بلطفه العمیم که این
مختصریست موسوم بنخبه در واجبات و مهمات از فروع دینیه و آن
مشتمل است بر چند مقصد **مقصد اول** در طهارت و آن چند
مبحث است **مبحث اول** در طهارت از حدث است که عبارت
از وضو و غسل و تیمم باشد و در آن سه بابست **باب اول** در وضو
و در آن چند فصل است **فصل اول** در انواع واجب وضو از
برای آن و آن نماز واجب و طواف واجبست و شرطست در صحت هر یک

بلکه در صحت نماز مستحب نیز و مشهور وجوب وضو است نیز از برای
مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود مس نمودن بنذر و غیر آن
لکن آنچه ثابت شده است بدلیل حرمت مس است بدون وضو نه وجوب
وضو و گاهی واجب میشود وضو بنذر و عهد و قسم **فصل دویم**
در بیان امور یکه باعث وضو و مبطل آنست و آن بیرون آمدن بول
و غایط و باد است که بیرون بیاید از محل خود اصلا باشد چه بی
صدا از موضع متعارف یا از موضع غیر متعارف اگر بخلقت الهی باشد
یا آنکه موضعیکه بخلقت الهی است مسدود شود و سوراخ دیگر
بهم رسد و همچنین است خواب هرگاه غالب شود بر چشم و گوش و دیوانگی
و بیهوشی و مستی و رطوبت مشتبهه که بیرون بیاید در حال استبراء
نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و رطوبت بسیار
باشد یا نه و همچنین است استحاضه قلیله بلکه استحاضه کثیره و متوسطه هم
موجب غسل باشد غیر جنابت از حیض و نفاس و مس میت بنا بر احوط
و در وجوب مقدم داشتن وضو بر اغسال مذکوره غیر جنابت و اجتناب
آن خلافست و ظاهر آنست که مخیر است در میان بجا آوردن وضو را
پیش از غسل یا بعد از آن هر چند اول احوط و افضل است و مدار در
حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است نه بر مظنه لیکن هرگاه ظنی
که نزدیک بعلم باشد بهم رساند بحصول ناقضی از نواقض مذکوره
احوط باطل کردن وضو و اعاده نمودن آنست **فصل سیم**

در واجبات و محرمات بیت الخلا رفتن واجبست که کسیکه داخل بیت الخلا میشود
بجهت تخلی در اغتسال بلکه در سایر احوال انکه بپوشاند از نامحرم عورت خود را
وان قبل و دبر و بیضتانست و احوط پوشانیدن از ناف تا بزانو است
بلکه تا میان ساق و حرام است بر ان در اغتسال روی یا پشت بقبله کردن
بجمیع بدن چه در صحرا و چه در غیر صحرا و بلکه در حال استنجا نمودن بنا
بر احوط و معین است شستن مخرج بول را باب و غیران کفایت نمیکند
و کفایت میکند یکدفعه شستن هرچند احوط دو نوبت و افضل سه نوبت است
و دست مالیدن واجب نیست مگر انکه خشک شود یا مذی یا وذی بود
که در اینحال باید دست بمالد تا علم بازاله بهم رساند و مخیر است در
مخرج غایط میان شستن باب و مالیدن سنگ و غیرآن از انچه میاید
هرگاه نجاست نرسیده باشد بغیر محلیکه عادت قرار گرفته است بر بعض
شدن آن و اگر رسیده باشد بغیران معین است باب شستن تمام و همچنین
معین است شستن باب اگر با غایت نجاست دیگر بیرون بیاید مثل خون
و معتبر نیست عدد در استنجای غایط بلکه باب بلکه پاک شدن معتبر است
و اعتبار ببوی و رنگی که در محل یا در دست بماند نیست و اما در استنجا
بغیر اب معین است سه بودن هرچند بکمتر از ان ازاله شود غایط چنانچه
اگر به سه ازاله نشود معین است زیاده تا انکه برطرف شود و کفایت نمیکند
مسح نمودن به سه طرف یک سنگ و در حکم سنگ است هرچیزیکه طاهر باشد
و غایط را برطرف نماید چه از جنس روییدنی باشد مثل چوب و علف و

کرباس

کرباس و کتان و چه از معادن مثل طلا و نقره و چه از حیوان خواه تمام ان باشد
یا بعض آن و خواه جزء استنجا کننده باشد مثل کف دست و انگشت یا انکه غیر
جزء استنجا کننده باشد مثل دست زن و جاریه و خواه متصل باشد ان جزء
بحیوان و خواه منفصل مثل سم حیوان یا قطعه منفصله از ان و جایز نیست
استنجا بچیزیکه حرام است تصرف نمودن در آن بدون اذن مالک و چیزیکه
متضرر شود بسبب استنجا کردن بان موضع استنجا یا دست هرچند قادر بر
غیران نباشد و بچیزیکه بغیر از ازاله استعمال نجس شده باشد و بجس و بیها و
سرگین و استخوان و هرچه معلوم باشد وجوب احترام ان از دین یا مذهب
مثل تربت جناب امام حسین ع و ورق قران و ادعیه و احادیث و امثال اینها

فصل چهارم در بیان حقیقت وضو بدانکه وضوء دو شستن است
و دو مسح کردن است اما دو شستن شستن روی است از منتهای رستنگاه
موی سر تا اخر زنخ بحسب طول و در عرض انچه در فرا گیرد انگشت ابهام و
وسطی و شستن دو دست است از مرفق تا سر انگشتان بنوعیکه تمام ان
شسته شود و در طول و در عرض و در شستن روی مقدمه باید زیاده از
اطراف داشت از برای انکه یقین بشستن محل وجوب حاصل شود و در
شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل کرد بجهة مذکور و مرفق
محل اجتماع استخوان بازوی با ساعد است و اما دو مسح اول مسح سر است
از پیش روی بقدر مسمی از جانب طول و عرض مثل انکه سر انگشت بقدر
ناخن بمالد و احوط و افضل بودن مسح است بقدر موضع سه انگشت متصل

واحوط بودن مسح است بر دو پای در بلندی که در طرف پیش سر است و در
دو جانب بند پای و دویم مسح دو پشت پا بایست از سر انگشتان تا بلندی
که در پشت پا است بحسب طول بر وجهی که جزئی از طول فرو گذاشته
نشود بخلاف عرض که مسمی هر آن کافیست لیکن احوط مسح نمودن تا مفصل
میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است بتمام
کف دست و واجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پای مگر آنکه علم
بمسح نمودن تا واجب موقوف بر مسح نمودن بعض است هر چند احوط
مسح تمام است و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح نمودن بر خلقت
متعارفست و اما در مقدار مغسول و ممسوح معتبر حال وضو گیرنده است
پس فرق نیست در میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و دراز
بودن دست و پای و کوتاه بودن آن در شستن و مسح نمودن فصل پنجم
در آنچه معتبر است در وضو و آن چند چیز است اول نیت و آن
عبارتست از اراده که باعث آن شود از علم و باعث شود بر عمل بودن آن
معتبر است چه در وضو و چه در غیر آن از عبادات یقین نمودن مثل که
اراده دارد بجای آورد اگر متعین نباشد و قصد قربت بر حقیقت نیت
اراده نمودن عبادتست بر وجهی که ممتاز شود از غیر آن عبادت و قصد
نمیکند جنابت یا حدث و ضرور نیست بخاطر در آوردن عبادت را بر وجه تفصیل
و نه غیر این از امور دیگر مثل وجوب و استحباب و مثل نفس عبادتیکه مردد
باشد میان واجب و مستحب و مثل آنها کفایت میکند قصد نمودن از برای

بند که وضو ضرور نیست دانستن واجب بودن یا مستحب بودن آن بخلاف آنکه
اگر در عبادات باید بکند که هر یک شبیه میکند بیکدیگر باشد بحسب صورت چه
وضوی وجهی غیر وضو و تعیین یکی از آن دو را کند و داخل عبادتست که
کفایت نمیکند و معتبر است مقارن بودن نیت با اول عملی را کل
عبادات و آن از آن جمله است وضو لکن نه بمعنی اخطار ببال بلکه بمعنی وجود
داعی بر عمل در اثنای هر چند بخاطر نباشد در آن وقت عمل و معتبر است
که نیت خلاف در میان عمل نکند و غفلت از عمل بالمره نیز روی ندهد که
نداند که این چه کار است که میکند و احوط و اولی است که نیت وضو مشتمل
باشد بر وجوب یا ندب و وصفی مثل آنکه بگوید وضوی واجب میسازم
و تعلیلی مثل آنکه بگوید وضو میگیرم بعلت آنکه واجب است با وجه هر یک
با قصد قربت و استباحه عبادتیکه مشروط است صحت او بآن و دفع حدث
بالنسبه بکسیکه ممکن باشد دفع حدث بالنسبه بآن و صورت آن بنا بر این
در کسیکه حدث آن دفع میشود باینطریق است که وضوی واجب یا سنت میسازم
بجهت وجوب یا استحباب و دفع حدث و استباحه عبادت قربة الی الله
و در کسیکه دفع حدث بالنسبه بآن ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و نحو آن
اسقاط دفع حدث را از نیت میکند و باقی بنحویکه ذکر شد بی تفاوت
در هر دو و آنچه برای تقریب حشر عبادت مراتب چند میباشد که
و اعلای آن کردن عبادتست از جهت آنکه جناب اقدس الهی سزاوار
از برای عبادت است و ادنای آن کردن عبادتست از جهت تحصیل ثواب

یا خلاصی از عقاب و در کفایت کردن قصد تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب
خلافست و اقرب کفایت نمودن است و در این مسایل بسیار است و از
برای غالب ناس که مرتبه عالی بغایت صعوبت دارد و احتیاط در اراده
مثل فرمان بردار بودن است و مراعات تقوی در آنست که اهتمام در تحصیل مرتبه
اولی نمایند و احوط اولی آنست که نیت را مقارن شستن روی نمایند و
ظاهر از آنست که نیت کند در وقت دست شستن و مستمر دارد تا شستن
روی و اگر قصد بیرون رفتن از وضوء در اثنای عمل کرد نیت باطل شود
و لکن اگر عود نماید پیش از بر طرف شدن موالات وضو صحیح است و اگر
عود نکند یا بکند بعد از بر طرف شدن موالات وضوء باطل است و اگر در وضوء
واجب قصد سنت بکند یا در وضوء سنت قصد واجب بکند باطل است و اگر
ذمه کسی مشغول بوضوء واجب باشد ترک نماید وضوء مندوب را دویم
ابتدا کردن در شستن روی از اعلاء و در شستن دست از مرفق و لازم نیست
رسانیدن آب بر بن موی ریش و شارب و زیر لب و ابروی هرگاه موی احاطه
نموده باشد خواه مرد باشد خواه زن خواه پر ریش باشد خواه تنک ریش
اما اظهر آنست روی نمایان باشد در میان روی شستن آن واجبست و واجب
نیست شستن مویی که از حد روی بیرون رفته باشد و در هر یک از مسح سر
و پای از بالا بپایین کشیدن و از پایین ببالا جایز است و احوط بیرون
نرفتن از روش معروفست سیم بودن مسحات برطوبت دست
از آب وضو خواه رطوبت دست راست باشد یا دست چپ هرچند احوط مسح نمودن

سر

سر و پای راست است برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپ است
برطوبت دست چپ و جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع وضوء
از ریش و غیر آن در حال بودن رطوبت در دست خصوصا آن موضعی از ریش
که از حد روی بیرون باشد و اگر رطوبت دست خشک شود جایز است گرفتن آب
از مواضع مذکوره بی اشکال و اگر ممکن نباشد متعذر شود مسح کردن بدست
مسح نماید بذراع و احوط خشک بودن محل مسح است هرچند حاجت بآن
نیست هرگاه مسح برطوبت دست حاصل شود و اگر مستهلک شود رطوبت
دست پیش از مسح جایز نیست و شرط است حایل نبودن مطلقا در حال
اختیار و اما در حال تقیه مسح جایز است هرگاه شستن پای معلوم نباشد
و بر تقدیر معلوم بودن احوط جمع میان شستن و مسح نمودن است
و همچنین جایز است در حال ضرورت سردی چهارم ترتیب در جمیع
اعضای وضو خواه واجب باشد وضوء خواه سنت خواه در حال اختیار باشد
خواه در حال اضطرار خواه عالم باشد خواه ناسی و آن حاصل شود بشستن دست
راست را بعد از صورت و دست چپ را بعد از شستن دست راست و مسح
نمودن پای راست را بعد از مسح سر و مسح نمودن پای چپ را بعد از پای
راست پس اگر مقدم بدارد تمام عضو موخر را یا بعضی از آنرا بر تمام مقدم
یا بعض آن باطل شده است اظهر آنکه مقدم داشته است خواه عامد باشد خواه ناسی
خواه مختار باشد خواه مضطر و صحیح است اظهر آنکه موخر داشته است اگر منافی
موالات بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد نکند باشد

واگر یکی از این دو واقع شده باشد باطل است یعنی اگر موخر داشته است
بلکه اصل وضو باطل است واگر خلاف ترتیب بغیر از موضع واقع شده باشد بطلان
مخصوص بجزئیست که پیش داشته شده است از اجزا باید بعد شسته شود چنانچه
اگر اجزا بعد باید شسته شود پیش شسته باشد بدون نیت باید اعاده نماید
و مبطل عضو بنیت شرط آنکه موالات بر طرف شده باشد در هر یک از دو
صورت و فرق نیست در بطلان میان آنکه مخالفت ترتیب در یکی شده باشد
یا در تقدم معتد به مثل آنکه از عضو پیش بعد [illegible] یا دو تو بعد شسته
شده باشد **پنجم** موالات در وضو بدون آن وضو باطل است و آن
عبارتست از متابعت که باقی باشد رطوبت در عضوی از اعضاء وضو چه
آن عضو پیش از عضوی باشد که مشغول شستن یا مسح بودن است یا عضو
سابق بر آن هر چند احتیاط در آنست که بمجرد تمام نمودن عضو شروع در
عضو بعد از آن نماید بدون مهلت ولیکن خشک شدن مبطل است در حالتیکه
بجهة تاخیر باشد اما اگر بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امثال آن
باطل نبود وضو **ششم** بجا آوردن مکلف وضو را بفعل خود در
حال اختیار و فرق نیست در این معنی میان عالم و جاهل و ناسی و غافل
و میان وضو و غسل و تیمم در شستن و مسح نمودن پس هرگاه شرکت دیگری
طهارت را یا بعض از افعال آورد یا دیگری فعل بجا آورد آن طهارت را یا بعض
از افعال کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیرها در نیت اخذ کرده باشد وضو
باطل است چه وضو بشرکت غیر بود یا نبود و در حال اضطرار باید دیگری

میں

معین بکند و معتبر در خشک شدن اعضا در ابطال خشک شدن اعضاء وضو کرده است
نه وضو [illegible] ما حوط در ابطال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر
کفایت نمودن نیت وضو کننده است **هفتم** مطلق بودن آب وضو
یعنی که از عرفا آب بگویند از غیر اضافه نه آنکه اضافه ذکر کنند
فرق در میان آب شور و شیرین و دریا و برف و بارش نیست بلکه اگر جزئی
بن داخل آب بکنند تا وقتیکه از اطلاق بیرون نکند آب را مضر نیست
هشتم طاهر بودن آب وضو پس اگر وضو با آب نجس بسازد اعاده باید
بکند بلکه اگر بقصد جواز و شریعت بکند بدون عذر حرام بل تعمل [illegible] کرده
خواهد بود و فرق نیست در اعتبار طهارت و اطلاق آب در میان آنکه
مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و فراموش کرده باشد و بر تقدیر
فراموش کردن یا ندانستن مطلع شود در وقت یا بعد از وقت **نهم**
اباحت آب با اینکه مباح الاصل شد یا مملوک باشد [illegible] در خیرات
یا مأذون [illegible] متصرف بودن در آن باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال
ما حوط در شاهد حال اکتفا نمودن بعلم است ولیکن در نهرهای واقع
در راهها و منازل اسفار و غیر اینها جایز است مادامی که از مالک کراهت
مطلع نشده باشد و احتمال دادن اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا
غائب باشد مضر نیست واگر داخل شود آب غصبی در آب مباح و مخلوط
شود بنحویکه امتیاز از میان برود اشتراک شود و [illegible] قیمت نداشته
باشد بعلت کم بودن آن ظاهر آنست که منع از تصرف در مباح نبود

لیکن احوط رضا جوید از مالک است بخلاف آنکه اگر مشتبه شود بمباح بعض صحیح نیست
وضو با آن دهم آنکه از استعمال آب ترس مرضی یا بهم رسیدن مرضی یا
زیاده شدن مرض یا طول بهم رسانیدن مرض یا تنگ شدن وقت یا بجهة ترس
بر تشنگی خود یا رفیق خود که از مفارقت او متضرر شود هرچند کافر باشد یا
متضرر شود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا بر حیوانی بترسد که بمردن آن
متضرر شود بلکه محتمل است جواز مطلقا چه متضرر شود چه نشود ولیکن در آن
اشکال است و در هر یک از این چند صورت اگر وضو بسازد وضو باطل خواهد
بود و این شرط و شرط سابق از شرایط علمی است نه از شرایط وجودی باین
معنی که هرگاه علم نداشته باشد وضو باطل نخواهد بود یازدهم اباحه
مکان و در آن خلاف است و احوط مراعاة است و همچنین اشکال در صحت وضو
اگر مطلع شود بغصب بودن بعد از فراغ از وضو ولیکن عوض از برای مالک
بدهد تا او تعلق میگیرد اگر عوض مرهای داشته باشد مثل اجرت المثل مقدار
تصرف و بعضی علما منع نموده اند اباحه ظرف و محل ریختن آب را و آن
احوط است مگر در صورت انحصار در غصب که در این صورت معین است تیمم
و اگر وضو گرفت باطل است دوازدهم طهارت محل وضو از نجاست پس
هرگاه آب بقدری که جاری از محل وضو شود ازاله نجاست نیز نماید کفایت
میکند و اگر ازاله نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست
در صحت وضو طهارت غیر محل وضو و احوط ترک نکردن استنجا است پیش از
وضو فصل ششم در حکم جبایر و آنچه بهایت که با نهانکسته را

می بندند بدانکه اگر کسی در بعض اعضای وضو ان جروح یا قروح باشد
مثل زخم شمشیر و کارد و دمل و خراج و نحو اینها یا شکسته باشد و در روی
همچنین جبیره یا خوان نباشد و شستن و مسح نمودن آن مقدور نبود و طاهر
باشد یا نجس باشد و توان بدون ضرر تطهیر نماید هرچند باب حمام باشد
یا توقف داشته باشد بر اخراجاتی از برای آب گرم کردن و مثل آن باید
تطهیر نماید و عضو را باید بر تقدیر نجاست و اشتن بان و اگر جراحت باشد
که متضرر شود شستن آن کفایت میکند شستن اطراف صحیح است از اطراف آن
چه ممکن باشد مسح نمودن بر دور آن یا ممکن نباشد هرچند در صورتیکه
ممکن باشد مسح احوط مسح نمودن است چنانچه در صورتیکه ممکن نباشد
مسح نمودن احوط آنست که بر دور آن چیزی طاهری بگذارد و مسح کند
بر روی آن و همچنین است حکم شکسته و قروحی که بر روی اینها جبیره نباشد
هرچند در این دو صورت علاوه نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی
از مواضع شستن وضو جبیره باشد و ممکن باشد رسانیدن آب ببشره
در زیر جبیره ببرداشتن جبیره یا مکرر ریختن آب یا فرو بردن عضو را
در آب هرگاه آب ببشره برسد و شسته شود عضو واجب است لیکن احوط آنست
که هرگاه ممکن باشد برداشتن جبیره برداشته شود و زیر او شسته شود
و هرگاه ممکن نشود مکرر ریخته شود آب تا شسته شود عضو یا فرو نماید
عضو را در آب تا شسته شود و اگر میسر نشود شستن زیر مسح کند بروی
جبیره و هرگاه جبیره در موضع مسح باشد پس اگر جبیره تمام محل مسح را نگرفته

باشد و با فیما نمی باشد از آن بقدر کفایت بمویز اظهر واجبست در مسح اکتفا
نماید بمسح آن و اگر تمام محل مسح را جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن
جبیره بقدر کفایت در واجب از مسح باید بردارد و مسح نماید بر عضو و اگر
ممکن نباشد مسح نماید بر روی جبیره لیکن در صورتیکه ممکن باشد رسانیدن
آب بزیر جبیره و عضو پاک شد و محل طاهر باشد واجبست مکرر ریختن آب
بر جبیره بقدر یکه تا آب بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بنحویکه
آب بزیر جبیره برسد و محل مسح بر جبیره اگر طاهر است خوب و اگر نه تطهیر کند
هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجبست تیمم هرچند احوط جمع نمودن
میان آن و گذاردن چیز طاهریست بر جبیره و مسح کردن بر آن و فرق
نیست در جبیره میان بعض عضو و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان آنکه
زیر آن پاک نباشد یا نجس و نه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه
میان آنکه جراحت از تفریط خود باشد یا نباشد و در حکم جبایر است
کهنه هائی که بر جروح و قروح می بندند یا دوائی که بر آنها میگذارند و در
چیزهائیکه چسبانیدن آنها بر روی غالب باشد و کندن آن اذیت کند
احوط جمع میان جبیره و تیمم است و هرگاه متعذر شود مسح نمودن بر روی
تیر و یا جبیره و مثل چیزی و حایلی سوای جبیره نباشد واجبست تیمم
نماید و همچنین هرگاه یک عضو از اعضای وضو یا بیشتر یا کمتر مریض باشد
و قروح یا جروح یا شکسته نباشد یا مرض در عضو با یکی از امور مذکوره
جمع شود واجبست تیمم نماید و از آن جمله است چشم درد که در آن باید

تیمم

تیمم کند و اگر کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غایط و چه ریح
وضو بسازد و نماز کند و احوط آنست که جمع نکند بیک وضو میان دو
نماز و اگر حال او مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که
تواند نماز را بی حدث بکند واجبست اختیار نماید آن وقت را و اگر
در این حال در اثنای نماز حدثی واقع شد نماز را تمام کند و احوط
اعاده نمودن است نیز و واجبست بر او محافظت نمودن خود را از نجاست
باینکه اخذ نماید از برای خود کیسه که در آن قدری پنبه باشد از آنکه بگذارد
که منع نماید سرایت نمودن نجاست را ببدن و رخت لیکن این در صورتیست
که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر نشود واجب نیست **فصل هفتم**
در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدث و شک یا وهم
یا ظن داشته باشد در وضو واجبست وضو و همچنین هرگاه یقین در
طهارت و حدث هردو داشته باشد و شک داشته باشد در متأخر بودن
هریک از دیگری واجبست وضو چه آنکه بداند حالت سابق بر این دو
حالت را یا نداند و اگر شک کند در جزوی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن
باید بعمل بیاورد آنچه را و ما بعد آن را اگر منافی موالات روی نداده باشد
و اگر داده باشد وضو را از سر بگیرد و همچنین است حکم سهو در واجبات
وضو مطلقا هرچند بعد از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه
و بر کثیر الشک واجب نمیشود در هیچ صورت از صور چیزی نه اصل
وضو و نه اعاده اجزاء و اگر یقین داشته باشد بطهارت و شک نماید

در حدث یا احتمال مرجوحی بدهد که حدوث آن یا مظنه بهم رساند اعتبار
ندارد و واجب نیست وضو و همچنین است اگر شک کند در جزوی از اجزاء
وضو بعد از فراغ از وضوء و داخل شدن در عمل دیگر بلکه بعد از فارغ
شدن از وضو هر چند از محل وضو برنخاسته باشد و داخل در عمل
دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد نشستن یا نه **باب دویم**
در غسل و در آن چند فصل است **فصل اول** در آنچه موجب غسل میشود
و آن جنابت و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و فوت شدن است و هر یک
از این اغسال غیر از غسل میت واجب است از برای نماز واجب و شرط
است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و همچنین واجب و شرط است
از برای طواف واجب و واجب میشود از باب مقدمه از برای مس نمودن
کتابت قران اگر مس نمودن آن واجب شود و مثل اینست غسل جنابت و حیض
و نفاس از برای خواندن هر یک از سوره عزایم چه تمام آن چه بعض آن
و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی
مساجد و گذاشتن چیزی در آنها بشرط واجب شدن هر یک بنذر یا نحو آن
و استحاضه در حکم احداث مذکوره است در وجوب غسل از برای غایات بنا
بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوت نیست و همچنین واجب است هر یک
از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب از روزه بنا بر احوط هر چند
ظاهر آنست که واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قضای آن و اما
حکم غسل استحاضه از برای روزه در کتاب صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

در بطلان

وشرط است غسل جنابت از برای جایز مس نمودن اسم جلاله بلکه احوط مس
نکردن غیر آن از اعلام است در جمیع لغات و سایر اسماء غیر اعلام و مثل
اسم الله در اسم عبد الله و غیر آن و همچنین شرط است غسل جنابت از برای
جواز مس اسماء انبیاء و ائمه علیهم السلام بنا بر احوط بلکه اختیار آن خالی
از وجه نیست و واجب میشود غسل کما هو بنذر و عهد و قسم و واجب نیست
غسل از برای انچه ذکر شد و نه واجبست اغسال مذکوره لنفسها بلکه
مستحبست لنفسها **فصل دویم** در بیان حقیقت غسل بدانکه غسل عبارتست
از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوط آنست
و اگر موقوف باشد شستن بشره بشستن موی البته باید بشوید موی را در
اینحال و اما داخل گوش و دهن و دماغ و ما بین پلک چشم و داخل سوراخ
احلیل و مثل آن شستن آن ضرور نیست و همچنین ضرور نیست شستن
سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هر گاه تنگ باشد که باطن آن
دیده نشود لیکن احوط شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجبست
شستن آن و مثل آنست سوراخ دماغ در دو طرف و همچنین است حکم
بینی هر گاه بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن باید بارتماس باشد
یا بترتیب و مراد بارتماس فرو رفتن در آبست بیکدفعه بحسب عرف
یعنی در عرف بگویند یکدفعه داخل در آب شد عضو و نیست بیرون آوردن
جمیع بدن یا بعضی از آب و اگر قدری باقی بماند از بدن هر چند پیدا که باید
کم شسته نشود و بعد از بیرون آمدن از آب معلوم شود باید اعاده کند

غسل وخلافست که غسل ارتماسی تدریجی الحصول است یا دفعی اگر اول آن
رسیدن اول جزء از بدنست باب وآخر آن رسیدن آخر جزو از بدنست
باب یا آنی الحصول است یا آنکه متحقق آن برسیدن آخر جزو از بدنست باب
وقول دویم خالی از رجحان نیست هرچند احوط جمع نمودن میان هردو
است در نیت لیکن واجب نیست دانستن اینمعنی که غسل تدریجی الحصول است
یا آنی الحصول پس هرگاه بداند واجب بودن این را وغسل کند صحیح است
غسل آن ومراد بترتیب شستن سر است پیش از طرف راست وطرف
راست را پیش از طرف چپ وگردن را با سر باید شست واحوط شستن طرف
راست گردنست با طرف راست وشستن طرف چپ است با طرف چپ
وابتدا نمودن بجانب چپ وفرق نیست در معتبر بودن ترتیب در میان
کسیکه مسئله را بداند یا نداند یا فراموش نموده باشد وواجب نیست
ترتیب در میان اجزاء اعضا واحوط شستن ناف وعورت است با طراف
راست وچپ ودر هریک از سر وطرف راست وطرف چپ قدری زیادتر
از نهایات را باید شست تا یقین بشستن قدر واجب حاصل شود باینکه
قدری از بدن را بشوید با گردن وقدری از طرف چپ را با طرف راست
وقدری از طرف راست را با طرف چپ خصوص قدری از گردن که عارض
هریک از دو طرف است باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری
بیشتر از هر طرف وموالات در اینجا معتبر نیست ولیکن در غسل استحاضه احوط
مراعات است هرگاه غسل پیش از مرض استحاضه باشد واگر بعد باشد پس اشکال

بر

معتبر نیست وهمچنین است حکم در مسلوس ومبطون پس اگر قلیلی از بدن باقی
بماند که شسته نشده باشد میشوید واعاده غسل نمیکند ولیکن اگر در سر
باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست وچپ را واگر در طرف
راست باشد طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید واما اگر در طرف
چپ باشد بغیر از جزء باقی مانده است دیگر چیزی را نباید بشوید ونیت را
مقارن شستن سر نماید واگر شک کند در عضوی از اعضا وغسل التفات
نکند اگر بعد از تمام شدن غسل باشد هرچند از مکان خود حرکت نکرده
باشد واگر پیش از تمام شدن باشد آنرا بعمل آورد واگر کثیر الشک باشد
التفات بآن نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد و
رجوع در کثرت شک بعرف است که اورا در عرف کثیر الشک بنامند
وحکم اطلاق واباحه آب وطهارت آن وطهارت بدن ونیت واستدامه
آن ومباشرت مکلف افعال را بنحویست که در وضو گذشت پس اگر نتواند
که خود عمل را بجا آورد باید بعمل نائب آورد واگر نتواند باعانت غیر
باید بعمل آورد بنحوی که در وضو گذشت **فصل سیم** در بیان حقیقت
اسبابیکه موجب غسل میشود ودر این چند مطلب است **مطلب اول**
در جنابت بدانکه جنابت متحقق میشود بیکی از دو چیز **اول** غایب
شدن حشفه در قبل زن از برای مرد وزن وهمچنین در دبر زن ودبر
دویم بیرون آمدن منی از مرد یا زن در خواب باشد یا بیداری بجماع
باشد چه بغیر جماع باختیار باشد یا اکراه زیاد باشد یا کم هرچند بقدر دو

باشد و مجرد حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل نمیشود مادامیکه
بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن منی نیز موجب غسل نمیشود
و هم چنین هرگاه خواب ببیند که محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری
ظاهر نباشد موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد
بعد از غسل واجب نمیشود بر او غسل جنابت اگر شک کند که منی خود با آن
هست یا نه یا انکه مظنه بهم رساند که با ان هست واجب نمیشود غسل
و اگر نداند که از مرد است یا از خودش نیز چیزی بر او لازم نمیشود
بخلاف انکه اگر علم بهم رساند بانکه منی از خودش نیز باشد یا مخلوطات
ان با منی خودش واجبست اعاده نماید غسل را **مطلب دویم**
در حیض بدانکه ان خون سیاه و غلیظ و گرم است در غالب اوقات
و بعادة بان بهم میرساند زن در هر ماه پس هرگاه علم داشته باشد که ان
خون حیض است اشکال در ان نیست ولیکن گاهی مشتبه میشود بخون
خون نفاس پس اگر مشتبه شود بخون بکارت طریق شناختن آن با انست که قدری
پنبه داخل در فرج خود کند و قدری صبر نماید و بهتر انست که در وقتیکه
میخواهد این عمل را بکند بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از انکه
مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دور ان واقع
شده باشد ان خون بکارت است و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد
خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه
بعض ج مثلا احاطه بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتوا

تشخیص

تشخیص شود و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطلست
نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است و گاهی مشتبه میشود
بخون قرحه و طریق شناختن ان انست که بر پشت بخوابد پس پاها را بلند
کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ آید
خون حیض است و اگر از طرف راست بیاید خون قرحه است و اگر خون
در دو طرف ظاهر شود امتحان نفایده و باطل خواهد بود و اگر
امتحان نکرده نماز کند با ممکن بودن ان باطل است نماز هر چند معلوم
شود که حیض نبوده است و اگر مشتبه شود بخون نفاس مثل انکه احتمال
ولادت بدهد و علم نداشته باشد بان چنانچه از ان چیزی بیرون آید
که شک کند که انسانست یا مبدء انسان یا غیر ان خصوصا هرگاه دگر
عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند و همچنین هر خونیکه زن ببیند
در میان سه روزه و ده روزه و کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند
که از قروح یا جروح است و همچنین گاه بعد از گذشتن ده روز ان
حیض خون ببیند و اوصاف حیض در ان باشد در حیض خواهد بود
و هم چنین هرگاه خون پیش منقطع شود و در بین ده روز باز دیده
شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض با حمل جمع میشود بنابر اقوی
و هر خونیکه پیش از نه سال دیده شود ان خون حیض نیست و همچنین هر خونیکه
در حال یاس ببیند و حد یاس در قرشی تمام شدن شصت سال قمری
شرعی است و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شرعیست بقول بعضی

ملحق نموده اند بنظر اینکه بقرینی ودران وجهی هست و قرینه که است که نسبت
ان منضبط کتانه برسد واز طرف بد رو ماه دریا از طرف بد تنهائی
کفایت میکند واما از طرف ماده تنهائی کفایت نمیکند واگر زن مشتبه
باشد قرینی بودن آن ملحق بغیر قرینی میشود واگر زنان حیض ده
روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که ان نیز ده روز است
واحتیاط کمتر از ان حیض نمیتوان شد سه روز است پس هرگاه یک روز یا
دو روز خون ببیند حیض نخواهد بود وهرگاه دو دفعه در دو ماه
مساوی خون ببیند صاحب عادة میشود ولیکن اگر عدد ووقت هردو
مساوی باشد مثل اینکه در دو ماه از اول تا پنج خون ببیند انرا صاحب
عادت وقتیه وعددیه گویند واگر در عدد مساوی باشد نه در وقت
مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول ماه ودر ماه دویم
پنج روز خون دید از اخر ماه انرا صاحب عادة عددیه گویند واگر
مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل انکه در ماه اول خون دید پنج
روز ودر ماه دویم شش روز وهر دو را از اول ماه خون دید انرا
صاحب عادة وقتیه گویند وتحقق میشود عادة نیز بمساوی دیدن خون
در دو دفعه در یکماه همچنانکه تحقق میشود عادت نیز بدیدن خون
در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه ودر صورت عادت وقتیه
عددی یا عادة وقتیه تنهائی بدیدن خون ترک عبادة کند هرچند
خون بصفت حیض نباشد وصاحب عادت وقتیه تنها حکم ان حکم مضطربه است

وحکم

وحکم ان می آید ودر صاحب عادة عددی تنها خلافست واقوی
انست که بدیدن خون نیز ترک عبادة کند وصاحب عادة هرگاه خون او
از عادت تجاوز نماید صبر کند واحتیاط نماید بترک نمودن عبادت
کند وصاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز کند از ده کمتر باشد ولیکن
احتیاط بر سبیل استحبابست ودر عدد ایام احتیاط خلافست واقوی
استحباب انست تا بده روز هرچند احوط اکتفا نمودن بیک روز یا دو
روز است وبهر تقدیر هرگاه خون او منقطع شد بده روز یا کمتر
تمام حیض است وهرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد
یا داشته باشد وموافق با عادت باشد عادتش معتبر است وزاید
بر عادت استحاضه است بلا اشکال واگر تمیز داشته باشد تمیز مخالف
با عادة باشد هرگاه ده روز در وسط فاصله شود متابعت نمودن عادت
خالی از رجحان نیست وهرگاه ده روز فاصله نشود اگر مجموع از ده روز
میگذرد تمام ایام عادت وتمیز را حیض قرار میدهد واگر مجموع از ده
روز نگذرد رجوع بعادت نماید وغیر صاحب عادت مستقره هرگاه
هرگاه شک شود او را رجوع نمودن بصفت باینکه اگر بصفت حیض
است کمتر از سه وبیشتر از ده نباشد واگر بصفت حیض نباشد تنهائی
یا با ایام پاکی ده روز یا بیشتر باشد رجوع کند بصفت حیض و بمجرد
دیدن خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی انست که ترک عبادة نماید
بلکه اقوی انست که ترک عبادت نماید هرچند خون بصفت حیض نباشد

و هرگاه رجوع به صفت ممکن نباشد یا اینکه آنچه به صفت حیض است کمتر از
سه یا بیشتر از ده باشد و آنچه به صفت حیض نباشد تنها یا با ایام پاکی کمتر از
ده باشد پس اگر مبتدئه باشد و آن عبارتست از کسیکه ابتدا خون
دیدن نموده باشد و عادت آن مستقر نشده باشد رجوع کند بعادت
خویشان پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری تنها اگر ممکن
باشد یا اینکه از برای او خویشانی باشد و ایشان نیز متفق باشند و
اگر ممکن نباشد یا اینکه از برای او خویشانی نباشد یا باشند و متفق نباشند
یا ممکن نباشد مطلع شدن بر عادت ایشان مثل مضطربه است و مضطربه
عبارتست از کسیکه فراموش کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب
عادت مستقره شده باشد یا کسیکه خون مکرر دیده باشد و عادت
از برای او مستقر نشده باشد و آن باید در هر ماه هفت روز را
حیض قرار دهد و لیکن حکم مذکور از برای مضطربه در صورت
فراموشی عادة تخلف ندارد هرگاه عدد و وقت هر دو را فراموش
کرده باشد یا عدد را تنها و اگر وقت را تنها فراموش کرده باشد در آن
تفصیلی است که در این رساله ذکر آن مناسب نیست باقی ماند احکام
حایض و از جمله آن اینست که صحیح نیست از آن نماز نه واجب و نه سنت
و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین نماز حایض
شود نماز او باطل است حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه قبل از
تمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و گمان نماید که حایض
شد

شد داخل کند دست خود را و بیرون آورد بوضعیکه خون بیرون نیاید پس اگر
خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام نماید لیکن
ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او
صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود
پیش بودن حیض پیش تمام نمودن نماز و چون مجرد مظنه مبطل نیست شک
نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سایر احداث و همچنین صحیح نیست
از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد
رسول خدا صلعم و درنگ نمودن در باقی مساجد و ظاهر جایز بودن عبور است
در روضات مقدسه مگر در روضه جناب نبوی صلعم اگر مستلزم عبور در
مسجد آنجناب باشد و حرام است گذاشتن چیزی در مساجد
و خواندن یکی از سور عزایم و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر مشترک
باشد و اگر مشترک نباشد حرام است چه بقصد جزئیت و چه بقصد غیر
جزئیت اگر مشترک باشد و حرام است مس نمودن کتابت قران و
وطی کردن حایض در قبل مادامیکه خون باقی است و هرگاه طاهر
شد جایز است بشرط شستن فرج و هرگاه وطی نمود احوط وجوب
کفاره است هرچند قول باستحباب خالی از رجحان نیست و کفاره
در غیر کنیز سه ربع مثقال صیرفی طلا است در اول حیض و در وسط
نصف آن و در آخر ربع و احوط آنست که سکه دار باشد و کفایت
میکند قیمت و در کنیز سه مد گندم میدهد از برای هر فقیری یک مد و از جمله

احکام استظهار است یا منقطع شدن خون پیش از ده روز باینکه پنبه بگذارد
در فرج خود بعد از انکه پای چپ را بدیوار بگذارد و شکمش را بان بچسباند
بعد دیگر حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه پنبه پاک بیرون آمد طاهر است
از حیض و اگر ملوث بیرون آمد مبتدئه صبر کند تا پاک شود یا ده روز
بگذرد و صاحب عادت گذشته حکم آن و شکم و پای بر دیوار گذاشتن
مستحب است مطلب سیم در نفاس و آن خونیست که در وقت زائیدن
زنان می آید خواه همراه طفل باید خواه بعد از ان خواه هر دو وقت
بشرط انکه کمتر از ده باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد
و بعد از ان خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان انکه
طفل تمام متولد شود یا تمام شکل سقط شود هرچند مضغه باشد بلکه
علقه بشرط انکه علم بهم رساند بانکه ان مبدا انسانست یا چهار
قابله شهادت دهند بران و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین
مجرد زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش از زائیدن هرچند
بعد دو لحظه باشد و ان برای اقل نفاس حدی نیست پس ممکنست
بقدر لحظه باشد و اکثر این ده روز است و ان نفاس غیر صاحب عادت
مستقره است چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادة
مستقره نفاسش بقدر عادة اوست و اما بر کمتر از ده خون او منقطع
شود نفاس آن تمام آن مقدار است و همچنین اگر بر ده منقطع شود و اگر
از ده بگذرد عادت او نفاس اوست و تتمه استحاضه و لیکن احتیاط ذکر شد

ازانکه

از انکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را و تفاوت است که در اول و آخر
خون ببیند یا در تمام مدة مذکوره بخلاف انکه اگر در یکی از اول یا آخر
یا اوسط خون دید نفاس او بمقدار دیدن خونست چنانچه اگر در وسط
و آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس او محقق بطریقی و اینجز زنان
تا بین انست خواهد بود پس کسیکه عادت او هشت روز باشد و در اول
و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم و پنجم و هشتم
خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یک روز از این
روزها را نفاس او محض بقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم
مثلا دید و از عادت گذشت و بر ده منقطع شد از چهارم تا دهم
نفاس است و مثل انست که شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز
و هر چیز که بر بباشد بر حائض از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفساء
نیز چنین است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه ان بر سه قسم است
قلیله و متوسطه و کثیره قلیله انست که پنبه را بینه که در فرج میگذارد خون
با او برسد و لیکن از او فرو نگیرد بتمام و متوسطه انست که خون در پنبه فرو
رود از ان نگذرد و کثیره انست که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه
از کهنه بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجبست
از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز نیز باید یک وضو نیز
بکند و در قسم دویم یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضو
از برای هر نماز و لیکن واجب شدن غسل مشروطست بانکه پیش از نماز صبح

خون پنبه را فرو نگیرد پس اگر بعد از نماز خون پنبه را فرو گیرد حکم آن حکم قلیله است
که غسل در آن روز واجب نمیشود بلکه واجبست وضو از برای هر نماز واجب و
شرط در هر نماز سنت و در قسم سیم سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز
صبح اگر نماز شب را نکند و اگر بکند جمع نماید میان نافلهٔ شب و نماز صبح
بآن غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک
از فرایض آن و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی
از برای مغرب و عشا که جمع کند میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را
بیک غسل بکند جایز است و وضو باید بگیرد با هر یک از اغسال همچنانکه
گذشت و در واجب بودن وضو از برای هر یک از نماز عصر و عشاء
خلافست و احوط عدم ترکست بلکه وجوب خالی از رجحان نیست و واجب
بودن غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالتی است که خونیکه باعث
غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهم رسد هرچند در غیر وقت آن نماز باشد
بشرط آنکه غسل یا وضو عمل نیاورده باشد از برای آن خون بعد از
دیدن آن ولیکن اخذ کرده شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون یک
نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل آنکه کثیره بقلیله برگردد
یا قلیله بکثیره برگردد حکم برمیگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای
نماز صبح کثیره برگردد بقلیله کفایت میکند یک غسل و اگر پیش از غسل
ظهرین برگردد کثیره بقلیله کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز
صبح قلیله برگردد بکثیره دو غسل خواهد نمود در آن روز و اگر بعد از نماز

ظهرین

ظهرین چنین شد یک غسل میکند و همچنین اگر بعد از نماز صبح قلیله برگردد بمتوسطه
در آن روز غسل بر او نیست و احوط آنست که از برای رفع ناخوشی استحاضه
در جائی که موجب وضو بود وضو و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید
مثل آنکه هر گاه وضو یا غسل نموده و پیش از نماز کردن دانست از حال خود
که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه
نموده بود در اول از وضو یا غسل و واجبست بر مستحاضه استبراء کردن
با پنبه بر دارد و بعد ریکه متعارفست در معلوم شدن حال بانقدر
صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن
آن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و همچنین واجبست عوض نماید پنبه را
یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد
بلکه احوط عوض نمودن کهنه بستن است هرگاه ملوث بخون شده باشد
چنانچه احوط آنست که بعد از غسل بلکه وضو نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید
در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون تا دامیکه متضرر نشود و اگر
متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احوط
آنست که غسل مذکور را تمام کند و اعاده نماید و وضو بسازد هرچند قول
بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست
در باطل نبودن غسل میان غسل واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای
غسل واقع شود اگر همان حدثی که رفع آنرا میکند واقع شود اعاده غسل باید
نمود و حیض و نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل

نمی‌نمود **مطلب پنجم** در غسل مس میت بدانکه واجب میشود غسل بمس نمودن
میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است قطعه که در آن
استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل
بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکالست و احوط غسل نمودن است و اظهر
واجب نبودن غسل است بسبب مس نمودن چیزیکه حیوة در آن حلول نکرده باشد
مثل مو **مطلب ششم** در غسل میت و سایر احکام آن از کفن نمودن و
نماز کردن و دفن نمودن و در آن چند بحث است **بحث اول**
در غسل و در آن دو فصل است **فصل اول** بدانکه غسل دادن میت واجب
کفائیست باینمعنی که بر همه مکلفین واجبست و هر گاه یکنفر غسل را بعمل آورد از
دیگران ساقط است و اولی بآن بلکه شاید احوط کفایه میت شوهر است
نسبت بزن خود خواه آن زن آزاد باشد خواه بنده خواه دایمه باشد خواه متعه ولکن
در متعه اشکالی میباشد و عمل باحتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدم است
بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک
ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هر چند محرم نباشند یا وصیت
نموده باشد که او غسل دهد هر چند احوط از برای وصی عمل نمودن بوصیت است
هر چند محرم نباشد و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است پس پدر
و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان
مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد از ولاء عتق مقدم است بر ولاء
ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع و با نبودن هیچیک

از مراتب احتیاط مقدم داشتن حاکم شرع است بر غیر و بعد از آن عدول
مؤمنین و اما ارباب طبقه واحده پس پدر مقدم است بر مادر و اولاد و اولاد
اولاد و ذکور از اولاد بلکه از هر طبقه مقدم است بر غیر ایشان و بالغ از ایشان
مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک باشد بمیت بپدر و مادر
مقدم است بر کسیکه نزدیک باشد بمیت بپدر و اگر غسل داده شود میت
بدون اذن اولیاء باطلست و همچنین است حکم در نماز و شرط است که
غسل دهنده میت شیعه اثنی عشری باشد مگر در صورت اضطرار که جایز است
غسل دادن سنی بلکه یهود و نصاری و لیکن اگر از یهود و نصاری باشد پیش از
غسل امر کنند ایشان را شستن بدن خود و احوط در هر سه صورت آنست
که نیت غسل را شیعه اثنا عشری بکند بلکه هر گاه سنی غسل بدهد احتیاط
نمودن هر دو است و هر گاه عذر رفع شد غسل را اعاده نمایند در هر
سه صورت و همچنین شرط است که غسل دهنده مثل میت باشد در ذکوریت
و انوثیت مگر در محارم و زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را غسل بدهد
و دختر سه ساله و اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و جایز است از
برای مولی غسل دادن کنیز خود و عکس آن بنا بعید نیست هر چند احوط
ترک آنست و واجبست غسل دادن هر مؤمن اثنی عشری و واجب نیست
غسل دادن کفار خواه از اهل کتاب باشد و خواه از غیر ایشان اما در مخالف
واجب نبودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت است سینه او یا قطعه
که در آن سینه باشد پس غسل دادن آن واجبست بلکه کفن نمودن و نماز کردن

بر آن واجب است غسل دادن و کفن نمودن و حنوط کردن قطعه که در آن
استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده
از زنده و استخوان بی گوشت است بآن و همچنین طفلیکه در شکم چهار ماهه
شده باشد و سقط شود واجبست در آن غسل و کفن و حنوط و دفن نمودن
و اما نماز پس بر آن نه واجبست و نه سنت و هرگاه چهار ماه کمتر داشته
باشد واجبست او را در کهنه پیچیدن و دفن کردن و واجبست ازاله
نمودن نجاست از بدن میت پیش از غسل و بپوشانند عورت او را از نامحرم
در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه واجبست روی بقبله نمایند میت را
در حال احتضار اگر روی بقبله نباشد باین که بر پشت بخوابانند او را
و روی او و کف پاهای او را مواجه قبله نمایند و منقطع میشود وجوب
مذکور بمتحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات آنست بعد از
بعد رفتن روح تا بدفن نمودن بلی و فرق نیست در وجوب مذکور میان
آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسیکه
واجب شده باشد کشتن آن برجم یا قصاص یا غیر آنها و غسل کرده باشد بامر
حاکم شرع یا از جانب خود اغتسالی را که واجبست از برای میت و اگر بعد از
سه غسل بمیرد بسبب دیگر واجبست غسل دادن او **فصل دویم** در کیفیت
غسل واجبست غسل دادن میت را سه غسل چه بدو رو بجا خود و به آب خالص
و واجبست ترتیب در میان سه غسل بنحو مذکور و فرق نیست در این حکم میان
آنکه میت جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد و احوط غسل داده میانست

بر غسل

بر غسل ترتیبی هر چند اظهر کفایت نمودن غسل ارتماسی است و کیفیت هر یک
از ترتیب و ارتماس بنحویست که در غسل جنابت گذشت و همچنین شرط است
نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی با مقارن شروع در آن نمایند
و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هر یک از آن
سه غسل و یک تیمم بدل مجموع و اظهر کفایت اجزاست و همچنین اگر ترسند
بر میت از غسل دادن از هم ریختن پوست یا گوشت او را مثل آنکه سوخته
باشد یا آبله داشته باشد یک تیمم بدهند او را و احوط سه تیمم است
بنحو چنانچه گذشت و تیمم را باید بدست خود بعمل آورد نه بدست میت
و احوط مباح بودن مکان غسل است **بحث دویم** در تکفین واجبست
کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن چه خنثی چه ممسوح سه پارچه
و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که آنرا سرتاسری مینامند و شرط است
در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف
و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه از طول آنقدر زیاد باشد که توان
دو سر کفن را بست و از عرض آنقدر زیاد باشد که بر روی هم بیفتد دو
طرف آن و افضل بلکه احوط در پیراهن بلند بودن آنست تا بقدم و در
لنگ پوشانیدن آنست از سینه را تا بقدم لیکن احوط و اظهر آنست که
زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر داشته
باشد از مال صغیر بر ندارند و اگر مقدور نباشد سه پارچه اکتفا نماید
بانچه مقدور است چه یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدور نشود که

مگر پوشانیدن عورت نیز واجب است و کیفیت تکفین آنست که لنگ مقدم
بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که هر یک از سه پارچه
بپوشاند اجزا را اگر دوزیده است و جایز نیست مغصوب بودن کفن و نیز
نجس بودن و نیز حریر محض بودن و نیز پوست بودن هر چند از حیوان
تذکیه شده و ماکول اللحم باشد و احوط آنست که کفن ننمایند از ثوبی که
از موی کرک بافته باشند هر گاه از ماکول اللحم باشد و اگر از غیر ماکول
اللحم باشد معروف در میان اصحاب آنست که جایز نیست و کفن واجب
بیرون کرده میشود از اصل مال میت هر چند مدیون باشد مگر زن که کفن
او بر شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد از غسل
حنوط نمودن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است بکافور و
کفایت میکند در آن مسمی و اگر پیش بدارد حنوط بر غسل کفایت نمیکند
و فرقی نیست در حنوط در میان مرد و زن و خنثی و ممسوح و صغیر و کبیر
لیکن مخصوص است این وجوب بمیتی که محرم نباشد و اگر محرم باشد
بوی خوش نزدیک او نبرند چه از کافور و چه از غیر کافور و چه در
تحنیط و چه در تغسیل **بحث سیم** در نماز میت و در آن دو فصلست
فصل اول بدانکه واجبست نماز بر هر که شیعه اثنا عشری
باشد مطلقا چه شهید باشد و چه کشته شده باشد بقصاص یا حق و
حق دراکشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان باشد از ارباب
کبائر و همچنین واجبست بر سنی چه در حال تقیه و چه در حال غیر تقیه

وجایز نیست

و جایز نیست نماز بر کفار و چه کافر اصلی باشد چه مرتد چه ذمی باشد چه
غیر ذمی و لیکن جایز است بر بعضی از فرق مثل ناصبی بلعن یاد کردن
بجای تکبیر میآید و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود
و طفل و دیوانه اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست
نماز بر لقیط دار الاسلام بلکه مشهور چنین دانسته‌اند لقیط دار
الکفر را نیز هر گاه در آن مسلمی باشد که ممکن باشد تولد آن لقیط از آن
فصل دویم بدانکه نماز میت واجبست بوجوب کفائی بر هر مکلف
لیکن شرط است در صحت آن آنکه مؤمن اثنی عشری باشد و از
جمیع مکلفین بلوغ که اگر طفل ممیز بجای آورد صحیح است از او لیکن
ساقط نمیشود از مکلفین تکلیف ظاهری و اولای بنماز او اولای
بتغسیل است و تفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون
اذن ولی چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد و ولی حاضر
بجماعت و خود نیز اقدام نکند یا قابلیت اگر منوط بعذر شرعی باشد
مثلا ساقط شدن ولایت میشود و نماز را فرادی خواهند کرد یا از
ولی یا خود خواهد کرد و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط باقی گذاردن
امر است بر ولی هر چند ساقط شدن ولایت او در این حال خالی از قوت
نیست و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است در اقامت چنین جماعتی
با امکان و با عدم امکان از عدول مؤمنین و کیفیت نماز آنست که
نیت بکند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام است بگوید و در میان

اینها چهار دعا بخوانند اول شهادتین دوم صلوات بر پیغمبر و آل آن
جناب صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین سیم دعا از برای مؤمنین چهارم
از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگو اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دویم بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از تکبیر پنجم را
بگوید کفایت میکند لیکن اینها در وقتی است که میت شیعه اثنی عشری
باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا و فرطا و اجرا اگر
پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا مخالف
باشد دعا را با و تنها نماید و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر
چهارم اگر بگوید اللهم ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه
و تجاوز عنه خوبست و اگر مخالف باشد یا ناصبی که تقیة بر او نماز کند
در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره
نارا و سلط علیه الحیات والعقارب و در نماز ناصبی بگوید اللهم اخز
عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک
فانه کان یوالی اعدائک و یعادی اولیائک و یبغض اهل بیت نبیک
و تکبیر پنجم در نماز این دو صنف نیست و اگر میت مستضعف باشد بگوید
اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و واجبست

دران

دران نیت و قیام و روی بقبله نمودن با امکان و گذاردن سر میت را
بطرف راست نماز کننده مگر آنکه ماموم باشد و هرگاه عکس بگذارد باطل
میباشد نماز چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی
جهل و همچنین شرط است بر پشت خوابانیدن میت را در حال نماز

مبحث چهارم در دفن واجبست دفن نمودن میت را بوجوب
کفائی بنحوی که پنهان نماید جسد میت را در زیر خاک بنحوی که محفوظ
بماند جثه او از ضرر درندگان و بوی او انتشار نیابد و واجبست بخوابانند
او را بدست راست روی بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن
نباشد بگذارند او را در ظرفی مثل خمره و سر او را ببندند و در دریا
اندازند یا آنکه بپای او چیز سنگینی مثل سنگ ببندند و
او را در دریا اندازند و لیکن احوط بجای آوردن اول است با امکان
و اگر میت زن غیر مسلمه باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد
بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل رو به
قبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرام است نبش نمودن
قبر مگر صورتی که بعض آنها را در ارشاد ذکر نموده ایم و همچنین حرام است
نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه بلکه بمشاهد مشرفه
نیز در نزد مشهور و حرام است دست زدن بصورت و خراشیدن آن
و کندن موی چه در ممات اقارب و چه در غیر اقارب و همچنین شق نمودن
رخت بر غیر پدر و برادر **باب سیم** در تیمم و در آن چند فصل است

فصل اول در اسباب منتقل شدن از وضو و غسل به تیمم بدانکه سبب
تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن بچند چیز میشود اول نداشتن
آب بقدر آنچه کفایت کند اعضا را در طهارتی که بر او واجب شده است
از وضو یا غسل هرچند بقدر بعضی از آن آب داشته باشد و اگر آب
آنقدر باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن نجاست ازاله نماید
نجاست را بآن آب و تیمم کند هرگاه آن نجاست معفو نباشد و یافت
شود چیزی که بآن تیمم کند و اگر نه طهارت را مقدم بدارد دویم
نرسیدن بآب بسبب ترس از درنده یا دزد بر نفس یا مال یا عرض
خود یا بجهة میسر نشدن آلات و اسباب آب کشیدن یا کم کردن یا
محتاج بر تخواهی باشد که آب بخرد و میسر نباشد و امثال آن و اگر
مقدور باشد خریدن آب یا آلاتی که موقوفست حصول آب بآنها بخرد
هرگاه متضرر بآن نشود بآنکه اجحاف در آن نباشد بحسب حال او و فرق
در میان زیادتی در ثمن و غیر آن نیست و اگر مقدور شود از برای او
کندن چاه بدون عسر و مشقت شدید یا آب بیرون آوردن از چاه
هرچند بآنکه رخت خود را در چاه کند و آب بیرون آورد ترک نکند
بشرط آنکه اجحاف نباشد در آن سیم آنکه بترسد در استعمال آب
بر تلف یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب شدن
علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت میکند در معرفت حصول ضرر ظنه
بهم رسانیدن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل

بلکه

بلکه کفایت نمودن احتمالی که باعث خوف شود قوی است و از جمله ضرر
شین است و ظاهر حصول آنست بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن
و ترک تیمم در این حال البته نشود اگر بطهارت اختیاریه احتیاط خواهد
بکند و از جمله اعذار از برای تیمم تشنگی است هرچند بالفعل نباشد
و مظنه داشته باشد بهم رسانیدن حدوث او را بلکه کفایت نمودن احتمال
مساوی قویست و از جمله اعذار [illegible] سردی هواست یا گرمی آب
و میسر نبودن جا و واجبست طلب نمودن آب بر مکلف هرگاه ممکن باشد
و ضرری باو نرسد و یقین نداشته باشد نبودن آب را و وقت گنجایش
طلب داشته باشد و مقدار طلب بقدر یک تیر پرتاب است از تیرانداز
معتدل با آلت معتدله اگر زمین پست و بلند و مشکل بر اشجار و احجار باشد
و اگر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بنحوی که مذکور شد در چهار سمت و اگر ترک طلب
نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطل است و اگر صبر نمود تا تنگی
وقت نماز صحیح است فصل دویم در آنچه بآن تیمم کرده شود بخاک
خالص تیمم کردن بی اشکال است چنانچه هرگاه قدرت نداشته باشد
بر خاک و زمین و بر سنگ تیمم نمودن بغبار رخت یا نمد یا یال اسب یا مثال آن
بی اشکال است و همچنین هرگاه چنانچه گذشت میسر نشود مگر سنگ تیمم نمودن
بآن نیز بی اشکال است و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و گل و یا لجن
یا یکی از اینها احوط جمع نمودن میان تیمم بغبار و سنگ است و مختار است
در اختیار نمودن غبار رخت و گل و یا لجن و نحو آن و در آنها معتبر است

جمع نمودن غبار را بتکانیدن و نحو آن و هرگاه هیچ غبار در اعضا بهم نرسد
تیمم بآن نکند و هم چنین هرگاه غبار از خاکستر و نحو آن باشد تیمم بآن نکند و
هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود و گل میسر شود بآن تیمم کند بشرط
آنکه قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن آن بسبب تنگ بودن وقت
و امثال آن و این در وقتی است که از چیزیکه صحیح نیست تیمم بآن مثل
خاکستر نباشد و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بخاک است و اگر سنگ و گل
هر دو میسر شود احوط جمع است میان تیمم بهر دو و هرگاه نمدار باشد
بر تیمم نمودن بخاک احوط ترک نمودن غیر خاک نمناک است بلکه قول بآن
خالی از قوت نیست و هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود ساقط
میشود تیمم و نماز هرچند میسر شود بنحوی که نتوان بآن وضو ساخت یا
غسل کرد و بعضی قائل شده اند بوضو یا غسل بآن و بعضی قائل شده اند به
تیمم و احتیاط در جمع میان هر دو و قضا است و فرق در میان انواع
خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر آن نیست و جایز است تیمم نمودن
بخاک مستعمل در تیمم و بخاک قبر هرگاه علم نداشته باشد بنجاست آن
و جایز نیست تیمم نمودن بخاک غصبی و بغیر زمین مثل اشنان و آرد
و معادن مثل نمک و زرنیخ و سرب و خاکستر غیر زمین و احوط و اقوی ترک
نمودن تیمم است بخاکستر زمین و بزمین آهک و گچ بعد از سوختن
و مکروه است تیمم نمودن بزمین شوره زار **فصل سیم** در بیان
کیفیت تیمم واجبست زدن باطن دو کف دست را باهم در صورتیکه ممکن

باشد

باشد در حالتیکه هر دو کف بهم باشد و همچنین است واجبست مسح کردن
پیشانی از رستنگاه موی سر تا بطرف بالای دماغ بباطن هر دو کف بایکدیگر
و احوط علاوه نمودن ابروها است و هم چنین واجبست مسح کردن پشت
هر یک از دو کف را از بند دست تا سر انگشتان بباطن کف دست
دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن کف مسح کند بظاهر آن و معتبر است
در پیشانی و دو کف تمام را مسح نمودن و در ماسح که عبارتست از باطن
دو کف باشد تمام مسح نمودن معتبر نیست هرچند احوط است و از اطراف
حد در هر یک از اعضای تیمم چیزی زیاد نماید از برای جزم
نمودن بحصول قدر واجب و واجبست در تیمم نیت قربت و احوط
تعیین وجوب یا ندب و استباحه عمل است بنحویکه در وضو گذشت
و اما رفع حدث در این جای قصد آن خلاف احتیاط است بلکه معقول
نیست و احوط تعیین نمودن بدل بودن از وضو یا غسل است و اما اگر
تیمم بدل از وضو و غسل هر دو در ذمه مکلف باشد معین است تعیین
نماید که تیمم بدل وضو میکند یا بدل غسل و احوط آنست که نیت نماید
باین طریق که تیمم میکنم بجهة مباح شدن نماز بدل از وضو یا غسل از جهة
آنکه واجبست یا مستحب است قربة الی الله و در عدد زدن دست
بر زمین خلافست و اظهر کفایت نمودن یکدفعه زدنست چه آنکه تیمم بدل
از غسل باشد چه وضوء هرچند احوط جمع نمودن میان یکدفعه زدن
و دو دفعه زدنست خصوصا در تیمم بدل از غسل و واجبست در تیمم ترتیب

باین طریق که زدن دست پیش از مسح نمودن پیشانی ومسح نمودن پیشانی
پیش از مسح نمودن دو دست ومسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن
دست چپ باشد لیکن این در صورتی است که یکدفعه بزند دو دست را
بر زمین واما در صورتیکه دو دفعه بزند دفعه دویم پیش از مسح نمودن
دو دست میباید باشد وهمچنین واجبست در تیمم طاهر بودن خاک و
بجا آوردن خود شخص همچنانکه در وضو وغسل مذکور شد وهمچنین واجبست
موالات هرچند تیمم بدل از غسل هم باشد ومراد بان پی در پی بودن
عرفی است وهمچنین واجبست در میان دست وخاک وماسح وممسوح
مانعی نباشد وتیمم پیش از وقت فریضه صحیح نیست ودر وقت فریضه
صحیح است در حال تنگ بودن وقت واما در سعه وقت اشکالست
واحوط تاخیر نمودن است خواه امید رفع شدن عذر داشته باشد
یا نه هرچند اظهر جواز تقدیم در اول وقتست هرگاه علم داشته باشد
که عذر برطرف نمیشود تا آخر وقت وفرقی نیست در جواز تیمم در حال
تنگ بودن وقت میان نماز واجب وسنت ویومیه وغیر یومیه واگر
کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز چه در
حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعمد بر
جنابت باشد یا نه عالم باشد بر نبودن آب در صورت تعمد بر جنابت
یا نه تیمم از برای نمازی باشد که آن نماز با رختی باشد که متعذر باشد
بر ازاله نجاست غیر معفو از آن رخت یا نه وهمچنین است حکم بدن

واگر

واگر تیمم از برای فریضه حاضره نمود بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر
بشود در اول وقت وواجب نیست انتظار تا آخر وقت واگر قضا در
ذمه شخصی باشد میتواند تیمم از برای آن بکند هر وقت که اراده نماز
داشته باشد وجایز است نماز بسیار بجا آوردن بیک تیمم واگر
بعد از آنکه تیمم نمود وپیش از شروع در نماز آب بیابد وممکن شود
او را استعمال نمودن آن وبقدر زمان استعمال نمودن آب بگذرد
وتیمم آن باطل میشود واگر در میان نماز آب بیابد باطل نمیشود تیمم
چه بقدر زمان استعمال بگذرد وچه نگذرد واحوط تمام نمودن نماز
وقضاء یا اعاده است وباید دانست که آنچه ذکر شد بنا بر قول بجواز
تیمم در سعه وقتست واما بنا بر قول بانکه جایز نیست تیمم مگر در تنگی
وقت بی اشکال اتمام واجبست واگر کسی تیمم کند بدل از غسل ومحدث
بحدث اصغر شود واجبست تیمم کردن بدل از غسل واحوط آنست که
جمع نماید میان وضو وتیمم بر تقدیر یکه قادر باشد بر آب وجمع نمودن
میان دو تیمم است بر تقدیر یکه قادر نباشد بر آب یکی بدل وضو ودیگری
بدل غسل **فصل چهارم** در تیمم واجب بدانکه واجبست تیمم بر محدث
از برای نماز واجب وطواف واجب وشرط است از برای مطلق نماز
چه واجب وچه سنت بشرط ممکن نبودن وضو یا غسل وممکن بودن تیمم
وواجبست تیمم از برای سایر آنچه واجب میشود طهارت آبی از برای
آن مثل روزه ماه رمضان وقضای آن وتیمم از برای داخل شدن

مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ نمودن در باقی مساجد و مس نمودن کتابت
قران اگر واجب شود هر یک از امور مذکوره مثل وضو است و واجبست
بر کسیکه محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون آمدن
از ان هرگاه غسل ممکن نباشد یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هرگاه
غسل ممکن باشد و زمان ان کمتر از زمان تیمم یا مساوی با زمان ان باشد
و باعث تلویث مسجد بنجاست نشود وجوب غسل در این حال خالی از قوت
نیست و بعضی ملحق کرده اند بجنب حایض و نفسا را در وجوب تیمم
از برای بیرون آمدن آن و آن احوط است و واجب بودن تیمم
بنذر و عهد و قسم بشرایطیکه در کتاب نذر مذکور خواهد شد انشاء الله

بحث دویم در طهارت از خبث و در این بحث بابست **باب اول**
در انواع نجاسات و ان دوازده قسم است **اول و دویم** بول و
غایط است از هر حیوانیکه حلال گوشت نباشد و صاحب نفس سائله
باشد یعنی خون قوی جهنده که بیرون می آید از رگ در وقت بریدن
و فرقی نیست در غیر ماکول اللحم انکه انسان باشد یا حیوان صحرائی
باشد یا دریائی طیر باشد یا غیر طیر و طیر خفاش باشد یا غیر خفاش
حرمت خوردن آن اصلی باشد یا عارضی مثل جلال و حیوانیکه شیر
خوک خورده باشد تا انکه قوت گرفته باشد استخوان او از آن و بهیمه
یا غیر بهیمه که موطوء انسان شده باشد چه در فرج و چه در دبر **سیم**
منی است از حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد هر چند حلال گوشت باشد

چهارم

چهارم خون هر حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد خواه ماکول
اللحم باشد یا غیر ان کم باشد ان خون یا بسیار چه از رگ بیاید از غیر رگ
مگر خونیکه باقی میماند در ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خونی که متعارفست
از ان ریخته شود که طاهر است و هم چنین خونی که مشتبه بخون طاهر شود
پنجم و ششم سگ و خوک صحرائی است و همچنین اجزای هر یک هر چند اجزائی
باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد مانند موی و ناخن **هفتم**
میته است هرگاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد مگر میته آدمی
که نجاست ان بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن است بلکه پیش از سرد
شدن و بعد از مردن بنا بر اقوی و احوط و اجزاء میته بخس نجس است خواه
جدا شود از ان در حال حیوة در انها حلول یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی
باشد که حیوة در انها حلول کرده باشد و در اجزاء مبتاده که از انسان جدا
میشود مثل آنچه از لب جدا میشود در بعضی اوقات اظهر طهارت و احوط اجتنابست
است **هشتم** کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و همچنین است
حکم در اجزاء انها هر چند از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد
و طریق معرفت کافر انست که انکار الهیت یا رسالت یا ضروری از ضروریات
دین نماید و احوط اجتناب از اولاد کفار است پیش از بلوغ چنانکه احوط
اجتناب از سنی است و لیکن طهارت در ایشان اقوی است و اما ظروف و البسه
کفار طاهر است مادامیکه علم بنجاست بمباشرت ایشان برطوبت و مانند
آن بهم نرسد و مطلق مظنه کفایت نمیکند در نجاست **نهم** شراب

وهر مسکری که در اصل روان باشد هرچند خشکد و منجمد الحاق آب انگور آت
بان هرگاه علیان بهم رساند و بسبب علاج نموده اند اعتبار اشتداد و اقوی
واظهر واحوط اجتناب است مطلقا اگر اسکار از ان ظاهر نشود والاحکم
نجاست بی اشکال است **دهم** فقاع است وان از جو عمل می آید،
همچنانکه جمعی ذکر نموده اند و معتبر در ان صدق اسم است در عرف
عرب **یازدهم** عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول جنابت
باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از زنا باشد یا از لواط یا وطی
بهیمه یا غیر اینها از انچه حرمت ان ذاتی باشد بلکه در وطی حایض و وطی در
روز روزه یا وطی در ظهار پیش از کفاره دادن نیز اقوی اجتناب است
دوازدهم عرق شتر جلال است بلکه مطلق حیوان جلال بنابر احوط
باب دویم در احکام نجاسات واجب نیست ازاله نجاست لنفسها
بلکه مستحب است و شرط است ازاله آن از رخت و بدن از برای صحت
نماز و طواف با امکان و معفو نبودن و از محل سجود پیشانی از برای
سجده کردن و از ظروف از برای استعمال کردن برطوبت در انچه شرط
طهارت است از خوردن و آشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال
مستلزم تعدی نجاست باشد و از ماکول از برای خوردن و واجب است ازاله
ان از مساجد و همچنین از مصحف و آلات مختصه ان مثل جلد و از ضرایح
مقدسه و دوری پوش اینها بنابر احوط و حرام است نجس نمودن مسجد و
معفو است خون قروح و جروح مادامیکه خون منقطع نشود یا ملزم حرج

باشد

باشد دائما یا انچه مشقت در تطهیر ان باشد یا انچه در رخت باشد چه در بدن
چه متعدد داشته باشد عوض نمودن رخت یا نه بدستمال و کهنه تواند منع از نجس
شدن نماید یا نه ممکن باشد چنانچه ان بدوا یا نه مجروح نموده باشد خویش
مبتلا بان باشد و همچنین معفو است عرقی که بان نجس شود که انسان اکثر اوقات
از ان خالی باشد و لیکن عفو از انچه سیلان شد مخصوص صاحب قروح و
جروح است پس اگر ان رخت را دیگری بپوشد عفو از برای ان نیست
و هرجا که شک کند که خون از جروح و قروح است یا از غیر ان
و معفو است نیز خون کمتر از درهم در رخت بلکه در بدن دور نیست عفو
هرچند احوط اجتناب است لیکن این حکم در خون غیر حیض و نفاس و استحاضه
است بلکه خون غیر نجس العین و غیر ماکول اللحم بنابر احوط بلکه خالی از
رجحان نیست و احوط در مقدار درهم اکتفا بمقدار ناخن ابهام
متعارف است یا بمقدار مجتمع بودن او نیز و اظهر تحدید باخمص راحت است
که گودی کف دست باشد و مراد بناخن ابهام ناخن انگشت بزرگ است
و همچنین معفو است نجاست بچیزی که نماز بان تمام نشود چه لباس باشد
چه غیر لباس و لباس چه در محل خود باشد چه نباشد هرچند عمامه مجمله باشد
و احوط در اخیر اجتناب است چنانچه هرگاه قبائی را تا نموده در جیب خود
گذارد ظاهر انست که با اصل عفو نماز و تربیت کند صبی یا صبیه اگر
یک جامه داشته باشد کفایت میکند شستن ان در شبانه روزی یکمرتبه از بول هر
وقت که خواهد لیکن بهتر انست که در اخر روز بشوید که چهار نماز را با طهارت

با نجس بودن نجاست بجای آورده باشد و واجبست در شستن بول از رخت
و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود باب غیر جاری مگر بول طفل شیرخوار
مسلم که در آن ریختن آب کافیست با فرو گرفتن تمام محل را که بان بول
رسیده باشد با غلبه آب بر بول هر چند غساله از محل بیرون نرود ولیکن
احوط بیرون کردن آنست و اما در آب جاری کفایت میکند یکدفعه بلکه در آب
کر نیز دو دفعه کفایة کردن یکدفعه هر چند احوط تعدد است و در غیر
رخت و بدن و بول از سایر نجاسات احوط آنست که دو دفعه بشویند
و در غیر ظروف هر چند اظهر کفایت نمودن یکدفعه است در غیر بول و اما
در ظروف سه دفعه باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست مردن
موش و شراب و ولوغ سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن اینها از
ظرف بطرف زبان پس در مردن موش حکم صادر نوعی از آن که عبارت از
جرذ است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود هر چند در غیر جرذ
ظاهر کفایت سه دفعه است و همچنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشویند هر چند ظاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه ظرف از چوب یا سفال
باشد نه روغن یا کدو باشد احوط اجتناب است هر چند اقوی قبول
تطهیر ظاهر آنست و اما در ولوغ خوک و سگ پس در خوک واجبست هفت
دفعه شستن و در سگ واجبست سه دفعه شستن هر چند احتیاط آنست
هفت دفعه بشویند لیکن شستن اول باید بخاک باشد و احوط آنست که
خاک خشک بمالند بموضع نجاست یکدفعه و خاک را ممزوج باب نمایند

و موضع

و موضع نجاست را بان بشویند یکدفعه دیگر و بعد از آن باب بشویند
دو دفعه و خاکستر و آهک و گچ و اشنان و امثال اینها بعوض خاک کفایت
نمیکند و موقوفست تطهیر آن چیزیکه آب در آن فرو میرود بر فشردن
اگر شسته شود باب قلیل مگر بول رضیع که حاجت بفشردن ندارد و چنانچه
گذشت و اما در آب جاری یا کر ظاهر آنست که حاجت نیست بفشردن
هر چند احوط است و واجب در تطهیر نجاسات برطرف کردن عین
نجاست است نه رنگ آن و نه بوی آن و فرقی نیست در وجوب برطرف
کردن میان نجس و متنجس هرگاه موضع نجاست مشتبه شود اگر در یک لباس
باشد معین است شستن هر موضعی از آن که احتمال نجاست در آن باشد
و اگر احتمال در زیادتر از آن باشد واجبست شستن جمیع و اگر اشتباه
در چند لباس یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است واجب نیست
شستن آن و اگر محصور باشد واجبست و اگر ممکن نشود شستن لباس
از برای نماز کردن جایز است برهنه نماز کند بلکه معین است و اگر
مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما و امثال آن مضطر شود با آن نماز
کند با رخت نجس و اعاده و قضا بر او نیست و اگر دو لباس از برای
نماز گذار باشد یکی نجس و دیگری طاهر و مشتبه باشد و ممکن نشود از
برای او غیر آن و نه شستن آنها نماز را در هر دو بکند و هرگاه نماز را
بجای آورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم داشتن بان واجبست
اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن بعد از وقت و اگر

فراموش شود ازاله کردن نجاست را بعد از فراغ از نماز بخاطرش آید اعاده
و قضاء آن واجبست و اگر در بین نماز بخاطرش بیاید اعاده واجب است
و اگر وقت اعاده باقی نمانده باشد تمام کند و اظهر واجب نبودن قضا است
ولیکن احوط ترک نکردن قضا است و اگر نداند نجس بودن رخت
یا بدن را پس اگر علم بهم رساند بعد از فراغ از نماز و بیرون رفتن وقت
قضا نیست بر او و همچنین هرگاه در وقت علم بهم رساند و اگر علم بهم رساند
در بین نماز باطل است نماز و واجبست اعاده آن هرگاه علم بهم رساند
پیش بودن نجاست را و اگر علم بهم رساند که پیش از نماز بوده است
و ممکن باشد او را تطهیر نمودن بدون فعل منافی تطهیر نماید و نماز را
تمام کند و اگر ممکن نشود نماز باطل است و واجبست اعاده نماید نماز را
و اگر علم نجاست بهم رساند با تنگ بودن وقت نماز را تمام کند و
اعاده بر او نیست **باب سیم** در مطهرات و احکام آنها و در آن
چند فصل است **فصل اول** در آب بدانکه آب یا آب مطلق است یا مضاف
و هر دو بدون رسیدن نجاست بآن از خارج طاهر است و اما در مطهریت
پس آب مضاف رفع نمیکند نه حدث را و نه خبث را و نجس میشود بملاقات
نجاست هر چند بقدر کر و بیشتر از کر باشد و اما آب مطلق پس آن پاک
میکند هر چیز را مگر آنکه قابلیت پاک شدن نداشته باشد و اگر برسد بآن
نجاست منقسم میشود باقسام چند **اول** آب جاری که عبارتست از آبی
است که از زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم آنست اگر بجوشد

از زمین

از زمین و ایستاده باشد و نه نامند او را چاه و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست
مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست متغیر شود چه بقدر کر باشد چه نباشد
و حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه میباشد که در عراق عرب و عجم
متعارف است در حکم آب جاریست در پاک نمودن و نجس نشدن
بمجرد رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد بخزینه و اظهر در خزینه است
بقدر کر باشد لیکن در صورت تغییر آب حوض در تطهیر آن شرط است
که آب خزینه بقدر کر باشد بعد از برطرف شدن تغییر و فرقی نیست
چنانچه ذکر شد در میان حمام و غیر حمام **دویم** آب باران و حکم آن
حکم آب جاریست در نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن
غیر در حالت باریدن هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد
چه از ناودان بیاید چه آب بسیار باشد چه یک قطره چه خود باستقامت
بیاید یا باد آنرا بسمتی ببرد و فرقی نیست میان ظاهر آنچه آب باران بآن
برسد و باطن آن در پاک کردن و حاجت بفشردن در آن نیست **سیم**
آب ایستاده پس اگر آن بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغییر نمودن رنگ یا طعم
یا بوی آن بنجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود یا قدری از آن و مراد از تغییر
که گفتیم تغییر حسی است یعنی متغیر شود بنحوی که رنگ آن بچشم و طعم آن بذائقه
و بوی آن بشامه ادراک شود و اعتباری نیست بغیر از صفت رنگ و طعم و بوی
و نه باین سه صفت هرگاه صفت تنجس باشد خواه اصلی باشد یا آنکه کسب کرده
باشد از غیر نجاست و نه هرگاه حاصل شده باشد بمجاور شدن آب بنجاست

دیگر بعرض نمودن اوصاف مذکوره را در نجاست یا در آب وکر بحسب وزن
هزار و دویست رطل عراقی است که بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی
باشد شصت و چهار من منقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی که در هشت
عباسی صد و بیست و هشت من منقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی
بیست شاهی صد و سی و شش من و نیم میشود و بحسب مساحت سه وجب و نیم در
طول در سه وجب و نیم در عرض در سه وجب و نیم در عمق است و اگر اطراف
حوض و مثل آن اختلاف داشته باشد در طول و عرض و عمق یا بعضی از آن
باید مجموع چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب متعارف و اگر
آب بقدر کر نباشد هر چند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود برسیدن نجاست
هر چند آب وارد بر نجاست شود یا بجایی باشد که اجتناب نمودن از آن
ممکن نباشد مثل سر سوزن از خون و اگر شک کند که آب بقدر کر رسیده یا نه
حکم باید نمود بانکه نرسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کر بوده
کم شده یا نه حکم باید بکند بانکه باقی است بر قدر کر و ظاهر میشود آب مذکور
بانکه کر نجس شود برسیدن نجاست و معتبر است ممزوج شدن آب مطهر و
کفایت نمیکند مجرد اتصال **چهارم** آب چاه و آن نجس نمیشود مگر بانچه
آب کر نجس میشود بان چنانچه گذشت ولیکن مستحب است کشیدن آب آن را هرگاه
واقع شود نجاسات بلکه غیر نجاسات در آن و احوط عدم ترک است و آن
بیانزده قسم منقسم میشود **اول** کشیدن تمام آب چاه از برای نجاستی
که تغییر بدهد طعم یا بوی یا رنگ آب را و از برای ریختن فقاع و شراب

وباقی

وباقی مسکرات که روان باشد در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر شراب که
در قطره آن بیست دلو کفایت میکند هرچند افضل کشیدن تمام آب است همچنین
سنت است کشیدن تمام آب از برای منی و خون حیض و استحاضه و نفاس
و گاو و شتر چه نر باشد چه ماده و از برای آب انگور که بجوش بیاید و دو
ثلث او نرفته باشد و از برای عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال و سگ علی
الظاهر حکم سگ که در اینجا ذکر نموده مخالف است با آنکه در قسم هشتم می‌آید
مگر آنکه حکم که در اینجا ذکر شده حمل بر احتیاط شود چنانکه ذکر نموده بنابر احوط
و اصل حکم همان باشد که می‌آید و خوک هرگاه هر یک زنده بیرون بیاید
بنابر احوط و فضله و بول غیر ماکول اللحم حتی انسان لکن در غیر بول صبی
و مرد هرچند استحباب کشیدن جمیع آب در اینجا وجه و خوبیت
و همچنین از برای بول و فضله نجس العین و خون آن و از برای افتادن
فیل و کافر هرگاه در آن بمیرد یا زنده بیرون آید و سایر نجاساتی که
نص وارد نشده باشد از برای کشیدن آب بجهت آنها و داخل در منصوص
نشود هرچند بهتر باشد و اگر ممکن نباشد کشیدن تمام آب چاه یا مشقت
داشته باشد بجهت بسیاری بیرون آمدن آب یا بسیاری آن چهار نفر مرد
بنوبت آب بکشند در یک روز از طلوع صبح صادق تا مغرب و تهیه اسباب
و شروع در عمل میباید قدری پیش از صبح باشد و فراغ بعد از مغرب
و اگر اخلالی در عمل بهم رسد مثل تکاهل ورزیدن در عمل یا بعضی روز
مشغول عمل نشود عمل را باید اعاده کند **دویم** کشیدن یک کر آب از برای

مردن اسب وقاطر والاغ وگاو وماده **سیم** کشیدن هفتاد دلو از برای
مردن انسان مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل **چهارم**
کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار از طاهر العین غیر خون حیض
واستحاضه ونفاس ودر خون ذبح گوسفند اکتفا نمودن بسی دلو مجهول خوبست
واز برای غایط انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد ودر خون کم اکتفا نمودن
بچهل دلو نیز خوبست لکن احوط پنجاه دلو است **پنجم** کشیدن چهل دلو
از برای ریختن بول مرد ومردن گربه وشغال وروباه وخوک وسگ و
شبه آن **ششم** کشیدن سی دلو از برای وقوع آب باران که در آن بول
وغایط وفضله سگ باشد یا یکی از اینها **هفتم** کشیدن ده دلو از برای
غایط خشک وخون کم **هشتم** کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر از کبوتر
تا شتر مرغ ومردن موش هرگاه از هم نپاشیده باشد یا نفخ کند وغسل کردن جنب
یا محدث داخل شدن آن در آب وافتادن سگ هرگاه بیرون بیاید زنده
وبول صبی غیر بالغ بکشد اذا انکه چیزخوار باشد واز برای مردن حمام ابری
هرگاه نفخ کرده باشد **نهم** کشیدن پنج دلو از برای فضله مرغ خانگی جلاله
بلکه مطلق مرغ چه جلال باشد چه نباشد **دهم** کشیدن سه دلو از برای وزغ
وعقرب ومار ودرمجنز از برای موش اگر از هم نپاشیده باشد ونفخ نکرده باشد
یازدهم کشیدن یک دلو از برای افتادن پوست وزغ گر از او جدا
بشود در حال حیوة واز برای بول رضیع در سن دو سال ومردن گنجشک
وشبه آن وعدد دلو معتبر است عادة نوع چاه وانچه مناسب آنست واگر چاه

دلو

دلو کوچک از دلو بزرگ بکشد کفایت میکند ودر بودن دلو طریق متعارف
معتبر است ودر کشیدن تمام آب دلو خاصی معتبر نیست چنانچه در شخص آب کش
عدالت واسلام وذکوریت وقصد ونیت معتبر نیست بلکه فرق در میان
حیوان وانسان نیز نیست ودر جمیع اقسام کشیدن آب بعد از بیرون آوردن
باعث نجاست مگر در صورت کشیدن تمام آب که هرگاه در بعض کشیدن پنجاه آید
کفایت میکند ومکروب کشیدن آب متعدد نشود مثل آنکه دو موش در چاه
بمیرد حکم نیز متعدد نشود مادامیکه آب در چاه باشد چه مثل هم باشد مثل
افتادن دو موش یا مثل هم نباشد مثل افتادن یک موش ویک گربه **پنجم**
آب نیم خورده پس آن از نجس العین نجس واز طاهر العین طاهر است هرچند از غیر
ماکول اللحم باشد یا از مسوخ باشد که نجاست میخورند هرگاه موضع ملاقات
آنها طاهر باشد یا از مسوخ باشد **فصل دویم** در باقی مطهرات وآن چند
چیز است **اول** آفتاب وآن پاک میکند زمین وبوریا وحصیر را از بول هرگاه
خشکاند آنرا عین آفتاب هرچند هوا خالی از باد نباشد بلکه ظاهر آنست که
پاک میکند هر نجاستی را که از برای آن جرم نباشد هرچند آن نجاست بر زمین
وبوریا وحصیر نباشد بلکه بر غیر آن نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل
درخت ومیوه وعلف وباقی چیزهائی که از زمین میروید مادامیکه در جای خود
باقی باشد وقطع نشده باشد ودر مجنز است حکم دیوار وسقف حجره ودر وپنجره
وادروسی وستون ودیگر اعضا چنانچه فرق نیست در زمین بنا از آنکه سنگ
باشد یا خاک یا حیوان بر روی خاک فرش شده باشد یا جص وسنگ وغیر آن.

و آهک و نحو آنها نباشد باشد و اگر نجاست خشکیده باشد و دهان او تر کند
و آفتاب او را خشک کند کفایت میکند و فرقی نیست در پاک نمودن آن میان
ظاهر و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر بباطن و اگر ظاهر خشک باشد
و نجاست باطن منفصل باشد از ظاهر بتابیدن آفتاب پاک نمیشود **دویم**
زمین و آن پاک میکند ته قدم و ته چکمه و نعلین را هرگاه نجس شده باشد براه رفتن
یا مالیدن بر زمین بحیثیتی که عین نجاست برطرف شود هرچند احوط راه رفتن
بقدر ده پانزده ذرع است اگر نجاست در کمتر از پانزده ذرع برطرف شود
و هم چنین پاک میکند هر چیزی را که دعای پا باشد و ته عصای اعرج و زانوی
زمین گیر را یا کیسه ان الکه ته پنج و عصا و عراده وغیره را و لیکن اکتفای
با نجز اقل ذکر شد احوط است بلکه احوط از آن اکتفای بنعلین و چکمه است
و شرط نیست خشک بودن زمین و طهارت آن و رطوبت داشتن ماسح
از نعلین و قدم و امثال آن هرچند احوط است **سیم** استحاله است یعنی تبدیل
شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت جزء یکی که نجس نباشد و صورت نوعیه
نجس یا متنجس محض بصورت نوعیه چیز دیگر که از نجاسات نباشد و اما
تبدیل اوصاف یا متفرق شدن اجزا اعتبار ندارد و باعث پاک شدن
نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشد از قبیل خاکستر شدن یا دود
شدن عذره و سرگین و دود زغالی که از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب است
و همچنین در خزف هرگاه گل آن نجس باشد بنابر اقوی و همچنین است کرم شدن
عذره و نمک شدن سگ و بول شدن آب نجس از برای حیوان ماکول اللحم

وهمچنین

و همچنین شیر یا سرگین یا رجیع شدن غذای نجس هرچه باشد از برای حیوان و همچنین
استحاله شدن نجس یا متنجس ببخار هرگاه علم بپاک رفتن اجزای آن با بخار هم
نرسد و همچنین است استحاله عصیر نجس بسرکه و همچنین شراب هرچند بعلاج باشد
خواه اجزای علاج پاک میشود باقی بماند یا مستهلک شود **چهارم** اسلام
و آن پاک مینماید بدن و رطوبات کافر را از آب دماغ و دهن و بلغم و امثال آن
و همچنین اجزای متصل ببدن او باشد از موی و ناخن و دندان و اما ظروف و اجزای
برطوبت ملاقات آن بوده باشد نجس است و همچنین است لباسی که پوشیده است
هرگاه در حال کفر بهم رسیده باشد در بدن آن و باقی باشد در حین اسلام
و هرگاه اسلام بیاورد پدر یا مادر فرزند صغیر پاک میشود **پنجم**
کم شدن آب در آب انگور جوشیده نجس است که نجاست آن بسبب جوشیدن
باشد که پاک میشود به برطرف شدن دو ثلث آن بعد از غلیان چه بآتش
باشد چه بآفتاب چه هوا و پاک میشود به پاک شدن آن آب آلات و ادوات
طبخ از ظرف و غیر آن و دست و رخت کسی که متوجه عمل است بشرط آنکه
عامل و آلات باقی بر عاملیت و آلتیت باشد تا بحال پاک شدن و همچنین
پاک میشود آن آب اگر رسیده باشد بوصفی که در حال نجاست بخشکد
رطوبت آن یعنی که دو ثلث آن کم شود لیکن احوط اجتناب است و اگر
شک داشته باشد در آنکه برطرف شده دو ثلث آن یا نشده باقی است
بر نجس بودن و حرام بودن چنانچه اگر شک داشته باشد که بجوش آمد
یا نیامد باقی است بر پاک بودن و حلال بودن و اگر شک کند در آنکه

انگور بیاشد یا غوره بجوش آمدن نه حرام میشود ونه نجس ششم انتقال
چیزیکه محکوم بنجاست باشد باعتبار محلی هرگاه نقل شود بمحلی که محکوم بطهارت
باشد بحسب اسم اگر داخل در اسم آن شود مثل خون حیوان صاحب نفس سائله
مثل انسان وحیوان هرگاه بخورد از حیوانیکه صاحب نفس سائله نباشد
مثل کیک وشپش وپشه وکنه واین در وقتی است که علم داشته باشد باین
معنی مثل انکه بمشاهده احساس نماید واگر چند روند اند طهارت ظاهر است
وازاین باب است ابی که نجس شده باشد هرگاه بزراعت ودرخت بدهند بعرق
انها داخل شود پاک خواهد شد بمجرد انکه جزء انها محسوب شود واگر
شک کند درانکه منتقل شده از محل نجس بمحل طاهر یا نه شد محکوم است به
شدن هفتم سنگ وکهنه استنجاء وحیوان بشرایطیکه گذشت هشتم
استبراء وبان حکم بطهارت رطوبت مشتبه ببول ومنی میشود واگر استبراء
نکرده باشد نجس است نهم جدا شدن غساله وان پاک کننده است
رطوبتی راکه باقی میماند بعد از فشردن دهم برطرف شدن نجاست از بدن
حیوان غیر انسان وبرطرف شدن از بواطن مثل باطن دماغ وگوش ودهن
وهمچنین است انچه درمیان دندانها میماند از غذا هرگاه نجس شود واحوط انست
که اگر نجس شود دهن از بول دو دفعه مضمضه کند باب واگر از غیر بول باشد
یکدفعه مضمضه کند هرچند احوط دران نیز دو دفعه است یازدهم بیرون
آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان یا محل نحر نمودن شتر بقدریکه خون
متعارفست ازان رفته باشد که بان حکم بطهارت خون باقی مانده میشود

دوازدهم غایب شدن وان مطهر بدن مسلم ورخت اوست با علم
بنجاست واحتمال تطهیر ازان خاتمه درانکه مطهر از ظروف جایز است
استعمال کردن ظرف غیر از طلا ونقره وپوست میته از باقی معادن هرچند
از جواهر نفیسه باشد واز غیران بالطهارت وغصبی نبودن در تطهیر
بلکه مطلقا واما ظرفی که از پوست میته باشد جایز نیست استعمال آن
وهمچنین ظروف طلا ونقره ولیکن حرام نمیشود آن چیز که در ظروف
میباشد از خوردنی وآشامیدنی وغیران وهمچنین روغن حبث بان
میشود وهمچنین از ظرف غصبی هرچند غسل حرام کرده باشد وهرگاه وضو
یا غسل از یکی از انها دهد اظهر صحت واحوط اعاده است مگر درصورتیکه منحصر
باشد ظرف در ظرف غصبی وممکن نباشد وضو یا غسل بدون استعمال کردن آن
ظرف که وضو وغسل بان حرام وباطل است وحرام نیست استعمال کردن
ظرف طلا ونقره درحال اضطرار وجه در تطهیر باشد وجه در غیران ولیکن
احوط جمع میان وضو یا غسل وتیمم است وحرام نیست نگاه داشتن
انها واحوط اجتناب است چنانچه میانه وسرغلیان طلا ونقره استعمال کردن
حرام نیست وهم چنین است سرمه دان وقاب قران ولوله دعا وتریاک
دان وساعت دان ولیکن اجتناب احوط است وهمچنین است حکم استعمال
ظروفی که خط طلا ونقره دران کشیده شده باشد یا باب طلا اطلا کرده باشند
یا در ان اجزاء طلا نصب کرده باشند ولیکن احوط اجتناب است وحرام است
گذاشتن دهن بر موضع منقش درحال خوردن وجایز است قرائت القران

جلد ول طلا و نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را آب طلا ریختن و بر روی ان
نوشتن و همچنین جایز است طلا نمودن تر شمشیر و یراق ان و ظرف و زینت
آئینه و همچنین جایز است زینت مشاهد مقدسه بقندیل طلا و نقره و پرده و در
پوش ضریح مقدسه را طلاباف کردن و جایز است زینت نمودن در
و دیوار خانه و طاق و سقف ان با طلا و نقره و احوط ترکست و مذکور ظرف
اگر پارچه طلا و نقره بیند از در آب خوردن از ان عیبی ندارد مقصد دویم
در نماز و در ان چند بحث است مبحث اول در مقدمات نماز و در ان چند
باب است باب اول در عدد نمازهای واجب بدانکه نماز واجب بر شش قسمت
نماز یومیه و جمعه و عید و آیات و طواف و واجب بامر خارج مثل استیجار
و نذر و عهد و یمین و نماز یکی از پدر فوت شده باشد و انچه واجبست
از نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از حیض و نفاس باشد و فاقد نباشد شرعا
بر طهارت اختیاری یا اضطراری در شبانه روزی پنج نماز است که مجموع ان
هفده رکعت است در حضر از برای هریک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت
و از برای مغرب سه رکعت و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجبست
عوض ظهر دو رکعت عینا یا مخیرا بشروطیکه بعد از این مذکور خواهد شد و در
سفر و حالت خوف از چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزی کم نمیشود
باب دویم در اوقات نمازهای یومیه واجبه بدانکه از برای هریک
از انها دو وقت است اول از برای فضیلت و دویم از برای کفایت نمودن در
امتثال پس وقت اول نماز ظهر زوال افتابست از دایره نصف النهار در سمت

راس

راس تا انکه سایه مثل شاخص شود و وقت دویم ان بعد از گذشتن وقت اولست
تا انکه باقی بماند بمغرب بقدر ادا نمودن نماز عصر و وقت اول نماز عصر
بعد از گذشتن بقدر ادای واجب از نماز ظهر است تا انکه سایه دو مثل
شاخص شود و وقت دویم ان بعد از وقت اول است تا مغرب اول نماز
مغرب از غروبست تا برطرف شدن شفق مغربی و ان سرخیست که در سمت
مغرب بهم میرسد بعد از غروب افتاب و وقت دویم بعد از وقت اولست
تا انکه باقی بماند تا نصف شب بقدر ادا کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا
بعد از گذشتن بقدر ادای واجب از نماز مغربست تا ثلث شب و وقت
دویم بعد از گذشتن وقت اولست تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع
صبح صادق است تا اسفار از صبح و وقت دویم بعد از وقت اول است
تا طلوع افتاب و شناخته میشود دخول وقت مغرب ببرطرف شدن سرخی
که در سمت مشرق است و گذشتن آن از سمت راس و شناخته میشود نصف
شب که اخر نماز عشا است بگذشتن از سمت راس ستارهائیکه طلوع میکند
در وقت غروب و شناخته میشود صبح صادق که اول وقت نماز صبح است
بسفیدی که در عرض افق پهن میشود و شناخته میشود زوال بچند چیز از انجمله
بمیل نمودن افتاب بجانب ابروی راست از برای کسیکه روی بنقطه جنوب
باشد و همچنین بزیاد شدن سایه شاخص بعد از کم شدن آن یا بحادث
شدن سایه آن بعد از برطرف شدن آن لیکن اول تقریبی است و دویم تحقیقی
و سیم در حالتی است که افتاب بسمت راس بلد در اید و نبود گذشتن که

در بعض اوقات و در دیم در غیر اضرورت است غالبا لهذا غالب بلاد و
غالب احوال در بلاد تشخیص آن نمیشود و جایز نیست تاخیر نمودن نماز را
از وقتیکه از برای آن تحدید شده است و نیز مقدم داشتن بر آن و اگر نماز
کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده باشد
چه بعض آن چه عمدا کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد چه ندانسته
باشد چه وقت را شناسد چه نشناسد و هرگاه تمام نماز در وقت واقع شده
باشد از کسیکه جنین مبدا انست که وقت داخل شده است نماز او نیز باطل است
ما تا اگر فراموش کرده باشد واجب بودن در وقت را ظاهر صحت است
و جایز نیست اعتماد نمودن بظن در داخل شدن وقت با وجود ممکن بودن
علم هرچند حاصل شده باشد ظن از اذان معتمد یا قول یکعادل بلکه دو عادل
بنا بر احوط و جایز است هرگاه ممکن نشود علم و لیکن احوط انست که صبر کند
تا یقین بوقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که ظن آن فاسد بوده است
باید اعاده کند نماز را هرگاه وقت داخل شده باشد در بین نماز و اگر داخل
شده باشد هرچند پیش از سلام باشد اعاده نکند و اگر کسی مشغول نماز عصر
یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر ملتفت شود در حالیکه در
نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش چه ظهر باشد چه مغرب و اگر بعد از
فراغ باشد مجزیست او را هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع
نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بکند و جایز نیست نوافل غیر یومیه
هرچند قضای آنها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرایض و پیش از اداء

آنها چنانچه جایز نیست نافله از برای کسیکه در ذمه قضاء فریضه باشد چه نافله
روز چه نافله شب **باب سیم** در قبله و آن کعبه معظمه است از برای کسیکه
حاضر است در مسجد الحرام و کسی که در حکم حاضر است و از برای کسیکه دور است
از مکه قبله آن جهت و سمت کعبه است و روی نمودن بان واجبست در کل
جمیع نمازهای واجبی و شرط است در جمیع آنها با قدرت چه ایستاده باشد
چه نشسته باشد چه خوابیده لیکن در خوابیده اگر به پهلو باشد نحو باشد
مثل حالتی که در قبر بخوابانند او را و اگر به پشت بزمین و روی باسمان باشد
مثل محتضر نحو باشند او را و اگر ممکن شود روی نمودن بقبله در بعض احوال
واجبست در همان بعض و همچنین شرط است روی نمودن بقبله در جزئیکه
فراموش شده باشد در نماز فریضه و در سجود سهو و در حال احتضار و نماز
جنازه و دفن نمودن میت و ذبح نمودن حیوان و واجبست تحصیل
نماید علم بقبله را با قدرت چه در عین و چه در جهت و اگر ممکن نباشد علم
کفایت میکند ظن چه حاصل شود و از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن
و اگر عاجز شود از تحصیل ظن نماز کند بچهار سمت با وسعت وقت و اگر
نماز کرد بظن و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده است اعاده کند اگر وقت
باقی است و اگر وقت گذشته است قضا ندارد و همچنین اگر ظاهر شد که نماز
در یمین و یسار قبله بوده است و اگر در میان یمین و یسار واقع شده است
بجا آوردن چیزی نیست و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله نیست بگرده
به سمت قبله اگر انحراف به سمت یمین و یسار نرسیده باشد و اگر رسیده باشد اعاده

کند و اگر بعد از فارغ شدن از نماز منتبه شود که از قبله منحرف بوده است
با نحرافی که اعاده باید بکند و یک رکعت از وقت باقی است لازم نیست اعاده
لیکن احوط اعاده است **باب چهارم** در مکان نماز بدانکه جایز است
نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاستی که متعدی نماید و جایز التصرف
باشد چه مملوک باشد بسبب عین یا منفعت باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت
از برای شخص یا نحو اینها و چه مأذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه
باذن عام باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه
بشاهد الحال باشد مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بر تصرف
داشته باشد باینکه رابطه در میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیر آن
که منشأ رضای مالک باشد و معتبر است که علم بهم رساند برضا از شاهد
حال و اما اگر علم بهم نرساند و ظن بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملک
غیر لیکن این در غیر صحراها و باغاتیست که مانع از داخل شدن نداشته باشد
مثل دیوار که نماز در اینها تا وقتی که آثار راضی نبودن مالک نباشد
صحیح است بلکه جایز است نماز در اینها هر چند مال یتیم و دیوانه باشد و
همچنین جایز است نماز کردن در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و
برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بلکه
باشک در رضای ایشان بلکه با ظن داشتن بر راضی نبودن ایشان لیکن
احوط بر تقدیر ظن بر راضی نبودن ایشان ترک است و احوط از آن ترک نمودن
نماز است با اذن نداشتن از ایشان در داخل شدن در خانه و جایز نیست

نماز

نماز در مکان غصبی و باطل است با علم بغصبیت و اختیار و اما اگر ندانسته باشد
غصب بودن مکان را نه حرامی کرده است و نه نماز او باطل است بخلاف آنکه
اگر بداند غصب بودن را و نداند حرمت را که هرگاه علم بفساد داشته باشد
نماز او باطل است و همچنین اگر بداند حرمت را و نه فساد را و مقصر در تحصیل
احکام باشد نماز او نیز باطل است و اگر مقصر در تحصیل نباشد و در وقت
علم بحکم بهم برساند واجبست بر او اعاده کردن نماز و اگر بعد از وقت
علم بهم رساند احوط قضا است و لیکن در وجوب آن اشکال است بلکه
واجب نبودن آن خالی از رجحان نیست و اگر مضطر شود بنماز کردن در
مکان غصبی مثل آنکه اکراه نماید ظالمی او را در نماز کردن نماز او صحیح است
چنانچه هرگاه حبس نماید او را در آنجایی یا بترسد از بیرون رفتن بر
تلف شدن نفس خود هرگاه تصرف زاید بر تصرف نمودن در آن مکان
موقوفست بر تصرف زاید باذن مالک و هرگاه اذن ندهد تصرف زاید را
نمیتوان نمود مثل آنکه نهی نماید از ایستادن باید نشسته نماز کند و فرق
در حبس میان حبس بباطل و حبس بحق غیر معذور نیست و اما حبس بحق
معذور عذر نیست و هرگاه کسی فراموش نموده باشد غصبیت را معذورست
و نماز او صحیح است مگر آنکه خود غاصب باشد که معذور نیست و لیکن در
بطلان نماز او اشکال است و احوط اعاده است و هرگاه فراموش نموده
باشد حکم را پس اگر مستند گردد فراموشی با حکم آن حکم جاهل مقصر است
و اگر مستند نگردد حکم آن حکم جاهل غیر مقصر است و جایز نیست بجای آوردن

نماز واجب را سواره وپیاده در حالت راه رفتن خواه در حضر باشد خواه در سفر
مگر در حالت ضرورت وفرق نیست که حکم مذکور میان نماز یومیه وغیر
یومیه بلکه میان نماز واجب اصلی وعارضی وشرط است طهارت مقدار
واجب از موضع سجده پیشانی واگر سجده کرد بر نجاست یا نداند تا
بان احوط اعاده بلکه قضا است هرچند واجب نبودن اعاده خالی از
رجحان نیست چنانچه واجب نبودن قضا در غایت قوتست وهم چنین است
حکم فراموشی وهمچنین شرط است بودن آن از زمین یا انچه بروید
از زمین بشرط انکه خوردنی وپوشیدنی نباشد عادة مثل کتان
وپنبه که جایز نیست وجایز نیست سجده کردن بر انچه غیر زمین وروییدنی
از زمین باشد مثل موی وکرک وپر مرغ وپوست وگوشت وپیه
وغیر ان از اجزای حیوان وجایز نیست انچه مستحیل از زمین باشد هرگاه
صدق نکند بران اسم زمین مانند معادن از طلا ونقره ومس وبرنج
وآهن والماس وزبرجد وپیروزه وعقیق ویاقوت وزمرد وغیر ان
وجایز نیست سجده کردن بر گل واگر سجده کرد سهوا یا خطا بر یکی
از چیزها یکه جایز نیست سجده بران صحیح است وواجب نیست اعاده
هرچند هنوز سر از سجده برنداشته باشد وجایز است سجده کردن بر
کاغذ هرچند ساخته شده باشد از چیزیکه سجده بران صحیح نباشد هرچند
نوشته باشد هرگاه سجده بر غیر نوشته واقع شود واگر در بین نماز
مفقود شود انچه صحیح است سجده بران مثل انکه طفل برداشت مهر را

یا نارک

یا نادیک باشد ومفقود شود نماز او باطل است مگر انکه وقت تنگ
باشد از اقل واجب از نماز یا یکرکعت از ان **باب پنجم** در لباس
نماز کننده واجب وشرط است پوشانیدن عورت در نماز واجب
یا مندوب وسجود سهو نماز سنت شرط است چه انکه نظر کننده باشد
یا نباشد وعورت در مرد قبل ودبر وبیضتین است والیتین وتا بین
سره ورکبه از عورت نیست ونیز تا بین رکبه ونصف ساق لیکن احوط
پوشانیدن جمیع است وعورت در زن که واجب است پوشانیدن ان
در نماز تمام بدنست مگر روی ودو کف دست ودو قدم هرچند
احوط پوشانیدن جمیع است مگر مقدار واجب از موضع سجود از
پیشانی وواجبست بر او پوشانیدن موی سر نیز وواجبست طهارت
لباس وبدن در نماز وشرط است در صحت ان وهمچنین شرطاست
که جایز التصرف باشد بتفصیلیکه در مکان نماز ذکر شد وجایز نیست
نماز در لباس ورخت غصبی چه پوشاننده عورت باشد چه نباشد
بلکه باطل است هرگاه باختیار وعلم بغصب بودن ان پوشیده باشد
پس اگر مجبور شده باشد بر نماز در ان یا علم بغصبیت نداشته باشد
نماز او صحیح است وهمچنین است حکم ان هرگاه فراموش نموده باشد
غصب بودن انرا وجایز است بودن رخت از جمیع نباتات مثل
پنبه وکتان وغیر ان وهمچنین از پوست حیوان ماکول اللحم بتذکیه
نمودن هرچند دباغی نشده باشد وهمچنین جایز است بودن رخت نماز

کذا از ابریشم و کرک و موی و پر حیوان ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده باشد
یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن واجبست شستن موضعی که
رسیده است ببدن مرده با رطوبت و جایز است پوشیدن رختی که از وبر
خز یا سنجاب باشد بلکه هرگاه از پوست هر یک باشد و لیکن احوط اجتناب است
از نماز در غیر وبر خز و جایز است از برای مرد پوشیدن حریر ممزوج
با غیر نماز در آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامی که
ممزوج با غیر نماز در آن مضمحل نشود بنحوی که بنامند از حریر و حرام است
بر مرد حریر خالص پوشیدن هرچند در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است
هرچند پوشاننده عورت نباشد و جایز است پوشیدن در ضرورت از
سرما و مرضی که معالجه آن پوشیدن حریر باشد و جایز نیست نماز در غیر
نماز باو و تمام نمیشود از رخت مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و
نخوان و جایز است بحدوی فرش حریر نشستن و بر زین پوش حریر سوار
شدن و سربند زیر جامه حریر بودن و سجاف لباس بودن و احوط
آنست که از چهار انگشت متصل زیاده نکند و مثل سجافست دهن کلاه
و بکمه و نخ که بآن رخت می دوزند و قیطان پیراهن و بافته قیطان قبا
و دستمال دست چه بزرگ باشد و چه کوچک و جایز است پوشیدن
حریر از برای زن چه در نماز و چه در غیر نماز و جایز نیست بر مرد پوشیدن
رخت طلاباف بلکه نماز در آن فاسد است و اگر کهنه شود رخت و طلای آن
بریزد جایز است پوشیدن آن و حرام است بر مرد انگشتر طلا در دست کردن

و حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد و چه غیر سکه
دار و بر زن حرام نیست طلا پوشیدن و با آن نماز کردن و حرام است
نماز در پوست میته و فاسد است چه نماز در آن تمام نشود یا نه چه لباس
باشد یا غیر لباس و همچنین جایز نیست نماز و باطل است در پوست غیر
ماکول اللحم و در پشم و کرک و موی و پر آن بلکه در جمیع فضلات و غیر آن
از بول و روث و عرق و آب دهن و نخامه و اشک چشم و استخوان و غیر
اینها چه آنکه لباس باشد یا جزو لباس یا غیر لباس حتی یکمویی که بر رخت
بچسبد و چه چیزی باشد که نماز تمام شود در آن و چه نشود و لیکن همه
اینها در وقتی است که گوشتی داشته باشد که توان خورد و اگر شک داشته
باشد در چیزی که آن از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم جایز نیست
نماز در آن و اگر نماز کرده در جزو غیر ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت
یا ندانستگی نماز او فاسد است خواه اشتباه در اینکه آن از ماکول اللحم
نیست شده باشد یا در جایز بودن نماز در آن مگر در صورتی که نداند
حرمت خوردن گوشت آن حیوان را و معذور باشد در آن ندانستن که واجب
نیست اعاده نماز **مبحث دویم** در مقارنات نماز و در آن یک مقدمه
و چند باب است **اما مقدمه** در اذان و اقامه است بدانکه اذان چهار تکبیر است
بلفظ الله اکبر و دو شهادة توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو
شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش حیعله دوتای آن
بلفظ حی علی الصلوة و دوتای آن بلفظ حی علی الفلاح و دوی دیگر بلفظ

حی علی خیر العمل و دو تکبیر باشد پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و
شهادت به ولایت حضرت امیر جزو اذان نیست ولیکن بقصد تبرک یا
فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خدا خوبست و اگر بقصد جزئیت بگوید
حرام است چنانچه اگر در اول اذان نیت نماید مجموع را و قصد کند
که تمام وظیفه نماز است باطل و حرام است و اقامه مثل اذان است
مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل نیست و زیاد
باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان
هیجده فصل است و فصول اقامه هفده و جایز است در هر یک از اذان
و اقامه اکتفا نمودن بیک فصل در حال تعجیل و سفر ولیکن اکتفا نمودن
باقامه بهتر است از گفتن هر دو را یک یک و سنت است اذان و اقامه
هر دو در نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضا چه در فرادی چه در
جماعت چه در مرد چه در زن و کسیکه نماز قضا بر ذمه او باشد و
خواهد چند نماز بکند اذان و اقامه بگوید از برای اول نماز از آن
چند نماز که بنا دارد در آن وقت بکند و بعد از برای باقی مرخص است
که کفایت کند باقامه و افضل گفتن اذان و اقامه است در تمام و
همچنین مرخص است در ترک اذان دویم هرگاه جمع کند میان دو نماز
واجب چه در حضر و چه در سفر بلکه در سفر بهتر است در نگفتن اذان
چه جمع کند چه نکند و در غیر اینها از نمازهای واجبی و سنتی اذان
و اقامه نیست لیکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز

نیست

نیست هرگاه بجماعت بشود سنت است سه دفعه بگوید الصلوة و وقت
گفتن آن متصل بایستادن نماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در
نماز است و احوط ترک اذان و اکتفا نمودن باقامه است در مواضع
چند مثل اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصا هرگاه جمع کند میان
الفریضتین و همچنین اذان عصر روز عرفه از کسیکه در عرفات باشد
و همچنین از نماز عشا کسیکه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و
مثل این مواضع است بنابر اقوی اذان و اقامه از کسیکه وارد شود که
نماز جماعت بکند و امام فارغ شده باشد هرچند از اهل جماعت یکنفر
باقیمانده باشد در تعقیب چه در مسجد باشد و چه غیر مسجد بلکه هرگاه
اراده جماعت کردن را نداشته باشد نیز ساقط است بلکه هرگاه امام
مشغول نماز باشد و فارغ نشده باشد دور نیست نیز سقوط و فرق
نیست در سقوط که اطلاع داشته باشد که در اینجا جماعت میشود یا
نداشته باشد و بداند عدالت امام را یا نداند یا بداند فسق امام را
و لیکن بداند که نماز جماعت برپا شده است از تمام ماموین یا بعض
ایشان بر وجه صحیح یا آنکه ماموین مجهول الحال باشند که نداند اقتدا
جماعت از ایشان بر وجه صحت است یا بر وجه فساد و اگر بداند فسق
امام را و آنکه احدی با او نماز نکرده است بر وجه صحیح ساقط نیست
اذان و اقامه و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه هر دو نماز متفق باشند
مثل ظهر و ظهر یا عصر و عصر یا آنکه دو تا هر دو یکی باشد مثل ظهر و عصر

یا مغرب وعشا کفایت میکند در سقوط پس هرگاه داخل شود وقت
نماز یکه حاصل شود ساقط نمیشود مثل آنکه هرگاه امام نماز عصر را کرده
وشخص وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود واذان واقامه وفرق
نیست در آنکه هر دو نماز ادا باشد یا هر دو قضا یا اول ادا ودویم
قضا یا اول قضا ودویم ادا چنانچه فرق نیست میان آنکه بدانند
شخصی که وارد میشود که در آن جماعت اذان واقامه گفته شده است یا
ندانند بلکه کفایت میکند همین قدر که ندانند که نگفته اند چنانچه فرق
نیست میان آنکه امام وشخص وارد حاضر باشند یا مسافر یا آنکه امام
حاضر باشد ووارد مسافر یا امام مسافر باشد ووارد حاضر ومخصوص نیست
این سقوط بجماعتی که وارد شوند اول دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد
شود مادامی که از جماعت اول بعضی باقی باشند هرچند جماعتی که دویم
وارد شده اند متفرق شده باشند وهرگاه زنان وارد شوند بر نماز جماعت
مردان ساقط میشود اذان واقامه از ایشان نیز ودر آنچه ذکر شد سقوط
آن از مردان **باب اول** در نیت وحقیقت آن وآنچه معتبر است
در آن از قصد وتعیین نمودن وآنچه شرط باشد وقصد قربت گذشت
در بحث وضو وقصد وجوب که واجب واستحباب در مستحب وادا در وقت
وقضا در غیر وقت وتمام در حضر وقصر در سفر وغیر از اینها معتبر در نیت
لیکن احوط اعتبار نمودن جمیع آن چیزی است که ذکر شد ومعتبر نیست تلفظ
در نیت بلکه در نمازهای پنجگانه وجه نیکو هست هرگاه اقامه گفته باشد

ووقت

ووقت نیت اول نماز است وحاصل میشود باینکه در حین شروع تکبیرة
الاحرام با نیت باشد ومعتبر است مستمر داشتن نیت را تا آخر نماز ووجوب
نیت در جمیع نمازها واجب وشرط است نه رکن لیکن شرط وجودیست
بمعنی که ترک نمودن آن نماز را باطل میکند چه ترک شود بعمد چه بفراموشی
چه بندانستگی وباطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز
باب دویم در قیام واجبست ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه
باشد وخواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام وقیام متصل برکوع وآن
آخر جزء از قیام است که از آن برکوع میرود ودر حال قرائت وبعد از
رکوع هرچند در حال ذکر سنت باشد ودر حال تکبیرة الاحرام وقیام متصل
برکوع رکن است نیز ومراد برکن چیزی است که ترک کردن آن باطل کند
نماز را هرچند سهوا باشد وشرط صحت است در حال نیت وسنت است
در حال مندوبات غیر از آنچه گذشت بمعنی که میتواند ترک قیام را ودر آن
عمل مندوب نماید نه آنکه آن عمل را نشسته بکند زیرا که عمل هرچند سنت است
ولیکن قیام شرط در صحت آنست وقیام معتبر از نماز انتصاب عرفی است
ومتحقق میشود براست نمودن پشت ونباید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی
بحیثیتی که اگر برداشته شود آن چیز را بیفتد واگر راست نه ایستد
باطل میشود هرگاه عمدا چنین نموده باشد وواجبست ایستادن بر دو پای
وپاها را از یکدیگر نیفکند ونباید دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام
وهمچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام واگر محتاج باشد از ایستادن

بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند و اگر عاجز شد از ایستادن در تمام
نماز و قادر باشد بر ایستادن در بعض آن واجبست ایستادن بقدری که ممکن است
او را و اگر مردد شود در میان ایستادن در جزو پیش و جزو بعد باید
در جزو پیش و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعی که عاجز است
و معتبر در جواز نشستن عجز است که در وسع خود نه بیند آن را و اگر عاجز
بودن ایستاده نماز کند نماز او باطل است و کفایت میکند در تحقق
تحقق عجز الم شدیدی که شاق باشد تحمل شدن او یا باعث شود زیادتی
مرض را یا حادث شدن مرض دیگر را و مظنه کفایت میکند در این امور
و اگر عاجز شود از نشستن بدون تکیه باید تکیه کند و اگر عاجز شود از
راست نشستن خمیده راست بهر قدر که ممکن اوست و اگر عاجز شد
هرچند باجرت باشد بخوابد و خوابیدن بدست راست را مقدم بدارد
و بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بدست چپ را مقدم بدارد
بر پشت خوابیدن اگر تواند و در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مگر
آنکه عاجز شود و احوط تاخیر نماز است از برای صاحب عذر تا آخر وقت
خصوصا با امید برطرف شدن عذر **باب ششم** در تکبیرة الاحرام
بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام و رکن است در نماز که باطل میشود نماز
بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و همچنین است حکم هر رکنی
و مجزی نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزیست بلکه تکبیر از برای تکبیرة
الاحرام و رکوع و نه از ماموم در حالی که بترسد نرسیدن برکوع امام را و

بعزلت

دران اخیر معتبر است در نماز بنیت و قصد افتتاح با آن پس اگر شروع
بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم یا غیر او یا در حین برخاستن
بگوید نماز او باطل است و واجب است تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر
بر وجه قطع جهر نیز بگوید چه با اخفات و اگر اخلال نماید بحرفی از آن نماز
باطل است و نیز باطل است اگر بگوید اکبر الله یا بدل کند اکبر یا اشرا بلفظی
که در معنی با آن یکی باشد یا ترجمه کند از او و اگر ممکن نباشد او را تلفظ کردن
بتکبیرة الاحرام واجب یاد گرفتن هرچند باجرت باشد تا خیال آخر وقت
بجهت یاد گرفتن یا امکان یاد گرفتن واجب و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ
باشد داخل در نماز میشود با نحو مقدور باشد از او و اگر اخلال ببعض حروف
مینماید و اگر هیچ ممکن او نبود اکتفا بترجمه آن میکند و اگر چند زبان بداند
احوط تقدیم سریانی و عبرانی است بر فارسی و بعد از آن تقدیم فارسی
احوط است چنانچه تاخیر ترکی نیز احوط است و لال هرقدر که ممکن میشود
او را بگوید و اگر قدرت بر آن هیچ وجه نداشته باشد احوط آنست که در قلب
بگذراند از او با اشاره با انگشت و حرکت دادن زبان و مخیر است در هفت
تکبیر افتتاحیه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل
قرار دادن آخر است و اگر شک کند در تکبیرة الاحرام پس اگر داخل شده باشد
در قرائت التفات نکند و اگر نگذشته باشد از محل آن بجای آورد و همچنین است
حکم در هر فعلی از افعال نماز و اگر شک نماید که تکبیری که گفت تکبیرة الاحرام
بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بتکبیرة الاحرام بگذارد چنانچه

اگر شک کند که تکبیر پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر اول
گذارد **باب چهارم** در قرائت واجبست قرائت حمد در نماز فریضه خواه
منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر یک از دو رکعت
اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک رکعت از ده رکعت نماز
آیات چنانچه خواهد آمد و اما ماموم پس اگر در رکعت اول امام نرسیده باشد
واجبست خواندن حمد از برای او در دو رکعت اول یا رکعت اول اگر با دو رکعت
آخر یا یک رکعت آخر امام جمع شود و اگر مسبوق نباشد حکم آن خواهد آمد
انشاء الله و خواندن حمد رکن نیست بلکه جزء واجبست در نماز واجب و شرط
صحت است در نماز چه در واجب و چه در سنت و شرطیت آن در حال علم است
پس اگر فراموش کند حمد را نماز باطل نمیشود ولکن اگر هنوز داخل رکوع
نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از سوره باشد یا بعد و اگر
بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از آن اعاده کند و اگر داخل
رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی بر او نباشد و همچنین اگر چنین
بداند که در رکعتی که در آن میباشد سیم یا چهارم است و باین جهة ترک نموده
و بخاطرش بیاید تا آنکه به رکوع رفت چنانچه اگر پیش از رکوع بخاطرش آید
تدارک کند و اگر شک کند در خواندن حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع
اعتبار ندارد و همچنین هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در
سوره اعتبار ندارد بلکه اگر شک کند در آیه بعد از داخل شدن در آیه دیگر
نیز اعتبار ندارد لیکن در این صورت احوط آنست که برگردد و آن آیه را بخواند

و معین

و معین است خواندن حمد را بعربی بر وجهی که بتواتر رسیده است و اشکالی
نیست در متابعت قرائت نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم
و حمزه و کسائی و احوط ترک قرائت ابی جعفر و یعقوب و خلف است
و همچنین باید حروف را از مخارج ادا کند و موالات عرف و ترتیب در
میان آیات و کلمات بجا بیاورد و بسمله در اول حمد باید بخواند و همچنین
در باقی سورهای قرآن غیر سوره برائت و اگر اخلال بکلمه کرد واجب
نیست اعاده پیش از آنست بلکه کفایت میکند اداء همان کلمه بخلاف
آنکه اگر اخلال نماید بجزء کلمه باید اعاده نماید کلمه را و همچنین باید در وقت
قرائت مراعات نماید حرکات و سکنات بنائی و اعرابی را هرگاه وقف
نماید و احوط مراعات نمودن مد متصل و ادغام صغیر چه لازم است
ولکن وجوب اینها و غیر اینها از آنچه نزد قرا لازم است مشکل است و
ظاهر آنست که واجب نیست مگر ادغام در کلمه واحد و آنچه در لغت عرب
واجب باشد و احوط ترک وصل نمودن بسکون است بلکه در هر جا که
وقف میکند بقدر نفس کشیدن فاصله نماید هر چند لزوم این نیز مشکل است
و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند باید بگیرد و اگر ممکن نباشد یا وقت
تنگ باشد باید نماز را بجماعت بکند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
احوط آنست که متابعت نماید احدی را در خواندن و اگر ممکن نباشد از روی
قرآن بخواند اگر تواند و اگر نتواند بخواند از حمد آنچه را که میتواند بقدر
یک آیه باشد یا بیشتر و واجبست مکرر کردن آن بقدری که میداند بعدد حمد

واگر متعذر باشد از برای نماز کسی خواندن چیزی از حمد بخواند از قرآن آنچه را
که میتواند از غیر حمد واگر آن نیز متعذر باشد احوط آنست که تهلیل و تکبیر و
تسبیح بگوید و واجبست مکرر نماید آنچه را که میداند از تهلیل و تکبیر و تسبیح
بمقدار حمد و مدار در مساوی بودن در عدد و مقام مراعات حروف ملفوظات
نه حروف مکتوبه واگر لال باشد بعمل بیاورد آنچه را که ممکن او باشد و واجب
نیست بر او در نماز جماعت و حرام است گفتن آمین در آخر حمد بلکه حرمت آن بطلا
ظاهر و احوط است و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و در رکعت آخر از سه
رکعتی مخیر است در میان خواندن حمد و تسبیح باین نحو سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر یکدفعه لیکن احوط خواندن اینست سه دفعه و همچنین
احوط است خواندن استغفار در آخر یکمرتبه و کسیکه فراموش کرده باشد
خواندن حمد را در دو رکعت اول احتیاط آنست که بخواند آنرا در دو رکعت
آخر ولیکن لازم نیست و افضل است تسبیح از حمد چه از برای امام و چه از برای
ماموم و چه از برای منفرد و در دو رکعت آخر سوره نیست و همچنین در آن
بسمله نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد اینکه
باید گفت حرام است و باید تسبیحات را بترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک کند
در عدد تسبیحات بنا بر کم گذارد و اگر شروع در تسبیحات نمود و تمام نکرده
خواهد برگردد و حمد بخواند جایز است و احوط ترکست و جایز نیست در یک رکعت
قدری حمد و قدری از تسبیحات بخواند ولکن در رکعتی حمد و در دیگری تسبیحات
عیب ندارد و احوط ترکست و واجبست خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی

فریضه

فریضه و در هر یک از دو رکعت اول در نماز چهار رکعتی و سه رکعتی با وسعت
وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن و واجبست پیش خواندن حمد را از سوره
واگر سهوا پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخاطرش بیاید پیش از رکوع
اعاده نماید سوره را واگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن در رکوع بر او
چیزی نیست و حرام است در فریضه خواندن دو سوره در یک رکعت و باطلست
نماز و همچنین حرام است خواندن سوره طولانی را که خواندن آن باعث
شود که بعضی از افعال واجب نماز در غیر وقت واقع شود و همچنین حرامست
خواندن چهار سوره که سجده واجب در آن میباشد که خواه اول آن چه در
یومیه باشد چه غیر یومیه واگر سهوا خواند پس اگر ملتفت گردد در نماز یا
ملتفت گردد بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است واگر
ملتفت شد پیش از رکوع و پیش از آیه سجده قطع کند آن سوره را و سوره
دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه واما اگر بعد از فراغ از سوره باشد
ظاهر کفایت است و جایز نیست سوره دیگر خواندن بلکه اگر بعد از آیه سجده
باشد نیز ظاهر کفایتست و بر هر دو تقدیر سجود تلاوت را بعد از فراغ
از نماز بکند و احوط اعاده نمودن ایما است در حال نماز نیز والضحی
والم نشرح یکسوره است والفیل ولایلاف نیز یک سوره است و
بسمله در میان سوره والضحی والم نشرح والفیل ولایلاف واجبست
خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره قل هو الله
احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از یکی از آن دو بعد بگوید

باشد مگر سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما در غیر از
سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون جایز است عدول هرگاه نگذشته
باشد از نصف مجموع سوره لیکن در نصف احوط ترک عدول است و واجبست
تعیین نمودن سوره را بر بسمله در حین شروع در بسمله و واجب نیست تعیین خود
سوره پیش از بسمله و اگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسمله نماید و
اگر بدون تعیین سوره شروع نموده بسمله گفت اعاده کند و اگر اکتفا بآن
نمود نمازش باطل است و واجبست جهر از برای مرد در قرائت نماز صبح و دو
رکعت اول نماز مغرب و عشا و واجبست اخفات نمودن قرائت در دو رکعت
اول از نماز ظهر و عصر و همچنین در رکعت سیم از مغرب و دو رکعت آخر ظهر و
عصر و عشا چه قرائت بخواند چه تسبیحات و باطل میشود نماز جهر کردن در
مقام اخفات و اخفات کردن در مقام جهر هرگاه عامد باشد و اگر فراموش
کرده باشد یا وجوب را ندانسته باشد نماز او صحیح است و قضا و اعاده بر او
نیست و اما زن پس واجب نیست بر آن جهر بلکه مخیر است در میان جهر کردن و
اخفات نمودن در مواضعی که واجب بود بر مرد جهر هرگاه علم بشنیدن نامحرم
نداشته باشد و اگر علم داشته باشد احوط آنست که جهر نکند هر چند در لزوم
آن شک هست و در مواضعی که واجبست اخفات نمودن بر مرد احوط وجوب
اخفات است بلکه آن خالی از رجحان نیست و فرق در جهر و اخفات میان
قضا و ادا نیست و لکن ماموم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت
اول خودش واجبست قرائت نماید و اخفات کند هر چند در نماز جهریه باشد

وبعد از

و بعد از مفارقت از امام حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه جهر آنست که کسیکه
نزدیکی در گوشش باشد هرگاه نزدیک باو باشد و متوجه نیز باشد صدای
او را بشنود و آخر مرتبه آن آنست که بمرتبه افراط در بلند نمودن صدا نرسد
و کمتر مرتبه اخفات آنست که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع
و آخر آن آنست که بکمتر مرتبه جهر نرسد **باب پنجم** در رکوع واجبست
رکوع در هر رکعتی از نماز واجب یکدفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی
پنج دفعه واجبست چنانچه خواهد آمد و آن رکن است در نماز و باطل میشود
بترک آن نماز عمدا و سهوا و جهلا و اگر ترک کند سهوا و بخاطرش بیاید تا اینکه
بسجود برود و دو سجده را بعمل آورد باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت
اول و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن بسجده اول و پیش از داخل
شدن در سجده دویم نماز او نیز باطل است و اگر بخاطرش بیاید پیش از
سجده کردن رکوع را بجای آورد و بعد بسجده رود و اگر ترک کرده باشد
ایستادن متصل برکوع را باید راست شود و بایستد و برکوع رود و اگر
ایستادن را بعمل آورده باشد بعد از خم شدن رکوع را فراموش نمود برخیزد
بصورت رکوع کننده تا بمرتبه رکوع و رکوع را بعمل آورد و اگر قدری خم شد
و بمرتبه رکوع نرسید فراموش نمود رکوع را احوط آنست که برگردد تا بمرتبه
که فراموش نموده بود و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطل است
چه در دو رکعت اول و چه در غیر آن و چه بعد از تشهد بنشیند یا نه نشیند و اگر
شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر ایستاده است

و بعید اند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع را بکند و اگر
داخل سجود شده آن شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهة سجده کردن و شک
کرد که رکوع کرده یا نکرده آن شک نیز اعتبار ندارد و اگر تلافی رکوع را بکند
و بخاطرش بیاید در حال رکوع که او ایجا آورده بوده است نماز باطل است
و واجب است در رکوع خم شدن بنحوی که ممکن باشد که انگشتی چیزی از
در کف دست را در آن حال بزانو نهد در حال اختیار و اگر کسی بصورت
راکع باشد بسبب خلقت یا بسبب مرض و پیری آن واجب است اینکه خم شود
قدری از برای رکوع و اگر نتواند خم شود بنحوی که ذکر شد هر قدر که از او
ممکن است خم شود هر چند بتکیه نمودن بچیزی باشد یا میل از دو جانب
باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن باشد و اگر ممکن
نباشد اشاره کند بر دو چشم و اگر ممکن نباشد بیکچشم و هم چنین واجبست
ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر با قدرت و همچنین واجبست
راست شدن از رکوع بقدری که راست بایستد و اگر ممکن نشود راست
شدن واجب نیست و همچنین هرگاه ممکن نشود ذکر گفتن در رکوع واجب
نیست و واجب است درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند
در آن مسمای درنگ کردن در عرف و همچنین از ذکر گفتن و درنگ نمودن
در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن بعد از آن ذکر نیت
و تعیین نماید ذکر واجب را هرگاه زاید بر واجب در نظر دارد که بگوید و
احوط تعیین است در اول و حکم او در مذکوره در حالت سهو مثل حکم است

درحالت

در حالت شک و حکم شک در تکبیرة الاحرام گذشت و کافی است در ذکر رکوع
یکمرتبه گفتن سبحان ربی العظیم یا سه دفعه گفتن سبحان الله و احوط ثنا ی
کردن و سجده است بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط از آن سه دفعه گفتن
است با وسیع بودن وقت و در حال ضرورت کفایت میکند یک سبحان الله
و واجب است در ذکر مذکور عربی بودن و موالات و ادای حروف از
مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن در حرکات اعراب و بنای **باب ششم**
در سجود و واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو
سجده یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه عمداً باشد یا سهواً یا جهل و
همچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در آن چه عمد باشد یا سهو
یا بجهل و همچنین ~~باطل میشود نماز~~ اگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود
نماز و اگر بخاطرش بیاید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا هر دو را
نکرده است بسجده رود و سجده کند و برخیزد و اگر بخاطرش بیاید
در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را با هم نماز او
باطل است و اگر یک سجده را نکرده باشد نماز او صحیح است و لکن بعد از
فراغ از نماز واجبست قضا کند سجده را و نیز سجده سهو بجای آورد
لیکن این در غیر رکعت آخر است و اما در رکعت آخر پس اگر پیش از سلام
است که به آن سلام از نماز بیرون می رود بجا آورد و بعد از آن اعاده
کند تشهد را و اگر بعد از سلام بخاطرش آمد باشد قضاء نماید و باید
اول قضاء کند سجده را و بعد از آن سجده سهو را بجای آورد و حکم شک

گذشت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک کند در کردن و نکردن و اگر شک کند
که یک سجده کرده یا دو سجده بنا را بر کمتر گذارد اگر داخل نشده است در فعل دیگر
مثل تشهد یا راست شدن و اگر داخل شده است در فعل دیگر اعتبار ندارد
و اگر شک کند در آنکه دو سجده کرده است یا سه سجده اعتبار ندارد چه پیش از
داخل شدن در فعل دیگر باشد چه بعد از آن و واجبست خم شود بقدری که
مساوی شود موضع پیشانی با موضع ایستادن یا زیاده تر از قدر چهار انگشت
متصل بلندتر نشود و جایز است نیز باین قدر پست بودن موضع پیشانی از موضع
ایستادن و احوط در این صورت زیادتر نبودن از آنست و در باقی مواضع سجود
ضرر ندارد زیادتر از این بلند بودن یا پایین بودن هر چند احوط آنست که
زیاده براین نباشد و اگر واقع شود پیشانی بر موضعی که بلندتر باشد از
چهار انگشت متصل مخیر است میان کشیدن پیشانی را تا بموضعی که بقدر چهار
انگشت و کمتر شود یا برداشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعی که چنین باشد
و اگر واقع شود پیشانی بچیزی که جایز نباشد سجده بر آن و بلند باشد
بقدر چهار انگشت یا کمتر متعین است کشیدن پیشانی تا بموضعی که سجده بر آن
جایز باشد و نیست در خم شدن بسجود نحوی است که در رکوع گذشت و هرگاه
نتواند که سجده کند واجب است بلند کند که موضع سجود را بقدری که ممکن
باشد خم شدن بآن قدر و سجده کند بر آنچه جایز است بر آن سجده کردن اگر
ممکن باشد و اگر نباشد خم شود بقدری که میتواند و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد
پس اشاره کند و اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند بچشم و اگر آن هم ممکن

نباشد اشاره کند بچشم و واجب برداشتن چیزیکه بر آن سجده کند هرگاه نتواند
خم شود و اگر بتواند بردارد و احوط آنست که اشاره در سجود چه بسر باشد
چه بچشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن نباشد گذاشتن بعض اعضای
سجود واجبست بگذارد آن عضوی را که ممکن است گذاشتن آن و اگر متعذر شود
پیشانی گذاردن پیشانی و غیر پیشانی را بگذارد و واجب است در حال
اختیار گذاشتن هفت عضو بر زمین و آن پیشانی و دو کف است و دو زانو
و دو انگشت بزرگ از پای که معروف بابهام است و کافی است در گذاشتن
اعضای مذکوره قدری مسمی و قول بعض بتعیین مقدار درهم در موضع پیشانی
و مجموع کفین ضعیف است ولکن احوط است و فرق در دو ابهام نیست
میان ظاهر و باطن و اطراف و احوط اکتفای بباطن و اطرافست و باید
سنگینی هفت موضع سجده را بر زمین اندازد نه آنکه بمجرد گذاشتن کفایت نماید
و شرط است در محل پیشانی بودن از چیزهائیکه در باب مکان گذشت و واجب است
در سجده ذکر و درنگ کردن بقدر ذکر و برداشتن سر از هر یک از دو سجده
و درنگ کردن در نشستن بعد از برداشتن سر از سجده اول و خلاف است
در ذکر سجود و مختار در آن مراعات احتیاط نحویست که در رکوع گذشت
مگر آنکه در تسبیح کبری در اینجا بدل میکند العظیم به الاعلی **باب هفتم**
در تشهد و سلام و در آن دو فصل است **فصل اول** در تشهد واجب است
تشهد در هر دو رکعتی یکدفعه بعد از رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار
رکعتی دو دفعه یکدفعه بعد از رکعت دوم و یکدفعه بعد از رکعت آخر و در

نوافل سنت وشرط صحت است وواجبست نشستن بقدر ذکر واجب وهمچنین
واجب است قرار گرفتن در حال ذکر واجب در آن شهادتین وصلوات بر
پیغمبر وآل آن جناب واحوط آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد واحوط از آن آنست که چنین
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وواجبست در آن محافظت بر عربیت
وترتیب بر نهج مذکور وموالات یعنی پی در پی خواندن وتشهد رکن
نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را وبخاطرش بیاید پیش از رکوع برگردد
وتشهد را بجای آورد واگر بخاطرش نیاید مگر بعد از داخل شدن برکوع نماز را
تمام کند وبعد از نماز واجبست قضا کند ودو سجده سهو بعد از آن بکند
واما تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که محل آنست بخواند
واگر بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا نماید هرچند حدث از او صادر شده
باشد یا نه واگر حدث پیش از تشهد یا بعد از شهادتین صادر شود نماز باطلست
وفرق نیست در وجوب سجده سهو میان تشهد اول ودوم بلکه مطلقا
واجبست وسجدهٔ سهو را بعد از قضا نمودن تشهد بکند وحکم شک در تشهد
چون تکبیرست که گذشت در باب تکبیرة الاحرام **فصل دیگر** در سلام واجبست
سلام در نماز واجبی بلکه جزء نماز است نه خارج از آن وبیرون میرود
هریک از السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین والسلام علیکم واحوط
علاوه کردن ورحمة الله است هرچند ظاهر آنست که مستحب است وهمچنین

مستحب

مستحب است علاوه کردن وبرکاته بر ورحمة الله واحوط جمع نمودن میان
دو سلام است بترتیب مذکور وبر این تقدیر بسلام اول از نماز بیرون میرود
ودوم سنت است وبهتر آنست که امام ومنفرد تسلیم دوم را بجانب قبله
بگویند ولیکن اشاره کند منفرد بگوشهٔ چشم از جانب صدغ بجانب راست
وامام اشاره کند بصفحهٔ روی بجانب راست ومأموم نیز بگوید واگر در جانب
چپ او شخصی نباشد واگر در جانب چپ شخصی باشد یک سلام دیگر نیز
بگوید هرچه آن شخص بالغ باشد چه ممیز وبصفحهٔ روی اشاره بجانب چپ کند و
بعضی دیوار را قائم مقام شخص دانسته اند وگفتن سلام مذکور بر این تقدیر نیز
بهتر است واگر مأموم پیش از دو سلام از نماز بیرون رفته باشد بسلام
اول خارج خواهد شد از نماز **خاتمه** در چند چیز که اهتمام بشأن
بسیار است هرچند ذکر آن از بنای رساله بیرون است **اول** در قنوت
سنت است قنوت در رکعت دوم از هر نماز حتی شفع واحوط در آن
نخواندن است ودر رکعت اول جمعه وعید رمضان وقربان ووتر واحوط
ترک نکردن آنست در نمازهای یومیه واجبی خصوصا در نمازهای جهریه
از آن ولیکن در غیر نماز عید رمضان وقربان مستحبست یک قنوت است
در هر رکعتی که قنوت دارد واما در نماز عید در رکعت اول پنج قنوت ودر
رکعت دوم چهار قنوت است چنانچه خواهد آمد ومحل قنوت در غیر رکعت
دوم از نماز جمعه پیش از رکوع است ودر رکعت دوم از جمعه بعد از
رکوع است وساقط میشود قنوت از مأموم مسبوق در جماعت اگر سوره را

نتواند بخواند وجایز نیست بعد از رکوع خواندن واگر فراموش کند تا به رکوع
رود بعد از رکوع بجای آورد چه در نماز جماعت وچه در فرادی وچه در
واجب وچه در نافله وچه در جمعه وچه در غیر آن واگر بخاطرش بیاید در حال
خم شدن احوط ترک نمودن آنست واگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن به رکوع
یا پیش از رسیدن به رکوع ولیکن بعد فراموش نماید یا بعد از داخل شدن در
سجود بخاطرش بیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند ان شاء الله در هر یک
ازین چند صورت بعد از نماز هر چند فاصله بسیار شده باشد ووقت بیرون
رفته باشد وبهتر آنست که نشسته قضا کند وروی بقبله باشد وشرایط نماز در آن
معتبر نیست هر چند احوط اعتبار آنست وسنت است در قنوت در هر نمازی
بلند خواندن چه جهری باشد چه اخفاتی مگر از برای ماموم مسبوق در حال
بودن او با امام وهمچنین سنت است در حال قنوت برداشتن دست را
بمحاذی روی در حالتی است که دستها را باز کند وپشت دستها را بر زمین
وکفها را با آسمان کند وسنت است نظر کردن بر روی دستها وطول
دادن در قنوت وخواندن دعاهایی که وارد شده است مثل کلمات فرج
وغیر آن وکلمات فرج افضل آنهاست وآن این است لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم وسلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین وجایز است خواندن هر دعائی و
ثنائی که در حفظ داشته باشد چه تسبیح یا تحمید یا طلب چیز مباحی از امور دنیا

واخرت

واخرت وجایز نیست قنوت بفارسی وجایز است دعای در جمیع احوال نماز
چه بعربی وچه بفارسی دویم در تعقیب وفضیلت آن بسیار است وافضل آن
بعد از نماز صبح ونماز عصر است وسنت است ابتدا کند در تعقیب
نمازهای یومیه واجبی بلکه هر نماز واجبی بلکه هر نماز نافله به سه نوبت
الله اکبر هر چند احوط اکتفا نمودن بآنست در نماز واجبی بلکه نمازهای
یومیه واجبی ودر هر نوبت دستها را بردارد چنانکه در تکبیرة الاحرام گذشت
وبعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده
ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ودر حدیث است که اقل آنچه
کفایت میکند از دعای بعد از نماز فریضه اینست که بگوید اللهم
انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل
شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها
واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة ودر بعضی از اخبار
در اول آن وارد شده است اللهم صل علی محمد وآل محمد وسنت است
تسبیح فاطمه زهراء صلوات الله علیها وآن افضل تعقیبات است ودر
نماز واجب وسنت هر دو سنت است وکیفیت آن باین نحو است که بگوید
اول سی وچهار نوبت الله اکبر وبعد از آن سی وسه نوبت الحمد لله و
بعد از آن سی وسه نوبت سبحان الله وسنت است بعد از هر فریضه سوره
قل هو الله احد خواندن وهمچنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را بخواند

سه دفعه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام
واتوب الیه ودر حدیث است کسیکه بخواند آنرا آمرزیده میشود گناهان او هر چند
مثل کف دریا باشد وهمچنین سنت است بعد از نماز صبح ومغرب در هر یک
هفت مرتبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلا میشود چه از فالج وبرص
ودیوانگی است واگر از اشقیا باشد محو میشود از دیوان ایشان ونوشته
میشود در سعدا وهمچنین سنت است بعد از فریضه خواندن سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر وآن دفع میکند هدم وغرق شدن وسوختن
وافتادن در چاه وخوردن جانوران درنده ومردن بد وبلیه که در آن روز
نازل شود وبعد از نماز ظهر سنت است خواندن این جهة جبر شکستگی آن
وسنت است بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن سبحان الله العظیم وبحمده
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که عافیت بدهد باین جناب احدیت
از کوری ودیوانگی وجذام وفقر وهرم وبعد از نماز مغرب بخواند
سه دفعه الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره که عطا میکند
خدا تعالی اورا خیر بسیار وبعد از هر نماز بخواند اعوذ بک بوجهک
الکریم وعزتک التی لا ترام وقدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر
الدنیا والآخرة ومن شر الاوجاع کلها که باعث جمع دنیا وآخرت میشود
سیم در سجده شکر وثواب آن بسیار است وسنت مؤکد است بعد از
نماز واجب وبعد از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از برای کردن عبادت

ودر نسخه هرم نوشته بخط نسخ وظاهر هرم باشد

وبهتر آنست

وبهتر آنست که آنرا بعد از تعقیب قرار دهد ودر نماز مغرب مخیر است در
میان بجای آوردن آن بعد از فریضه وبعد از نافله وافضل آنست که بعد از
فریضه بجای آورد وبهتر جمع نمودن میان هر دو است وسنت است طول بدهد
دو سجده را هر قدر که تواند وبگذارد ذراعها را بر زمین در حال سجود
وبچسباند سینه وشکم را بر زمین وبخاک یا زمین بگذارد دو جبین یا دو
خد یا هر دو را در میان دو سجده وبعد از یک سجده اگر اکتفا بآن نماید
وسنت است مقدم داشتن جبین راست را بر جبین چپ وهمچنین خد
راست را بر خد چپ وبگذاشتن جبین یا خد بزمین تعدد سجده در
اینجا محقق میشود بدون سر برداشتن وسنت است بخاک گذاشتن جبین
وخد وخواندن ادعیه که وارد شده است در سجده وجایز است دعای
بغیر آنچه وارد شده است لیکن خواندن آنچه وارد شده است افضل است واقل
مرتبه آن آنست که سه دفعه شکرا لله بگوید وبعد از تعقیب نماز فرض صد دفعه
حمد الله بگوید وسنت است صد مرتبه شکرا شکرا یا عفوا عفوا وسنت است
بعد از سر برداشتن مسح کند موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بدست خود
روی وسینه خود را وبهتر آنست که بدست راست باشد وسنت است تکبیر
بگوید بعد از برداشتن سر از سجده وسنت است وقتیکه بیرون برود از
جای نماز از طرف راست بیرون رود چهارم در سجدهای قرآن وآن
واجب است در چهار سوره که الم تنزیل وحم فصلت ووالنجم واقرأ باشد و
سنت است در سوره اعراف ورعد ونحل وبنی اسرائیل ومریم وحج در دو جا

وغیر آن وعلق وص واذا السماء انشقت بلکه در غیر اینها هرجا بکه در آن امر
بسجده شده باشد سنت است ووقت سجده بعد از فارغ شدن از آیه سجده است
وسجده واجب بر خواننده آیه وگوش دهنده بان بی اشکال وبر شنونده
بنابر احوط بلکه وجوب آن خالی از قوت نیست هرگاه سجده واجب باشد
واما در سجده مستحب فرقی نیست در خواننده وگوش دهنده وشنونده ودر
هیچیک فرقی نیست میان مرد وزن وخنثی چنانچه فرقی نیست در وجوب سجده
برگوش دهنده وشنونده میان آنکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ مسلمان
باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه ووجوب سجده کردن واستحباب آن
متعدد میشود بتعدد خواندن آیه هرچند از برای تعلیم باشد وسجده سابق را
هنوز نکرده باشد وشرط نیست در آن طهارت ونه روی بقبله نمودن ونه
پوشیدن عورت ونه خالی بودن رخت یا بدن از نجاسات وواجب نیست
در آن ذکر لیکن سنت است وبهتر آنست که بگوید سجدت لک یا رب تعبدا
ورقا لا مستکبرا عن عبادتک ولا مستنکفا ولا مستعظما بل انا عبد ذلیل
خائف مستجیر وواجب نیست در آن تکبیر نه در وقت سر گذاشتن ونه در وقت
راست شدن لیکن در وقت راست شدن سنت است وشرط است در آن
نیت واحوط مقارن بودن آنست با وقت خم شدن ووقت سر گذاشتن
واحوط گذاردن هفت موضع سجود است بر زمین یا غیر آن هرچند کفایت
نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت نیست وشرط است که محل گذاردن
پیشانی از خوردنی وپوشیدنی متعارف نباشد بلکه احوط بودن آن است

انچیزی

آنچیزیکه صحیح باشد سجده نمودن بر آن ووجوب سجده فوری است وهرگاه ترک
نمودی بعمد یا بسهو واجبست بجای بیاورد ودر افتر آنکه ادا است یا قضا
بی ثمر است چونکه قصد قربت کفایت میکند هرچند قضا بودن خالی از
قوت نیست **پنجم** در حکم زن وطفل بدانکه حکم زن حکم مرد است در
شرایط واجزا واجب وسنت مگر آنکه سنت است زن جمع کند میان
قدمهای خود در نماز وازهم جدا نگذارد ودستها را بر سینه گذارد ودر حال
رکوع بگذارد دستها را بالای دو زانوی هر دو ران ودر حال رفتن
بسجود اعضای خود را بهم چسباند وابتدا کند در نشستن بدو زانوی
پیش از دو دست وبنشیند بر دو الیه وبعد بسجده رود ودر حال سجده بزمین
بچسبد واعضای خود را بر یکدیگر بگذارد وپهن نماید دو ذراع را بزمین
ودر حال نشستن بر دو الیه بنشیند وبچسباند دو ران خود را بیکدیگر و
بلند کند دو زانو را از زمین ودو کف پای را بر زمین گذارد ودر حال
برخاستن بهمواری وراست برخیزد وپشت خود را بلند نکند واما
طفل نماز بر او مستحب است لیکن هرگاه پسر است در نماز حکم آن حکم
مرد است وهرگاه دختر است حکم آن حکم زن است **مبحث سیم**
در باقی نمازهای واجبی ودر او چند بابست **باب اول** در نماز جمعه
وآن دو رکعتست ووقت آن از اول زوالست تا آنکه سایه شاخص مثل
آن شود هرچند احوط آنست که تاخیر نشود از زوال زیاده از مقدار
اذان وخطبه وآنچه از لوازم آنست از بالا رفتن منبر وپایین آمدن از آن

ودعای پیش از نماز وغیر آن وواجبست آن بر هر که بالغ وعاقل ومرد وآزاد
وحاضر شرعی وغیر مبتلای بکوری وبیماری وپیری در هرچیزیکه نماز جمعه با آن
باعث عسر وحرج باشد لیکن از اینان صحیح نیست هرگاه جامع شرایط صحت
باقی فرایض مثل اسلام وایمان وغیر اینها باشند ولیکن در وجوب نماز جماعت
مذکوره شرطست یافت شدن پیشنمازیکه بالغ بالجمله ومرد باشد وهمچنین
وعادل وقادر برایشان نمودن بخطبه باشد وولد الزنا نباشد وهمچنین مبتلا
بدیوانگی وجذام وبرص نباشد واعرابی وختنه نکرده نباشد یا حاجت بان
ومقعد وروبودن آن وبعضی معتبر دانسته اند آزاد بودن وکور نبودن ومسافر
نبودن امام را وآن احوط است هرگاه امامی غیر از آن باشد وشرط یافت
شدن چهار نفر غیر امام که بالغ وعاقل واثناعشری باشند وبعضی شرط
نموده اند که آزاد باشند ومسافر نباشند وآن احوط است وباید هر یک
دور نباشند زیاده از دو فرسخ که باجتماع این شرایط نماز واجبست لیکن
کفایت میکند نماز جمعه در اینوقت از نماز ظهر یکی بانکه جمع شود امور چند
که صحت نماز جمعه موقوفست بر آن **اول** آنکه دو خطبه خوانده شود **دویم**
آنکه جماعت کرده شود **سیم** آنکه جمعه دیگر نبود که میان دو جمعه کمتر از یک
فرسخ باشد **چهارم** آنکه مانعی از نماز نباشد تقیه از برای امام یا عدد انعقاد
جمعه یا هردو نباشد که اگر باشد نماز باطل است **پنجم** حاضر بودن امام
یا نایب خاص لیکن این شرط است در وجوب عینی نه در وجوب تخییری و
در امثال این زمان وجوب نماز جمعه تخییریست واحوط جمع نمودن میان آن

وظهر

وظهر است باینکه هر دو را بنیت قربت بعمل بیاورد وواجبست پیش
داشتن دو خطبه بر نماز وواجبست طهارت در حال خواندن دو خطبه از
حدث وخبث در بدن ولباس وهمچنین واجبست در لباس مکان خطبه اباحه
واجبست در لباس ومکان نماز وآن گذشت وهمچنین باقی شرایط نماز
غیر قبله واظهر شرط نبودن آن ذکر میشود واز جمله شرایطش داخل شدن
زوال است که اگر هر دو خطبه را یا یکی از آن دو را یا جزئی از یکی را پیش از ظهر
خواند باطل است چه عمدا وچه سهوا مگر آنکه ممکن نبوده باشد علم بهم رسانیدن
بوقت وعمل بمظنه کرده باشد ودر بین خطبه ظاهر شود که ظهر نبوده است
صحیح است آنچه خوانده است بنابر احتمال قوی وواجبست ایستادن در حال
خواندن دو خطبه با قدرت بر آن وواجب وشرطست که امام وخطیب یکی
باشد وهمچنین مستقر وراست بایستد والتفات نکند با لتفات فاحش در حال
خواندن بدون ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز امام ونماز هر که از ماموبین
مطلع شود بر مخالفت باطل است وواجبست در هر یک از دو خطبه حمد نمودن
بجناب اقدس الهی بلفظ الحمد لله بنابر احوط وصلوات فرستادن بر جناب رسالت
پناهی بلفظ صلوات بنابر احوط واحوط علاوه نمودن شهادت بر رسالت آن
جناب است در خطبه اول هرچند ظاهر آنست که واجب نیست ووعظ ووصیت نمودن
بتقوی ولفظ معینی در آن ضرور نیست وکفایت میکند مثل اتقوا الله واطیعوه
وواجبست خواندن سوره کوچکی در خطبه اول بلکه در هر دو بنابر احوط واگر
سوره بزرگ بخواند کفایت میکند وواجبست نشستن در میان دو خطبه نشستن

سبکی و بهتر انست که بعد خواندن سورهٔ قل هو الله احد بخشید وی در خطبه دویم
علاوه بر انچه گذشت واجب است صلوات فرستادن بر ائمهٔ مسلمین صلوات الله علیهم
اجمعین و طلب مغفرت و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات و حرام است با امام
تکلم کردن در اثنای خطبه و همچنین تا نویز و واجبست بر ایشان گوش دادن
خطبه و بر امام بلند خواندن بتحقیق که عدد انعقاد جمعه شنوند و حرام است
در روز جمعه بنابر وجوب عینی نه تخییری بیع و سفر بعد از اذان و جمعه
لیکن بر تقدیر عالم بودن اظهر صحت عالم است و کسیکه در یابد خطبه و
رکعت اول را جمعه از ان محسوبست اگر در یابد رکوع رکعت دویم امام را یا
در رکوع اورا در یابد هرچند ذکر را در نیابد و اگر در نیابد امام را هیچ یک
از این دو صورت پس نماز جمعه از ان محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر ایشان
واجبست و احوط اهتمام نمودن در رسیدن بتکبیر رکوع است با امام **باب
دویم** در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت ان از بعد طلوع افتاب
تا بزوال لیکن مستحب است تاخیر نمودن آن تا بلند شدن افتاب و سنت است
زیاده تاخیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بعد از افطار کردن
و بیرون کردن زکوة فطر و هرگاه وقت نماز گذشت و نکرد قضا ندارد و ان
واجبست و مشروط است بشرایط نماز یومیه و جمعه بلکه شرط بودن وجود امام
یا نایب خاص در اینجا ظاهر و بی اشکالست غیر خواندن دو خطبه که در ان
خلافست و اقوی وجوبست و ان دو رکعتست چه اگر شرایط وجوب
حاصل باشد یا نباشد و چه جماعت کرده شود و چه بفرادی و کیفیتش آنکه

نماز

نماز صبح است لیکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر بگوید و در رکعت
دویم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری قنوت بخواند
که تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت اول و چهار در رکعت دویم و اظهر وجوب
قنوتات و تکبیراتست و سنت است خواندن سورهٔ والشمس در رکعت اول
و غاشیه در رکعت دویم جماعت سنت است و جهر نمودن در قراءات آن
از برای امام و منفرد و بهتر انست که در قنوت عید دعائیکه وارد شده است
بخصوص خوانده شود و آن باختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوبست
و اولی اینست اللهم اهل الکبریاء و العظمة و اهل الجود و الجبروت
و اهل العفو و الرحمة و اهل التقوی و المغفرة اسئلک بحق هذا الیوم
الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و مزیدا ان تصلی علی
محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد و ان تخرجنی
من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسئلک
خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک
الصالحون و دو خطبه که در اینجا میباشد مثل جمعه است لیکن
انکه سزاوار است که امام ذکر کند در خطبه عید رمضان انچه متعلق بزکوة فطره است
از شرایط و قدر و وقت و در عید قربان انچه متعلق بقربانی است و محل
دو خطبه در اینجا بعد از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه
و گوش دادن بان و با اختلال شرایط مذکوره مثل زمان غیبت امام واجب
نیست نماز بلکه سنت است چه جماعت چه فرادی و معتبر نیست در حال غیبت

و شرفا و کرامة

دور بودن یک فرسخ در میان دو نماز هرچند احوط است اعتبار نمودن آن و
واجب نیست این نماز بر کسیکه واجب نیست بر او جمعه و لیکن مستحب است مثل
مسافر و غلام و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترک نمودن ایشانست مگر
پیران از ایشان و هرگاه عید در روز جمعه اتفاق افتد مخیر است کسیکه حاضر شده
بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه هرچند منزل آن دور نباشد و احوط ترک
نمودن است خصوصا بر کسیکه شهری باشد و سنت است تکبیر بگوید در عید
رمضان بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و اخر آن نماز
عید در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز عید است
و اخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد و بعد از ده نماز از
برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط انست که ترک نشود و صورت ان در عید
رمضان اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا و در عید قربان اولی انست که انچه ذکر شد بخواند بعلاوه
الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا **باب سیم**
در نماز کسوف و خسوف و زلزله و باقی آیات واجب میشود نماز بر مرد و
زن و خنثی بگرفتن افتاب و ماه چه تمام قرص بگیرد و چه بعض ان و بلرزیدن
زمین چه بجهت باشد که باعث ترس شود یا نه و بسبب بادهای بسیار تند
و سرخی و تاریکی شدید و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از انچه بترساند
اغلب مردم باشد و ان ده رکعتست در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است
که تمام ده رکعت میشود و در هر رکعت از ان واجبست خواندن تمام حمد اگر

در

در هر رکعت یک سوره تمام بخواند بعد از حمد و همچنین در هر رکعت که سوره را
تمام نماید و در رکعت اول و ششم از انچه سوره را تمام کند چه نکند و مخیر است
میان خواندن حمد و سوره تمام و میان خواندن حمد در رکعت اول و ششم
و تفریق نمودن هر یک از دو سوره را بر ده رکعت بلکه جایز است تبعیض
در پنج رکعت بیک سوره و در پنج رکعت دیگر پنج سوره خواندن و همچنین
جایز است جمع کردن در یکی از پنج رکعت میان خواندن تمام سوره و خواندن
بعض ان و لیکن نهایت احتیاط در انست که در هر رکعت پنج سوره بخواند یا
در هر پنج رکعت یک سوره تمام نماید و وقت نماز کسوف و خسوف از اول
گرفتن است تا ظاهر شدن تمام قرص لیکن احوط انست که تاخیر ندارد از وقت
شروع در ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترسانندهٔ آسمانی تا باخر عمر
اداء است لیکن بعید نیست که واجب باشد فورا و احوط انست که تاخیر نشود
از وقتیکه ممکن است نماز کردن و شرط است در اداء نماز آیات علاوه بر انچه
شرط است در نماز یومیه مطلع شدن بر آیه و همچنین شرط است وسعت
داشتن وقت بقدر گنجایش اداء نماز بر وجه اخف و اقل در نماز کسوف و
خسوف و در زلزله شرط نیست و واجب است قضاء نماز کسوف و خسوف
با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعمد یا بسهو و خواه مطلع شده
باشد بران یا نشده باشد و هرگاه تمام قرص نگرفته باشد اگر علم بهم نرسانده باشد
بان تا وقت ان بیرون رود قضاء ان نماز واجب نیست و اگر علم بهم رسانیده
در وقت واجبست قضاء آن چه ترک بر وجه عمد باشد چه بر وجه سهو و اما باقی

ایات پس واجبست اگر علم بهم رسانند بآن در حال آیت بلکه احوط ترک نکردن
آنست خصوصا در زلزله لکن در قضا بودن آن اشکالست و قول باداء نمودن
خالی از قوت نیست و هرگاه حاصل شود آیت در وقت نماز یومیه پیش میباید
داشت هر یکی اگر وقت آن تنگ است و اگر هر دو تنگ باشد پیش بدارد نماز
یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد مخیر است هر کدام را که خواهد
مقدم بدارد و احوط پیش داشتن نماز یومیه است **باب چهارم** در نمازیکه
واجب میشود بالتزام و از جمله آنست نذر و شرطست در آن انچه شرطست
در یومیه مگر وقت و عدد و اگر تعیین نماید از زمان یا مکان یا هیئتی که
مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار و اگر نذر کند که نماز بکند و تقیید نکند
بقیدی از قیود مذکوره واجب نمیشود در امکان معین و زمان معین و اگر
نذر کند در یک رکعت دو رکوع یا یک سجده آن نماز باطل است و اگر تعیین
رکعت ننماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت بی اشکال
و در یک رکعت یا چهار رکعت متصل خلافست و احوط اکتفا بدو رکعت
است و صحیح است نذر فریضه و نافله و لیکن واجب میشود هیئت و عدد
و وقت در نماز موقته و عهد و قسم مثل نذر است در احکام مذکوره و از
جمله اسباب التزام استیجار نماز است از برای میت و آن جایز است
و مثل آنست روزه و زیارات و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام
آنست که هرگاه فوت شود پدر و مادر گرفته باشد در ذمت آن نمازی
و ترک نموده باشد بسبب عذر واجبست بر ولی قضا نماید آنرا و مراد

بولی در اینجا پسر بزرگ میتاست یا همینکه پسر بزرگتر از او نباشد پس اگر دختر
بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و شرط نیست حاضر بودن و بالغ
بودن آن پسر در حین فوت پدر پس اگر در حین فوت طفل باشد یا غایب
باشد و بعد از دو سال چیز شود واجبست بر او قضا و اگر میت ولی
نداشته باشد یا داشته باشد و از او نماز ترک شده باشد بدون عذر
یا بسبب مسامحه در ادا خواه معصیت باشد چه نباشد و بیخوان وصیت
نکرده باشد واجب نیست بر او بعمل آوردن و نه استیجار نمودن از
ترکه بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه را و اگر وصیت نماید بیرون کرده میشود
از ثلث مال مگر آنکه ورثه امضا نمایند که بیرون میشود از اصل و اگر
ولی بمیرد پیش از کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا نمودن آن
و نه بر باقی اولیاء میت اول و هرگاه در ذمه میت نماز استیجاری باشد
واجب نیست بر پسر بزرگ بعمل آوردن آن و اگر تبرعا از برای میت
شخصی قضا نماید آن عمل را ساقط میشود از ولی و جایز است از برای ولی
استیجار نمودن غیر را بجهت نماز خصوصا هرگاه کردن نماز بر ولی مشکل باشد
مبحث چهارم در بیان آن چه تم از نمازهای سنتی و در آن چند فصل است
فصل اول در نوافل مرتبه است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و
خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد بر یکی از دو طهارت اختیاری
و اضطراری در هر شبانه روزی در حضر سی و چهار رکعت نماز و اکتفا
بعمل تنها در انها میتوان کرد و توظیف انها باین نسبت است که بعد از زوال

آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از نماز
مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشا دو رکعت و افضل در غیر آن دو رکعت
ایستاده بجای آوردن است و در این دو خلافست و این دو رکعت محسوب
بیک رکعت است و اسم آن وتیره است و سیزده رکعت نافله شب و صبح است
که یازده رکعت آن از شب است و یازدهم آن یک رکعتی است و نامیده
میشود بوتر و دو رکعت بعد از آن نافله صبح است و سنت است در نماز
شب در دو رکعت اول آن در هر رکعتی سی دفعه خواندن سوره قل هو الله
احد و در باقی آن از سورههای طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء و
حوامیم هرگاه وقت باشد و سنت است خواندن سورههای بزرگتر را در رکعت
اول و سوره کوچکتر را در رکعت دویم و خواندن قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد در شفع و وتر یا قل هو الله احد
در هر سه رکعت و مناسب است در قنوت وتر دعا نمودن بچهل مؤمن
چونکه از اسباب اجابت و دفع مکروه و کثرت رزق است و اما توظیف
در آن بخصوص هر چند جمعی ذکر نموده اند و لیکن این ضعیف مطلع نشد
بر آن و واجب هست که این عاصی را فراموش نکند چه در حیات و چه در ممات
و طفل و خنثی و ممسوح و زن را محسوب از عدد ندارند و در قنوت وتر
هفتاد مرتبه استغفار مؤکد است و بگوید هذا مقام العائذ بک من
النار هفت دفعه و سنت است در حال استغفار دست چپ را بلند
بگیرد و بدست راست بشمارد و مداومت بر هفتاد استغفار در یک

سال نیز سنت است چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار افضل است از هفتاد
و صورت استغفار اینست استغفر الله و اتوب یا استغفر الله ربی و اتوب الیه
یا استغفر الله لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی فی امری و اتوب الیه و سنت است
نیز در قنوت مذکور سیصد دفعه العفو العفو گفتن و ترتیب در میان
دعای بر مؤمنین و استغفار و العفو بنحو مذکور بهتر است و در سفر نوافل
روز و نافله عشا نیز ساقط میشود و نافله مغرب و نافله شب و صبح ساقط
نمیشود و لیکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در آن سفر واجب معین
باشد و اما در سفری که نماز را در آن باید تمام کرد یا مخیر است در میان
قصر و اتمام ساقط نیست و همچنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته و غیر موقته
ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده باشد
بقدر تمام نماز شب اکتفا کند به سه رکعت شفع و وتر و در روز جمعه
سنت است چه از برای جمعه گذار و چه غیر آن بیست رکعت نافله بعلاوه
نمودن بر نافله هر روز بچهار رکعت و افضل پیش داشتن تمام بیست
رکعت است بر زوال و باین طریق کردن که شش رکعت از آن در صبح و
شش بعد از آن در بلند شدن آفتاب و شش بعد از آن در حوالی زوال
و دو رکعت متصل بزوال بکند و جایز است جمیع را در یک مجلس کردن
چه پیش از زوال چه بعد از زوال **فصل دویم** در نماز تحیت مسجد
سنت است کسیکه وارد میشود در مسجد دو رکعت نماز بگذارد در آن
هر سوره که خواهد بلکه هرگاه خواهد سوره نخواند و ظاهر آنست که کفایت

بمرتبه و تا ظهر مخصوص میشود از این نماز و کراهت خواب نمودن در مسجد با این نماز دفع میشود **فصل سیم** در نماز جعفر طیار و آن سنت مؤکدات و فضیلت آن بسیار است و مستحب است در هر روز بکند اگر تواند و اگر نتواند در هر دو روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از برای تو اگر چه در بیان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دویم و العادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع بردارد ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دویم و سر برداشتن از آن مثل سجده اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک نمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرق نبودن میان نماز مزبوره و این نمازهاست و این حکم واذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز است آن را از نوافل رواتب و قضاء آنها قرار دهد و جایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعجیل داشته باشد و در دعا نتواند بگوید چنانچه هرگاه امر ضروری او را روی دهد و دو رکعت از آن را کرده باشد جایز است عقب آن کار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجده آخر نماز بگوید یا من لبس العز

والوقار

والوقار و یا من تعطف بالمجد و تکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا القدرة و الکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التامات ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا یا ارحم الراحمین و حاجات خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعض ادعیه سنت است که بعد از آن خواندن شود و آن در کتب ادعیه مذکور است و عمل بآنچه در آنهاست خوبست **فصل چهارم** در نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دویم اولی آنست که بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و هرگاه سلام گفت بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابهما الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند و آنچه متعارفست که چهل نفر کرده باشند نصی ندارد و فتوای احدی را هم این ضعیف مطلع نشده و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی ندارد و هرگاه دفن نشود چنانچه متعارفست بعتبات عرش درجات می برند مناسب آنست که بعد از دفن نماز کرده شود **فصل پنجم** در نماز غفیله و آن دو رکعت است در میان نماز مغرب و عشاء بعد از حمد در رکعت اول بخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دویم بعد از حمد و عنده مفاتح

الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و دو دست را بلند کند و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا حوایج خود را ذکر نماید و بگوید اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی و سؤال نماید حاجت خود را و احوط آنست که دو رکعت از نافله مغرب را بر این وجه بکند هر چند اظهر جواز آنست علیحده و اگر ترک شد بعضی گفته اند قضا کند و قبول از ایشان خوبست **فصل ششم** در نماز اول ماه مستحبست در روز اول هر ماه دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد بخواند سی دفعه و در رکعت دویم بعد از حمد سی دفعه سوره انا انزلناه و تصدق کند بآنچه بر او سهل باشد در حدیث است که میخرد باین عمل سلامتی ماه را بتمام و سنت است بعد از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و نعم الوکیل و افوض امری الی الله

ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و ظاهر آنست که در تمام روز میتوان کرد این نماز را **باب اول** در لواحق نماز و در آن چند باب است **مبحث پنجم** در مبطلات نماز جایز نیست قطع نمودن نماز در حال اختیار و جایز است بترس بر ضرر مثل گرفتن غلامی که فرار نماید و کشتن ماریکه اراده ضرر نماید و باطل میشود نماز بصادر شدن حدثی که باطل مینماید وضو یا غسل یا تیمم را هر چند فراموش کرده باشد که در نماز است یا بی اختیار صادر شده باشد و همچنین باطل میشود نماز بهر فعلیکه محو کند صورت نماز را و از این بابت سکوت طولی که محو کند صورت نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر است که محو نکند صورت نماز را لکن اگر آن سهوا واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت قلیل مبطل نیست و باطل میشود نماز بخوردن و آشامیدن اگر فعل کثیر شود و اگر نشود احوط ترک است و لیکن در بطلان بان اشکالست و استثناء آشامیدن آب در نماز وتر بخوبیست که در دعا ذکر شده است و اگر در دهن مدری بنات یا مثل آن بگذارد تا آنکه آب شود و فرو رود باطل نمیشود باز لیکن بطلان نماز بخوردن و آشامیدن در صورتیکه مبطل است در حال عمد است و در حال فراموشی مبطل نیست چه در هر حال کثرت برسد چه نرسد اما اگر بحدی برسد که محو کند

صورت نماز را باطل میشود نماز چه در تشهد وچه در سجود وهمچنین باطل میشود
نماز بتکلم کردن در حال عمد یا ندانستن مسئله بدو حرف یا بیشتر
چه مهمل وچه غیر مهمل ویک حرفی که از آن معنی فهمیده شود از کلامی که
قران ودعا وذکر نباشد واما اگر تکلم نمود بر وجه نسیان باطل نمیشود
بان نماز ولکن واجبست بر آن سجدهٔ سهو وحکم انین که ناله کردن
باشد وتاوّه که آه کشیدن باشد حکم کلام است هرگاه تولد حرف
از هر یک نموده وهرگاه آه کشیدن از ترس خدا باشد دور نیست جایز
بودن آن وهمچنین باطل میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه عمدا واگر
سهوا باشد یا تبسم بکند باطل نمیشود واگر تعجب کند از چیزی وبی اختیار
از او قهقهه صادر شود نماز او باطل است وهمچنین باطل میشود بگریه
کردن از برای میت وامور دنیوی مثل تلف شدن مال واگر از ترس
خدا باشد از افضل اعمال در نماز است وهمچنین باطل میکند نماز را پشت
کردن بقبله عمدا بلکه التفات نمودن بجمیع بدن از قبله هرچند استدبار
بعمل نیاید ورو را از قبله گردانیدن هرگاه باستدبار برسد وباقی مبطلات
گذشت واگر سلام کند کسی در نماز واجبست فوراً جواب گفتن هرگاه بالغ
باشد سلام کننده چه ممیز چه مذکر باشد چه مونث وواجبست شنوانیدن
جواب را تحقیقا یا تقدیرا اگر مانعی از شنیدن باشد مثل آنکه کر باشد سلام
کننده یا غوغائی باشد که نشنود وسلام کننده جواب را هرگاه بنحو متعارف
جواب بگویند وواجبست که جواب در نماز مثل آنچه سلام میکند

بوده باشد پس بگوید در جواب سلام علیکم علیکم السلام **باب دویم**
در احکام سهو وشک ودر آن چهار فصل است **فصل اول**
در احکام سهو نماز باطل میشود اگر کسی در نماز یک رکعت یا بیشتر زیاد کند
خواه عمدا باشد یا سهوا چه بقدر تشهد نشسته باشد یا نشسته باشد
واگر بخاطرش بیاید زیاد کردن یک رکعت پیش از رکوع بنشیند وتشهد
بخواند وسلام بگوید واگر یک رکعت یا بیشتر ترک کند از نماز سهواً واجبست
که تمام کند نماز را هرگاه پیش از بجای آوردن چیزی که منافی نماز است
بوده باشد وهمچنین است هرگاه بخاطرش بیاید بعد از بجای آوردن
چیزی که منافی نماز است ولیکن از چیزهای از جمله منافیات باشد که کردن
آن سهوا مبطل نماز نباشد واما اگر از جملهٔ منافیات باشد که سهواً ایضا
مبطل نماز باشد مثل حدث نماز باطل است **فصل دویم** در سجود
سهو واجبست دو سجده سهو بر کسیکه در نماز تکلم کرده باشد بر وجه سهو
یا ما کان بهم رسانیدن به بیرون رفتن از نماز یا ترک کرده باشد یک سجده
یا تشهد اول را تا برکوع رفته باشد یا دویم را بلکه مطلقا همچنانکه گذشت
یا سلام گفته باشد در غیر موضع سلام از روی فراموشی یا شک کرده باشد
در میان چهار وپنج در حال نشستن وواجب نیست در غیر از اینها ولکن
احوط آنست که بجهة هر زیادتی وکمی که مبطل نماز نباشد واز جملهٔ
ایستادن بجای نشستن ونشستن بجای ایستادن دو سجدهٔ سهو بجای آورند
واگر در اسباب سجود سهو امام ومأموم هر دو شریک باشند هر دو سجده را

بعمل آورند واگر سبب سجده از امام یا مأموم صادر شد سجده مخصوص اوست
وبر دیگری نیست ومحل سجدهٔ سهو بعد از سلام وپیش از کلام است
وصورت دو سجدهٔ سهو آنست که نیت کند که دو سجده میکنم از برای آنچه
بعمل آورده ام از زیادتی وکمی در نماز بان نحو که واقع شده است
قربة الی الله واحوط آنست که زیاد نماید قصد وجوب یا بر آنچه ذکر کند
در موضعی که سجده در آن واجبست پس بعد از آن بسجده رود پس سر
بردارد مثل سجدهٔ نماز وباز بسجده رود وسر بردارد وتشهد بخواند
تشهد خفیف باینکه شهادتین وصلوات بعمل آورد مثل آنکه بگوید اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد
وتخفیف تشهد احوط است بلکه در رتبت که سنن است پس سلام بگوید
بصیغهٔ السلام علیکم یا جمع میان این صیغه نماید با السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین بترتیب مذکور در نماز یا بعکس واحوط آنست که
بجای آورد در این جاهای آخر را که در سجدهٔ نماز بجای می آورد وترک
کند آنچه را که در آنجا ترک میکرد وتفاوت نگذارد در میان سجدهٔ
نماز واین سجده مگر در ذکر سجود پس در اینجا بگوید بسم الله وبالله و
صلی الله علی محمد وآل محمد یا بگوید بسم الله وبالله السلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته یا بگوید بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد
وآل محمد وواجب است فورا بجای آوردن دو سجده را واگر تاخیر کند
یا ترک نماید نماز او باطل نمیشود وبر تقدیر تاخیر احوط ترک نکردن

آنست هرچند فاصله در میان سلام نماز وآن وقت بسیار باشد واگر فراموش
نماید هر وقت که بخاطرش بیاید بجای آورد واگر چند سبب از برای سجدهٔ
سهو بهم رسد واجبست از برای هر سببی دو سجده کند واولی ترتیب
در آنست بملاحظهٔ ترتیب در اسباب **فصل سیم** در احکام شک
اگر شخص علم دارد باجزاء نماز از افعال ورکعات اعتبار بعلم است
واگر علم ندارد مظنه کفایت میکند چه در افعال وچه در رکعات واگر
مظنه مختلف شود اعتبار بظن اخیر است واگر شک کند چه در افعال
وچه در رکعات واجبست تحصیل اعتقاد بیکطرف هرچند بظن باشد
بتفکر نمودن واهتمام کردن با امکان پس اگر یکطرف معلوم یا مظنون
شود بر آن قرار دهد امر را واگر شک کند که آیا ظن است یا شک
در حکم شک است واگر شک قرار بگیرد در چیزی اگر در افعال باشد
بنحوی است که در ابواب سابقه گذشت واگر در رکعات باشد خالی
نیست از آنکه یا در نماز سنت است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت
باشد مخیر است در میان بنا گذاشتن بر کمتر وبیشتر اگر بنا گذاشتن
بر بیشتر در نماز زیادتی بهم نرسد مثل آنکه اگر شک میان یک ودو
نماید میخواهد بنا را بر یک بگذارد ومیخواهد بنا را بر دو گذارد ولکن
افضل آنست که بنا را بر کمتر گذارد ودر صورت شک در نماز سنت سجدهٔ
سهو ونماز احتیاط ندارد واما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب
واقع شود پس هر شکی که در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح وظهر در سفر

وکوع و سجدتین واقع شود مبطل نماز است و همچنین است حکم اگر شک در
عدد نماز سه رکعتی باشد یا شک در میان رکعت اول از چهار رکعتی یا باقی
رکعات واقع شود تا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا شک
کند در میان شش و زیاده بر آن الی غیر النهایه و اگر شک کند در
رکعتی که در آن هست آیا آن رکعت آخر ظهر است یا اول عصر یا شک
کند که سیم مغرب است یا اول عشا بنا گذارد بر آنکه از ظهر است در اول
و از مغرب است در دوم و فرقی نیست در حکم مذکور میان آنکه شک
در نماز حضری باشد یا نماز سفری و اما شک در میان دو و غیر دو از
سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در
اثنای سجود یا در اثنای سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر
واجب از سجده دوم باشد نماز باطل است و همچنین اگر پیش از سر برداشتن
و بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال برداشتن سر از سجده
دوم یا بعد از آن باشد بتفصیلی که مذکور میشود و اگر شک در میان دو و پنج
و بیشتر باشد نماز باطل است و احوط اتمام و اعاده است و همچنین مبطل
نماز است شک در میان دو و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و نحو
اینها از آنچه مردد میان زاید بر پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار
رکعتی غیر مبطل است مگر در هشت صورت اول شک میان دو
و سه بعد از برداشتن سر از سجده دوم در این صورت بنا را بر سه
گذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو ر

نشسته

نشسته بجای آورد و احوط کردن یک رکعت ایستاده است و احوط آن اعاده
نماز است نیز بعد از کردن نماز احتیاط دوم شک میان سه و چهار
در هر حالی که باشد در این صورت بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند
و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و احوط در اینجا بجای
آوردن دو رکعت نشسته است سیم شک میان دو و چهار بعد از
سر برداشتن از سجده آخر در این صورت نیز بنا را بر چهار گذارد و بعد از
تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد چهارم
شک میان دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم در این صورت
نیز بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده بجای آورد و دو رکعت نشسته بعد و سلام و احوط بلکه
اظهر پیش داشتن دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته پنجم
شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم باشد
بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند و سلام بگوید و بعد از سلام دو
سجده سهو بجای آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بهم زند و بنشیند
و بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بعد از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجده سهو از برای قیام احتیاطا
بجای آورد و فرقی نیست میان آنکه شک در حال قیام باشد یا پیش از
استقرار قیام یا در اثنای قرائت باشد یا پیش از شروع در قرائت
یا بعد از اتمام آن و پیش از رکوع و در جمیع صور و در این صورت احوط اینست

که بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده کند و اگر شک در اثنای رکوع باشد
یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از سر
برداشتن از سجده دوم و بعد از اتمام ذکر سجود ظاهر صحت نماز و لزوم
اتمام است ولکن بعد از فراغ احتیاط نماید باعاده نمودن نماز و نتواند
ترک این احتیاط بکند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام باید
بنشیند پس شک مذکور برمیگردد بشک در میان دو و چهار و حکم آن
مذکور شد و دو سجده سهو احتیاطا بعمل آورد هفتم شک میان سه و
چهار و پنج در حال قیام بنشیند پس حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار
خواهد شد و حکم آن گذشت و دو سجده سهو احتیاطا بکند هشتم
شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید
و دو سجده سهو بکند یکی از برای آنکه این شک شک در میان چهار و پنج
است در گذشت که در آن سجده سهو هست و یکی دیگر احتیاطا بجهت زیادتی
قیام و در غیر چهار صورت اول و اول صورت از دو صورت پنجم نماز را
تمام کند و اعاده نماید اینها همه در وقتی است که شک در بین نماز باشد
و اگر شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک
آن در بین نماز نیز اعتبار ندارد خواه شک در عدد رکعات باشد یا در
افعال آنها و خواه شک در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت اخیر بلکه بنا
بر کردن آن فعل که شک در آن نموده است گذارد مگر در صورتیکه کردن
آن فعل مبطل نماز باشد پس در آن صورت بنا را بر نکردن آن فعل و صحت

نماز گذارد و همچنین شک هر یک از امام و ماموم اعتبار ندارد با ضبط و حفظ دیگری
خواه بر وجه علم باشد و خواه بر وجه ظن بلکه هر یک رجوع نماید بدیگری و
عمل بمقتضای آن کند و کیفیت اطلاع هر یک از حال دیگری باشارات و
قراین و آیات مناسب حال و ذکر مثل آنکه سبحان الله از برای اعلام
بر سه رکعت بخواند پس اگر امام یا ماموم علم دارد و کفایت میکند از برای
دیگری و همچنین هرگاه مظنه دارد و اشکال در این صورت وقتی است که از
قول آنکه مظنه دارد از امام یا ماموم مظنه از برای دیگری هم نشود و الا
متبع خواهد بود مظنه خود و اشکال و مثل آنست هرگاه امام یا ماموم یقین
داشته باشد بچیزی و دیگری گمان داشته باشد بر چیز دیگر و گمان او
مبدل شود بگمان بهم رساندن با خبر یقین دارد دیگری بر آن و اگر هر یک
یقین بر چیزی داشته باشد یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکند
و اگر هر دو شک نمایند پس اگر شک هر دو متحد باشد لازم است هر دو را
عمل نمودن بمقتضای آن نحو که گذشت و اگر شک ایشان مختلف باشد
و ممکن باشد رجوع هر یک بضبط دیگری رجوع کنند با و مثل آنکه یکی شک
کند در میان دو و سه و دیگری در میان سه و چهار بنا را بر سه گذارند بجهة
آنکه اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست و دوم مطمئن است که از سه کمتر نیست
پس معین شد سه و اگر شک مختلف باشد و رجوع هیچیک بدیگری ممکن نباشد
مثل آنکه یکی شک در میان دو و سه و دیگری در میان چهار و پنج نماید پس
اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد که از چهار ک

چهار رکعت نیت ماموم قصد انفراد نماید و هر یک عمل نماید بمقتضای شک خود و اکر همه ماموین متفق نباشند و در میان ایشان نیز اختلاف باشد اکر از برای بعضی بقول بعض دیکر ظن حاصل شود عمل کند بظن خود و اکر ظن حاصل نشود قول بعض ماموین از برای بعض دیکر حجت نیست هرچند بسیار باشند و همچنین از برای امام **فصل چهارم** در احکام نماز احتیاط و آن واجبست و کیفیت آن چنانست که نیت کند دو رکعت نماز میکنم بجهت احتیاط از آنچه احتمال داده که کم شده باشد از نماز قربة الی الله و شرط نیست در نیت مذکور تلفظ کردن مثل غیر آن از نیتها و همچنین شرط نیست قصد وجوب و لکن احوط عدم ترکست پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بکوید مثل تکبیر نماز پس قرائت سوره حمد بکند بدون سوره و اخفات نماید در آن و رکوع و سجود بکند و برخیزد بیک رکعت دیکر بنحو مذکور بکند و تشهد بخواند و سلام بکوید و اکر دو رکعت نشسته باشد بنحوی است که ذکر شد مکر آنکه در اینحال نشسته نماز را بجای آورد مثل نماز نافله نشسته و اکر یک رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت یک رکعت بنحویست که در دو رکعت ایستاده ذکر شد و در نماز احتیاط اذان و اقامه و قنوت نیست و معتبر است در آن احکام نماز از شرایط و موانع و واجبات بجا آوردن آن بعد از نماز و پیش از واقع شدن منافی نماز و اکر ترک نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را اکر شک در آن نموده اعاده کند کفایت نخواهد نمود و اکر بفهمد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بآن را نکند نماز احتیاط و نماز او صحیح است

و همچنین

و همچنین هرکاه اکر بعد از فراغ بفهمد حاجت نبودن بآن را اکر نفهمد کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط نماز ناتمامی را تمام کند اکر مبطل که عمدا و سهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد هرچند منافی عمدی بعمل آورده باشد و اکر چیزیکه مبطل باشد عمدا و سهوا بجای آورد نماز باطل است و اکر بفهمد بعد از کردن نماز کم بودن احتیاط کم بودن فریضه را نماز او صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد با آنچه ترک نموده است در فریضه یا مخالف باشد در عدد و ترک قیام و اکر بفهمد کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز احتیاط و لیکن اصل احتیاط موافق اتفاق نیفتاده باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرده و فهمید که یک رکعت کم بوده است احوط اعاده است هرچند قول بصحت بی وجه نیست و احوط اعاده است در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن و اکر عمل باحتیاط نمود و شک کرد که آیا موافق بود یا مخالف نماز او صحیح است **باب ششم** در نماز قضا واجبست قضا بر کسیکه مرتد شود و در حال ارتداد وقت یک فریضه و بیشتر بر او بکذرد یا کسیکه ترک نماید نماز واجبی را با جمع بودن شرایط آن یا اخلال بآن نماید بجهة خواب یا فراموشی یا نیافتن آب و خاک از جهة طهارت یا مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد چه دانسته باشد که آن مسکر است چه ندانسته باشد مکر نماز جمعه و عید رمضان و قربان چنانچه کذشت و آنچه از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانیکه از اهل قبله باشند هرچند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی

و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانکی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اکر این امور در تمام وقت باشد بلکه در یابد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر واجبست قضاء آن نیز و اکر مقدار یک رکعت از آخر وقت را در یابد بدون عذری از این اعذار واجبست نماز و ادا خواهد بود و اکر ترک نمود قضاء آن واجبست در قضا ترتیب بنحوی که فوت شده است در قضاء نمازهای یومیه اکر بداند ترتیب را و اکر نداند واجب نیست ترتیب و لیکن احوط است و واجب نیست پیش بجای آوردن نماز قضا را بر ادا بلکه میتواند ادا را پیش بدارد بر قضا و لیکن احوط پیش داشتن قضا است و تاخیر نمودن ادا تا بآخر وقت باین که مقدار ادای نماز حاضر از وقت بماند خصوصا هرکاه آنچه در ذمه او است یک نماز باشد خصوصا هرکاه نماز روزی باشد که در آن است یا مختلفه نباشد بلکه مطلق نماز آن روز چه یک باشد چه بیشتر و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است پس اکر نماز قصر فوت شود باید قضاء نمود بقصر هرچند در حضر باشد و اکر در حضر فوت شود قضا کند تمام هرچند در سفر مباح یا حج باشد و اکر کسی در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس اکر در آخر وقت مسافر باشد قضاء کند قصر و اکر حاضر باشد قضا کند تمام و اکر کسی را فوت شود یک نماز از پنج نماز و نداند کدام است قضا کند یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند بآن که چهار

چهار

چهار رکعت نماز میکنم از قضا آنچه در ذمه من هست قربة الی الله و مخیر است در جهر و اخفات در چهار رکعتی و اکر در سفر باشد اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی بقصد آنچه در ذمه او هست لیکن احوط در اینحال آنست که چهار نماز دو رکعتی نماید با یک سه رکعتی **باب چهارم** در نماز جماعت بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازهای واجبی یومیه و غیر یومیه و مؤکد است در یومیه و واجب نیست هیچ نمازی را بجماعت کردن مکر نماز جمعه و عید رمضان و قربان با اجتماع شرایط و مکر بر کسیکه حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد در درست نمودن آن پس اکر ممکن باشد او را درست نمودن حمد و سوره در وقت بطریق انفراد یا بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اکر در وقت ممکن نشود او را درست کردن بجهة تنک بودن وقت یا مانند آن متعین است بر او حاضر شدن در جماعت و اکر ممکن نباشد درست نمودن بهیچ وجه واجب نیست بر او جماعت و لیکن احوط حاضر شدن است و جایز نیست جماعت در هیچیک از نمازهای سنتی مکر در نماز استسقا و عید رمضان و قربان هرکاه شرایط وجوب جمع نشود و سنت مؤکد است داخل شدن در نماز جماعت سنی و لکن حمد و سوره را خود بخواند باخفات و اکر قدرت بهم نرساند بر سوره خواندن اکتفا نماید بحمد و اکر قدرت بر آن نیز بهم نرساند ساقط است و لیکن احوط اتمام و اعاده است و جهر از آن ساقط است در نماز جهری و در نماز اخفاتی اکر نتواند بنحوی که در آن معتبر است خواندن بخواند هرچند مثل

خلیفه نفس باشد و اگر از قرائت فارغ شود پیش از امام تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا هر چه در آن ثنا و تمجید بر خدا باشد بگوید تا امام فارغ شود و تقیه بکند در باقی امور و اقل عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ و لیکن احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل است و شرط است در جماعت بالغ بودن امام و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حدی شرعی بعد از توبه و اعرابی بودن از برای غیر امثال خودشان و احوط ترک است مطلقا و همچنین شرط است در امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان ماموم مذکر باشد یا جمیع مذکر باشند بلکه احوط مذکر بودن امام است هر چند تمام ماموم زن باشند و همچنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموم ایستاده باشند و همچنین است حکم هرگاه امام نتواند بخواند تمام قرائت را یا بعض آن یا بعضی از حروف را بدل به بعضی نماید و ماموم سالم باشد از آن و همچنین است حکم در امامی که لحن در قرائت مینماید و شرط است که نبوده باشد در میان امام و ماموم حایلی که منع نماید دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرط است که نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفی که در پیش روی او میباشد آن قدر که از دوری بسیار نباشد بلکه همین قدر که پشت سر امام ایستاده است و ماموم پیش روی او ایستاده است کفایت میکند و لیکن احوط دور نبودن ماموم است از امام بیش از یک گام

برداشتن

برداشتن و هرگاه یک نفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف آخرین فاصله بسیار میان هر یک از اهل آن باشد ضرر ندارد و اما در صفهای میان احوط ترک است هر چند اظهر آنست که ضرر ندارد در مادامیکه دوری زاید بر قدر معتبر نباشد و همچنین شرط است در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتد به اگر زمین سراشیب نباشد و اگر سراشیب باشد ضرر ندارد و اما اگر امام پایین و ماموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراشیب و چه در غیر سراشیب چه کم و چه زیاد و همچنین شرط است یکی بودن امام و اینکه ماموم قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند پس اگر قصد نماید امامی را و بعد معلوم شود که آن امام دیگر بوده است نماز او باطل است هر چند عادل بداند او را یا نه و اگر اقتدا با امام حاضر نماید و چنین داند که شخص است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است احوط نیز اعاده است و همچنین شرط است که ماموم پیش از امام نه ایستد و جایز است پهلوی یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن چه صغیر باشد چه کبیر و همچنین شرط است موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن در یومیه بنماز میت یا بنماز عیدین یا آیات یا اقتدا کردن در نماز میت یا نماز عیدین یا آیات بنماز یومیه و اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست و همچنین واجب نیست موافق بودن در نوع و صفت پس جایز است اقتدا کردن فریضه کذا و بالعکس بنافله کذا و مسئله کسیکه نماز نکرده باشد بکسیکه نماز کرده باشد و نافله

کذا و بعضی بعضی کذا و مسئله اقتدا نمودن طفل ببالغ و کسیکه نماز کرده باشد بکسیکه نماز نکرده باشد و نافله کذا و بنافله کذا و مسئله اقتدا در نماز عیدین با جمع نبودن شرایط و در نماز استسقا و واجبست متابعت کردن ماموم امام را در افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجای نیاورد بلکه احوط موخر بودن ماموم است در افعال از امام و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنابر مشهور لیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم بتکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد عدول نماید بفرادی و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسیده باشد و اگر بمجرد اطلاع امام رسید بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر برنگردد عمدا احوط اعاده نماز است و درک جماعت و فضیلت آن میکند کسیکه امام را پیش از رکوع درک کند پس تکبیرة الاحرام بگوید و آن رکعت را از نماز خود محسوب کند و همچنین اگر رکوع امام را دریابد جماعت و فضیلت آن را دریافته است بلکه اگر درک نماید امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز جماعت را و در جمیع صور دو تکبیر بگوید اول را واجب بقصد تکبیرة الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که برکوع نرسد تکبیرة الاحرام را بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بیابد در رکوع و بترسد که اگر بصف برسد امام سر از رکوع برداشته در آن مکانی که هست تکبیرة الاحرام بگوید و برکوع برود و ملحق شود بصف در حال رکوع

و بعد از

یا بعد از رکوع و بهتر آنست که گام برندارد بلکه پای خود را بکشد هر چند لازم نیست و جایز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد لیکن احوط آنست که حرکت نکند در حال ذکر و اگر ماموم در اول نماز حاضر نبود و بعد از داخل شدن امام در نماز حاضر شد پس در هر رکعت که ملحق بامام شده است آن را اول نماز قرار دهد و تمام کند باقی را بعد از آنکه امام سلام بگوید و واجبست قرائت کند ماموم در دو رکعت اول اگر با دو رکعت آخر امام باشد و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحمد و اگر خواندن حمد نیز منافی با متابعت باشد باینکه اگر بخواند حمد را متابعت از میان میرود مثل آنکه رکوع امام را درک نمیکند تمام ننماید آن را و متابعت نماید امام را لیکن احوط اعاده کردن آن نماز است بعد از تمام کردن آن و اگر قرائت را فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل شدنی باشد و لکن خواندن حمد منافی متابعت باشد ساقط است حمد از آن و مشروع بودن خواندن بعض حمد ثابت نیست و اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطل نیست و همچنین اگر در بین نماز معلوم شود در این صورت عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را

باب چهاردهم

در قصر و اتمام واجبست در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی ترک نمودن دو رکعت آخر بهفت شرط اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و مسافت هشت فرسخ است یا اداء رفتن یکروز تمام ببداده رفتن شتر قطار و قوافل براه متعارف

از دو روز متوسط ولکن مسافت مذکوره بباید در رفتن باشد تنها یا در رفتن و برگشتن همان روز و اگر در رفتن باشد یا برگشتن در غیر آن روز پیش از ده روز مخیر است در میان قصر و اتمام و احوط جمع در میان هر دو است به پیش داشتن قصر و اتمام و در این قسم واجب نیست و قضاء آن واجب است ولکن احوط ترک نکردن اداء است نیز و معتبر است که از مسافت جزئی کم نباشد که اگر قلیل کم باشد قصر نمیشود و اگر شک نماید در اینکه سفر بقدر مسافت هست یا نیست و پیمودن رفتن از شک ممکن نباشد باید تمام کند **دویم** انکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه مقدار مسافت را بی قصد برود مثل انکه عقب دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا انکه برود در حال دیوانگی بی قصد اخر را که باین صورت رفته است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد و در برگشتن قصر کند اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد و همچنین هرگاه بعد از انکه بی قصد رفت قصد هشت فرسخ کند باید قصر کند و اگر بعد از اخر بی قصد رفت اراده کمتر از هشت فرسخ داشته باشد خلاف است که ایا محسوب میشود بر مقدار برگشتن هر چند مقدار برگشتن تنها بقدر مسافت نباشد یا محسوب نمیشود و احتیاط خوبست جمع کردن میان قصر و اتمام در جمیع صورتها و برگشتن هرگاه بقدر مسافت باشد و فرقی نیست در اعتبار قصد مذکور میان انکه بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هر چند بران

راضی

راضی نباشند بلکه مجبور باشند **سیم** انکه قصد مسافت را مستمر بدارد یا منتهی شدن مسافت پس اگر اراده برگشتن نماید پیش از رسیدن با خر کفایت کند در حصول مسافت یا مترددی شود در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون رود بقصد مسافت و بعد از ان از برای او اتفاق بیفتد انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان شود هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد قصر کند مگر انکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در انجا نماید یا متردد بماند تا سی روز و اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند **چهارم** انکه جمع نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر چنین روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده ماندن است در بین مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن جایی است که در عرف بگویند وطن است هر چند در ان ملک نداشته باشد و مالک خانه و منزل در ان نباشد و کفایت میکند در صدق وطن بودن بلد محل توطن بدار بودن و قصد مفارقت از ان نمودن هر چند بخاطر او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از ان یا ماندن در آن و اما مجرد ماندن در بلدی بدون قصد استمرار یا بجهة تحصیل علم یا تجارت هر چند سالهای طول بکشد باعث تمام نمودن نماز در ان نمیشود هرگاه وارد شود در ان بدون قصد اقامه و مانند ان از اسباب تمام نمودن هر چند عیال او در ان مدت همراه او باشد **پنجم** انکه شغل او نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد مثل انکه در جمیع

اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعراب بدوی و پاره از ایلات یا انکه سفر عمل و شغل او باشد چه نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتیبان و تاجر و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال اینها و اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل انکه مکاری بزیارت برود یا بحج قصر کند و همچنین قصر کند هرگاه حرکت برا و در سفر شدید شود چه یکی از عادت بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز است بعد از قصر و واجب نیست بیان تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داد سفر را عمل خود در سفر دویم احوط جمع است میان قصر و اتمام و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بده روز هر چند بدون نیت باشد هرگاه در وطن باشد و عود بتمام میکند در سفر سیم چنانچه در سفر اول باید قصر کند و در سفر دویم تمام نماید و احوط جمع است و در حکم قصد ده روز است ده روز بعد از تردد داشتن در حرکت در مدت سی روز و اگر کسی را شغلی روی دهد که سفر پی در پی کند بدون قصد انکه سفر را عمل خود قرار دهد باعث تمام کردن نماز در سفر نمیشود و هرگاه ده روز بی قصد در موضعی ماند و نماز را تمام کرد نظر بعدا اتفاق حکم مسئله باعث برگشتن وجوب قصر نمیشود **ششم** انکه سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و سفر غایتش حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر واقع میشود

دوم

بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود و همچنین است سفری که منافی باواجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نشود که باعث تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید کردن لهویی اگر سفر بقصد از برای این مطلب باید نماز را اتمام کند و اگر بجهة قوت عیال خود باشد قصر کند بلکه هرگاه بجهة تجارت باشد نیز قصر خالی از وجهی نیست و احوط جمع است میان قصر و اتمام **هفتم** انکه دور شود از دیوار شهر یا قریه تا انکه پیدا نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در صدای مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بجهة پستی یا بلندی دیوار یا مؤذن یا شنونده نباشد بنا را بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه نحو بوده چه نحو نبوده و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود بمنزل و فرقی نیست در شرط مذکور میان بلد توطن و بلدا ... و هرگاه سفر معصیت باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است قصر بعد از تحقق شرایط گذشته و معتبر است بر عالم بان شرایط مگر در چهار موضع که مکه و مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء علیه السلام که در اینها مخیر است میان قصر و اتمام و در هر یک افضل و اول احوط است و اگر تمام نماید نماز را در محل قصر با علم بانکه واجب قصر است فاسد است نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت

باقیاست وقضا اگر وقت گذشته است واگر جاهل بود بواجب بودن قصر
وتمام کرد اعاده وقضا ندارد چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله چه نکرده
باشد این در وقتی است که جاهل باصل حکم قصرها تمام باشد وهرگاه جاهل باصل
حکم نباشد وجاهل بمحل آن باشد یا بتمام احکام قصر یا جاهل باشد بواجب بودن
تمام کردن در جائیکه تمام باید بکند نماز آن باطل است واگر فراموش کرده باشد
واجب بودن قصر را وتمام کند اعاده کند در وقت اگر بخاطرش بیاید وقضا
ندارد اگر وقت بیرون رفته باشد واگر قصد ماندن ده روز در موضعی نماید
باید تمام کند چه در صحرا وچه در بیوت وچه در بلد وچه در ده ولیکن اگر برگشت
قصد او از ماندن قصر کند مادامیکه یک نماز چهار رکعتی را تمام نکرده باشد
واگر یک نماز را تمام کرده باشد تمام کند تا در اینجا هست وشرط نیست
در اقامه بیرون نرفتن از حد ترخص ومنافی نیست این معنی اقامه را بالنسبه
بملحقات ولایت از باغات ومزارع وامثال آنها بلکه ظاهر آنست که هرگاه
بیرون رود از محل اقامه بکمتر از مسافت قصر با اقامه میسر باشد ونماز ادا در هر یک
از رفتن وبرگشتن ومحل اقامه تمام کند اگر اراده اقامه ده روز در محل اقامه
بعد از برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل باشد از حال سفر از محل اقامه یا آنکه
متردد باشد در سفر نمودن وماندن بلکه هرچند اراده ماندن ده روز
نداشته باشد لیکن در صورت عدم صورت اراده اقامه ده روز داشتن
بعد از برگشتن احوط علاوه نمودن قصر است بعد از اتمام چنانچه احوط نیز
آنست که پیش از تمام شدن اقامه این عمل را نکند اگر کسی در نظر داشته باشد

که در دهات ومزارع چند مدت مدیدی بماند مثل چهار ماه وپنج ماه و
امثال آن ودر هیچیک اراده ماندن ده روز نداشته باشد و
در مابین مجموع آنها بقدر هشت فرسخ نباشد باید تمام نماید واحوط علاوه
نمودن قصر است بر آن **مقصد سیم** در زکوة مال وبدن وخمس
ودر آن سه مبحث است **مبحث اول** در زکوة مال ودر آن چند بابست
باب اول در شرایط زکوة وآنچه زکوة بآن تعلق میگیرد ودر آن دو
فصل است **فصل اول** شرط است در وجوب زکوة مال مالک بودن
نصاب وبلوغ وعقل وآزادی وممکن بودن از تصرف در آن پس واجب
نمیشود در مالی که مشترک میان دو نفر یا بیشتر باشد وسهم هر یک کمتر
نصاب باشد واگر شک کند در بودن آن بقدر نصاب ظاهر واحوط
وجوب محض است وهمچنین واجب نیست بر مجنون ونه بر طفل حتی بر ولی
ایشان وقول بوجوب زکوة در غلات وگاو وگوسفند وشتر طفل و
مجنون بلکه در مال التجاره سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است
واگر شک کند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از آن حکم میشود بعد
آن وهمچنین واجب نیست بر بنده هرچند قائل شویم بمالک شدن آن مطلقا و
هرگاه آزاد شد چیزی از آن واجبست بر آن در آنچه در آن سهم تحصیل
نموده باشد وهمچنین واجب نیست در آنچه مالک متمکن از تصرف نمودن در آن
نباشد در تمام سال در آنچه گذشتن سال در آن معتبر نیست وهمچنین است
حکم در غیر آنچه شرط است در آن سال هرگاه ظهور صلاح در دست غاصب

بشود لیکن احوط عدم ترک است هر وقت متمکن شود از تصرف در آن ایضا در
وقتی است که بسهولت تواند تصرف نماید هرچند بصرف بعض از مال باشد
بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنا بر احوط لیکن واجب نیست
در این صورت هرچند احوط دادن است ومثل آنست هرگاه قادر بر بیع
آن باشد نه بر تصرف در عین آن وهمچنین واجب نیست در وقف چه وقف
عام وچه خاص ونه در مال مفقود وچه حیوان وچه غیر حیوان ونه
در مالی که بقرض داده باشد هرگاه طلبیدن از جانب قرض گیرنده باشد بلکه
هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد بی خواه قصد آن فرار از زکوة
دادن باشد بلکه محض مساهله باشد وزکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد
نه بر قرض دهنده مگر آنکه تبرعا بدهد او از قبل قرض گیرنده واحوط
اعتبار اذن اوست وواجب میشود زکوة بر کافر وصحیح نیست از او
وباسلام ساقط میشود از او هرچند عین زکوة موجود باشد **فصل دویم**
در آنچه زکوة در آن واجبست وآن نه چیز است طلا ونقره وگوسفند وشتر
وگاو وگندم وجو ومویز وخرما وشرط است در واجب شدن زکوة
در اینها بودن هر یک بقدر نصاب ونیز شرط است در پنج اول گذشتن
سال ومتحقق میشود بدخول ماه دوازدهم ووجوب بآن مستقر میشود
ومتزلزل است بنا بر احتمال قوی واحوط استقرار وعدم تزلزل است
وماه دوازدهم از سال اول محسوبست نه از سال دویم واگر در تمام
سال نصاب مستقر نماند واجب نمیشود زکوة وشرط است در اول و

دویم آنکه مسکوک بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد
یا جدیده رایج باشد در معامله یا نه خلیط باشد یا صاف باشد وشرط است
در سیم **وچهارم وپنجم** آنکه در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا نه معلوفه
ومدار هر یک بر صدق قاسم است عرفا اگر در یکجا یا دو ماه یا سه ماه علیق
بخورند نه وند بچرا مثل اکثر گوسفند اهل عراق وخراسان وآذربایجان آن
سائمه بودن بیرون نمیرود ومتحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزیکه مملوک
باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن **هر یک** باشد یا نه غیر مالک
عوض بخواهد یا نه لیکن این در غیر اولاد انعامست اما در اولاد اعتبار بمادر
آنهاست پس اگر مادران آنها معلوفه باشند حال آنها حال مادران آنهاست
واگر سائمه باشند همچنین ومبدا در سال اولاد از حین زائیدن آنهاست
وشرط است در **چهارم وپنجم** نیز که کارکن نباشند هرچند سائمه باشند و
فرق در کار کردن نیست میان زراعت کردن وآب کشی وسواری
وآسیا کردن ونه در میان آنکه مالک ما آنها را بر عمل داشته باشد یا غیر
باذن مالک باشد یا نه ومدار بر صدق عرفست در تمام سال که کار کن
نباشد آنها را وشرط است در چهار اخر آنکه مالک آنها پیش از وقت
وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا بغرس یا مساقات وچه بمبیع یا
یا صلح یا مهر یا بغیر آن پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر مالک
واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از وضع خراج **سلطان** هرچه بگیرد
وبعد از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد

جز اخراجات بعد و تخم و اجرت زمین کند و هر روییدن و اجرت عوامل و
محفظ زراعت و امثال موقوف علیهن زراعت باشد از ابتداء عمل تا تصفیه
دانه و خشکیدن انگور و رطب از این بابت و احوط عدم اخراج غیر
خراج سلطان از اهل خلافت و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج
جمیع هر چند احوط اعتبار آنست پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از آن
اعتبار نصابیست بعد از وضع اخراجات پیش از تعلق وجوب و معتبر
در وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب است نه
در حین اخراج زکوة پس هر گاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار
حال اول باشد **باب دویم** در نصاب هر یک از اجناس زکوی و
مقداری که باید از هر یک اخراج شود و در آن چند فصل است **فصل اول**
در آنچه متعلق بغلات است از گندم و جو و خرما و مویز و نصاب در غلات
معتبر یکیست و پیش از رسیدن بآن هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست
چون آنچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در آن هر چند قلیلی
باشد و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی
چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی و آن صد و سی درهم ؟
و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع
عشر آنست و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی
یک مثقال و ثلث شرعی است پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی هزار و
صد و هفتاد درهم و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعی است و ششصد و

چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار هزار و دو [بیست]
هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن شاهی جدید متداول در اصفهان
که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چهار یک و پنجاه و
بیست و پنج و پنج نارود و نادو نیم و پنج مثقال است و مقداری که باید
اخراج نماید عشر است در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب
خوردن آن زراعت موقوف بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتی
که بآب بارش حاصل می آید یا بآب نهری که در آن بنشیند و اگر در آب
خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن باشد مثل زراعتی که بآب چاه
عمل می آید یا بآب نهری که باید از چرخ کشید در آن نصف عشر باید
داد و اگر زراعتی در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک
مساوی دیگری آب خورده باشد سه ربع عشر باید بیرون کند و اگر یکی
از آن دو بیشتر باشد تابع آنست و وقت تعلق وجوب زکوة در گندم
و جو صدق نام است و ظاهر حصول آنست بر بستن دانه و در مویز غوره
شدن است و در خرما سرخ شدن است و اگر تاخیر بیندازد زکوة دادن
زکوة را در گندم و جو تا پاک شدن و در انگور و رطب از مویز شدن و خرما
شدن بی عذر ضامن است و تأخیر تا تصفیه دانه و خشک شدن مویز و خرما
جایز است بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد هر چند
در مال التجاره باشد و جایز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان و اگر
تعلق گرفت زکوة بمالی و مالک مرد باید بیرون شود زکوة از اصل مال اگر

بر اصل ترکه باشد چون زکوة مقدم است بر دین و جایز است بیرون کردن
زکوة را از قیمت **فصل دویم** در نصاب طلا و نقره از برای هر یک
دو نصابست نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب
دویم سه مثقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی
و ثمن آن و در نصاب دویم عشر مثقال شرعی است **نصاب اول**
نقره دویست درهم است و آن صد و پنج مثقال صیرفی است **نصاب
دویم** چهل درهم است و آن ؟ یک مثقال صیرفی است و آن معتبرست
بعد از نصاب اول تا هر جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دویم
طلا و از نصاب اول باید بیرون برود و مثقال صیرفی و پنج ثمن آن و از
نصاب دویم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطه کلی از برای اخراج
زکوة طلا و نقره آنست که چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب
و لکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاد داده میشود و مادامیکه
مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد
و آن را تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است
در نصاب و در قدری که اخراج باید شود مال تجارت و منافع مستغلات
فصل سیم در نصاب شتر از برای آن دوازده نصابست اول
تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک گوسفند باید بدهد و نصاب
ششم بیست و شش است و در آن واجبست که شتری داده شود که داخل در
سال دویم شده باشد و نصاب هفتم سی و شش است و در آن واجبست

که داده شود شتری که داخل در سال سیم شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش
است و در آن واجبست داده شود شتری که داخل در سال چهارم شده
باشد و نصاب نهم شصت و یک است و در آن باید داده شود شتری که
چهار سال را تمام کرده باشد و داخل در پنجم شده باشد و نصاب دهم
هفتاد و شش است و در آن دو شتر باید داده شود که هر یک داخل
در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یک است و در آن
دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد
و نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه شتر یک
شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل باید
داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال دویم را و داخل در سال
سیم شده باشد و اظهر پس از نصاب اول یا در میان باقی باشد در آن
چیزی نیست و اظهر گفته شد که از شتر داده شود و باید ماده باشد
فصل چهارم در نصاب گاو و گوسفند در گاو دو نصابست
اول سی و دویم چهل و بعد از چهل مخیرست در اختیار کردن چهل
یا سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اگر ممکن نباشد
معین است اعتبار آنچه فرو گذاشتن در آن کمترست و در هر سی یک
گاو یکساله بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل
در سال سیم شده باشد و گوسفند پنج نصابست اول چهل و در آن
یک گوسفند بدهد دویم صد و بیست و یکست و در آن دو گوسفند

بدهد سیم دویست و یک است و در آن سه گوسفند بدهد چهارم
سیصد و یک است و در آن چهار گوسفند بدهد پنجم چهارصد است
و در آن و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند بدهد و گوسفندی را
که چاق کرده باشند از برای خوراک و قوچی را که از برای کشیدن
نماده نگاه داشته باشند داخل در نصاب است و گوسفندی را که در بهار
زکوة میدهند اگر بز باشد داخل در سال سیم شده باشد و اگر گوسفند
باشد سال دوم را تمام کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در
زکوة مجزی نیست هرچند سنی که واجب است بهتر از آن باشد مگر آنکه
همه چنین باشند **باب سیم** در مصارف زکوة و شروط آن و کیفیت
دادن و در آن چند فصل است **فصل اول** در مستحقین زکوة و ایشان هشت
صنفند **اول و دوم** فقرا و مساکین و در دویم اسوء حالا ایشانند از اول
و ضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنست که مالک مؤنه سال خود
و عیال خود نه باشند نه بالفعل و نه بالقوه از منافع مالی که قرار داد
نموده باشند از سرمایه از برای خود یا غیر مستقلات یا کسب لایق بحال
شخص یا آنکه قرار داده باشند از از برای اخراجات که بآن معیشت
خود را کنند مانند صاحبان مکاسب که از کسب لایق بحال ایشان قادر
بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیستند
و اگر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات آن باشد
فقیر است و اگر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری داشته باشد

که حاجت

که حاجت بان باشد و لایق او باشد منع از گرفتن زکوة نمیکند بلکه
ظاهر آنست که هرچه محتاج الیه باشد از برای شخص از اسباب و ظروف
و فروش و کتب علمی و غیر آنها منافی فقر نیست و همچنین اگر شخص
سرمایه داشته باشد و بآن معامله نماید و نفع آن کفایت او را نکند
و اگر کفایت نماید منافی فقر است و همچنین اگر کسبی یا صنعتی داشته
باشد که کفایت او را نماید و اگر کسی ادعای فقر بکند و صدق یا کذب
او معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسموع
است قول او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد
هرچند پیش مالی داشته باشد و حال ادعای تلف آن نماید لکن در اخیر
بلکه در قوی بلکه با امکان مطلقا احوط استعلام حال اوست بتحصیل
ظن غالب و احوط از آن در قوی و در ادعای تلف استعلام بینات
و احوط از آن در اخیر اعلام نمودن قسم است **سیم** کسانیکه تعیین شده اند
از جانب امام ع یا مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط
و محاسبه و کتابت و حمل نمودن و نحو آن هرچند غنی باشند **چهارم**
جماعتی از کفار که تالیف کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد و ظاهر
بقاء این سهم است در حضور امام ع و در عصر غیبت محل خلاف است
پنجم غلامی که در نزد آقا بخوبی در تحت شدت و مشقت و آزار باشد
آن از مال زکوة میتوان خرید و آزاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و آزاد
نمود اگر یافت نشود سایر اصناف مستحقین زکوة و همچنین در استخلاص بنده

که مکاتب شده باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض آن عاجز باشد آن وجه را
از مال زکوة میتوان داد و وقت نیت در این قسم مقارن دادن ثمن است
نه وقت خواندن صیغه عتق معتبر است استدامه نیت تا حصول عتق چه عتق
بدون صیغه واقع نمیشود **ششم** کسانی که قرض داشته باشند و عاجز
از دادن آن باشند هرچند وجه از برای مؤنه سال داشته باشند که اگر
آنرا صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند و احوط تقدیم دین است
و دادن نقد از آن بایشان از سهم فقرا هرچند اقرب آنست که پیش از
ادای این از سهم فقرا نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در
معصیت صرف نکرده باشند **هفتم** مطلق خیرات است مثل پل ساختن
و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبه و علوم
دینیه و تعمیر کردن هریک از آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط
عاجز بودن از آن هرچند فقیر نباشند و غنی باشند و غیر آن جهت
هشتم اشخاصی که غنی باشند در ولایت خود و در غربت افتاده باشند
زکوة بایشان میتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان سفر معصیت نباشد
و ممکن نباشد که از او قرض بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزیکه در
ولایت داشته باشند بفروشند **فصل دویم** شرط است در جمیع اصناف
مگر صنف چهارم مطلق و صنف هفتم فی الجمله که اثنی عشری باشند مطلق هرچند
بر تقدیر عدم وجود ایشان مستضعف از اهل خلاف و غیر ایشان یافت
شود بلکه احوط آنست که عادل باشند هرچند بعید نیست عدم اعتبار آن

و این

و این در غیر صنف سیم است و اما در ایشان عدالت معتبر است چنانچه
شرط بودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة
گیرنده بی اشکال است و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد هرچند پدران
ایشان زنده و فاسق باشند و نیز شرط است در گیرنده زکوة آنکه هاشمی
نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت ایشانرا نکند
و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر کفاف و لکن احوط اجتناب از فوق
قدر ضرورت است و نیز شرط است آنکه واجب النفقه دهنده زکوة نباشد مثل
پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را
بشوهر خود بدهد و شوهر صرف او بنماید **فصل سیم** بدانکه متوجه
بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل یا وصی او یا امام ع یا عامل که از
قبل امام ع باشد یا از قبل مجتهد عادل بلکه سنت است بردن در نزد امام ع
چنانچه سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوص در
اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت قربت
مثل سایر عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت
باین معنی که سابق بر عمل نباشد هرچند بفاصله کمی باشد بر آنکه در حین
عمل غافل باشد که نداند که چه میکند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید
تا دادن بعین باقی باشد یا قصد منافی داشته باشد مثل ریا و قبل از تلف
عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم گیرنده به بودن وجه از مال زکوة
بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب دین بر او امر کند احدی

در محضر خود که بلی فلان فلان مقدار گندم مثلا و جو نظران بابت زکوة
باشد کفایت میکند ودر صورتیکه واسطه آلت باشد نه از باب توکیل چنانچه
ذکر شد و مخرج آن از اینجهت خود مطلع از عمل باشد کفایت میکند دران
مطلق صبی و در طفل هرچند بواسطه طفل غیر ممیز و عادم العقول و مجنون
بلکه حیوان باشد تا دامیکه غفلت و نسیان و رجوع از ابقای او بوای مالک
روی ندهد و ایجاد حکم مباشرت مالک است عمل او کفایت میکند
براین تقدیر نیت مالک و حاجت نیت واسطه نیست چه حاضر باشد مالک
در حال دادن با نه واگر حاضر نباشد مالک و مستحضر نباشد احوط
آنست که مالک در حین دادن بوکیل نیت کند و وکیل در حین دادن
بارباب زکوة او قصد کند که میدهم این زکوة را بنیابت از موکل خود
قربة الی الله و واجب نیت قصد تعیین جنس زکوة و نه تعیین نوع مثل
زکوة فطره و نه وجوب در واجب و نه سنت در سنت مگر در وقتیکه تعیین
مکلف به توقف بران داشته باشد و واجب نیست قصد نمودن زکوة
در میان اصناف مذکوره بلکه بیکنفر از صنفی بدهد مجزیست و واجب است
از زکوة نقدین بلکه غیران بنابر احوط بیکنفر کمتر از اینچه از نصاب اول
از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهند و آن سه ربع مثقال صیرفی است
در طلا و دو مثقال و نیم و یک ثمن مثقال است در نقره چنانچه گذشت
و اگر مقدار دیگر باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا انکه اخراج
نماید مقدار مذکور با بیشتر را و با قیمانی کمتر از مقدار مذکور باشد را آن

واجب نیست لیکن احوط در صورت دویم مراعات است با ینکه باقی نگذارد
کمتر را وازبرای طرف اعلی تحدیدی نیست باشد و افضل آنست که زکوة را در
بلد مال مصرف نماید بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتیکه در آن
بلد مستحق نباشد و براین تقدیر جایز است بلکه واجب میشود نقل به بلدی که
در آن مستحق باشد اگر بیشتر نباشد در آن بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر
نقل ببلد دیگر خواهند نمایند با ضمان جایز است و اگر نقل شود و در اینجا
باهل استحقاق رسانید مجزیست هرچند نقل را حرام بدانیم و اگر در
راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و جایز نیست تاخیر
در رسانیدن بارباب آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل
انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هرچند
غایب نباشد یا خوف ضرر یا ضرران و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود
مستحق ضامن است واجرت کیال و وزان زکوة با مالک است **مبحث دویم**
در زکوة فطره است و در آن دو باب است **باب اول** در مکلفین
بان و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است **فصل اول**
واجب است زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم اغماء و آزاد بودن و غنی
بودن و اخیر شرط وجوبست نه صحت بخلاف غیر آن از سایر شروط
که شرط وجوب و صحت است چنانچه اسلام شرط صحت است نه وجوب
و غنی بودن متحقق میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال خود
هرچند بالفعل مالک نباشد با ینکه صنعتی داشته باشد که بتدریج اخراجات

سال از آن بعمل آید و معتبر است مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده بر
اخراجات سال هرچند احوط عدم اعتبار است و احوط از آن آنست که هرگاه
مقدار زکوة را مالک باشد زیاده از قوت یکشبانه روز خود ترک نکند
هرچند اقوی استحباب است و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از
یکنفر نباشد و در صورتیکه یک سر زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند
که از برای خود بدهد اول ببعض از عیال خود و هریک از ایشان بدیگری
تا آخر از همه بتواند بیکی از ایشان بدهد یا بغیر ایشان و آن سنت است
و این در وقتی است که عیال او تمام مکلف باشند و هرگاه کافر اسلام
اختیار کند در شب عید زکوة از او ساقط است و هرگاه پیش از دخول
شب عید باشد واجب است دادن و همچنین است حکم طفل هرگاه
بالغ شود یا دیوانه عاقل بیاید یا فقیر غنی شود یا مملوکی مالک شود یا
مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند
در آن قربت و تعیین اگر معین نباشد و علاوه نمودن وجوب احوط است
فصل دویم واجب است دادن زکوة از برای خود و هرکه عیال او باشد
باختیار او نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر
بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند
حصول آن در آخر جزئی از ماه بتحقیقی که هلال شوال ظاهر شود و صدق
اسم مهمان براو بکند عرفا هرچند هنوز غذای او را نخورده باشد و احتیاط
بیشتر آنست که مهمان بیشتر بدهد مگر در صورتیکه صدق عیلوله حاصل شود که احتیاط

ندادن دو لزوم زکوة مهمان وقتی است که برسم غصب داخل بر صاحب خانه نشود
و الا واجب نیست بر صاحب خانه زکوة او بلکه بر خودش واجبست و اگر مهمان
کسی فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة مهمان نداشته باشد هرچند
بقرض کردن و سئوال باشد واجب است بر مهمان که زکوة خود را بدهد
اگر غنی باشد چنانچه اگر تواند مهمان کند بقرض و سئوال آن را دادو بدهد
ساقط میشود از مهمان بلکه ندادن ظاهر سقوط وجوب است از آن و اگر
کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود پیش از غروب
آفتاب از روز آخر شهر رمضان هرچه بعد دیگری باشد واجب است بر آن
زکوة ایشان و اگر بعد از غروب باشد هرچند بعد دیگری و پیش از نماز
عید سنت است دادن زکوة از او و اگر بعد از گذشتن نماز عید است
ساقط است زکوة و هرکسی که زکوة فطر او بر دیگری واجب است زکوة
از ذمه او ساقط است هرچند غنی باشد ولکن احوط در مهمان غنی آنست
که خود نیز بدهد چنانکه گذشت و زنی که شوهر داشته باشد شوهر او فقیر باشد
و خرج زن با نفقت متوجه باشد احوط آنست که زن زکوة خود را بدهد
هرچند سقوط از هر دو قوی است مگر در صورتیکه شوهر بتواند زکوة او را
داد هرچند بقرض و سئوال باشد که براین تقدیر واجبست بر زن زکوة
خود را بدهد چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجب زکوة خود را بدهد
و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با منفق است و همچنین است حکم غیر زن
از انها که واجب النفقه مخصوص میباشند از قبیل پسر و پدر هرگاه خرج انها

با خود ایشان باشد یا ایمان غیر انکه باشد که نفقهٔ ایشان بر ان واجب است

واما غلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی احوط لزوم اخراج

است بر مولی هر چند در وجوب اشکال است واگر عیال دیگری باشد

بر او واجب است و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میان غایب بودن

از ایشان و حاضر بودن در نزد ایشان **باب دویم** در جنس زکوة

فطره و قدر ان و وقت بیرون کردن و مصرف آن و در ان دو فصل است

فصل اول جنس آن منحصر است در قوت غالب انسان از گندم و جو

و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و برنج و غیر ان و افضل بیرون کردن

زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتبه داشته‌اند

همین ترتیب و مراعات آن خوب است و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس

انفع باشد سنت است اختیار آن و اگر زکوة را از جنسی داد و بعد از ان

معلوم شد نقصان ان واجب است تمام کردن انرا از همان جنس و کفایت

میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر هر قدر

قوت غالب باشد زکوة دهند چه بهتر باشد و اولی انست که قیمت را از نقره

بدهند هر چند فرقی میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیست و معتبر در قیمت

وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بلد دادن زکوة است

نه بلدی که وطن اوست و جایز است از برای کسیکه باید از جمله فطره زکوة

بدهد هر یکی را از جنسی بدهد در قیمت رجوع بنرخ بازار است و قدر دیگر

باید داده شود از برای هر نفری یکصاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع

ششصد

ششصد و چهارده مثقال و دو ثلث مثقال صیرفی است و ان نیم من بوزن شاه

جدید الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع است **فصل دویم** واجب

میشود زکوة فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر رمضان و اولی جدا کردن

زکوة است در شب و احوط و افضل بیرون انداختن زکوة است بر پیش از

نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه

آخر وقت و آن آخر وقت زکوة است فطره است و اگر پس انداخت بدون

جدا نمودن احوط انست که بدهند بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت

باقی است ادا و اگر قضا باید داد قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تعیین مقدار

زکوة کرد نماید که جدا کند انرا از مال خود واجب است رسانیدن چه وقت

زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری

مانند فقیر باشد تا ضرر ندارد و جایز است جدا کردن زکوة را چه مستحق

یافت شود چه نشود و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اولی انست

که انرا در غیر مصرف فقرا صرف ننمایند و جایز نیست که بهر فقیری کمتر از

زکوة یکنفر بدهند مگر در صورتیکه جمع شوند فقرا و این قدر که بهر نفری یک

سر فطره نرسد که جایز است کمتر دادن و جایز است که بیکنفر این قدر بدهند

که غنی شود و اولی انست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد

و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل با بعد از ایشان بر غیر

ایشان مقدم بدارد و هر چه اندازه آنها با ولاد مومنین و شرط بودن عدالت

در غیر ایشان و هاشمی بودن کیرنده مگر انکه دهنده هاشمی باشد و

النفقه بودن و نقل نمودن از بلدی ببلد دیگر همچنانست که در زکوة مال

گذشت و لیکن در اینجا صرف کردن آنرا در بلد تاکید در ان بیشتر است

و اولی آنست که در عصر حاضر بودن امام علیه‌السلام نزد فقیه جامع شرایط فتوی

که مامون باشد ببرند هر چند اگر خود بارباب زکوة رساند مجزی است

مبحث سیم در خمس است و در ان دو بابست **باب اول**

در انچه خمس بان متعلق میگردد و در شرایط آن و در ان دو فصل است

فصل اول بدانکه چیزهائیکه خمس در ان واجبست هفت چیز است

اول مالی است که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید خواه عسکر

جمع نموده باشند یا نه از جمله منقولات باشد یا نه اینها در وقتی است که جنگ

باذن امام علیه‌السلام باشد و اگر چنین نباشد و در حال غیبت باشد یا از برای

مجرد غارت نیز مثل سابق است و اگر ممکن باشد اذن امام علیه‌السلام مثل حال

حضور امام و جنگ از برای دعوت باسلام ظاهر انست که مال بخصوص امام است

و همچنین در اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون

بیاورند واجبست بیرون کردن خمس ان و ثمره ان در حکم منافع مکاسب

دویم معادن است حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از گل سرخ

و گل سرشوی و سنگ آسیا و اهک و گچ هر چند اظهر عدم جریان حکم معدن

است بر آنها لکن از باب منافع مکاسب خمس بانها تعلق میگیرد **سیم**

مالی که در زمین کرده باشند بجهة ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد نه بجهة

مجرد محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد یا نه و خواه اثر اسلام بر ان باشد

یا نه

یا نه و چه در زمین موات باشد یا عامره و خواه در بلاد اهل اسلام لیکن

در اینصورت خالی نیست از اینکه یافت شده است در زمین موات

یا در خرابه که مالک ندارد یا در زمینی که مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر

لازم است خمس و باقی مال یابنده است چه اثر اسلام بر او باشد یا نباشد

واما در صورت اخیره پس اگر مالک غیر زمین غیر یابنده باشد پس اگر علم دارد

بانکه کسانیکه مالک این زمین بوده‌اند احدی از ایشان مالک ان نبوده

مالک میشود همه را خمس آنرا و یکخمس ادا و باب خمس است و اگر علم ندارد باید

صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین زمین پس اگر ادعاء

ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبهٔ بینه و اما ان چه متعدد باشند یکی

یا واحد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید اگر او ادعاء ملکیت

نماید حکم ان نیز حکم سابق است و همچنین است حکم در سایر مالکین **چهارم**

چیزهائی که از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید

و اما انچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است

و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم سایر چیزهائی است

که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس در ان واجب است

بدون اعتبار نصاب **پنجم** منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع

انواع اکتساب و زیادتی انچه تدارک نموده از برای سال از خود اگر

و غیر ان و زیادتی منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن

و هیمه و یوش کندن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن واجب‌الدین

حق عبادت و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و کن کندن و حمل کوهی
جمع نمودن و عملگی و قاصدی نمودن و حماله و عملگی کردن اما مثل
میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة و صدقه اینها و به
وجهی که بجنس یا بوصیت منتقل شود بشخص و عطاء و وقف و صیدی که
بامحو دیناید در خانه و بی زحمت بدست آید در هیچیک خمس نیست ولیکن
واجبست در عطا اینها و در عطا مالی که خمس از اداده باشد و همچنین در بعض
زیادتی قیمت بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در رجح ینا که حاصل شود
بدون قصد تکسب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بود
نه فروش اینها یا اصلا منفعت در اینها در نظر نداشت و بهم رسید یا مالی
بارث بکسی منتقل شد و بدون اطلاع او زیادتی بهم رسانید یا منفعتی
بران مترتب شد خمس واجب نیست و هر گاه جنسی از اجناس زکوتی را
بجنس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر اینها گذشت واجب میشود
بر او زکوة **ششم** زمین زراعتی است که ذمی آنرا از مسلمان بخرد
و اگر هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بان میگیرد و تسلط اخذ
قیمت از ذمی نیست و نه اجبار او بر منفعت دادن و فرق در اینمعنی در سایر
اقسام خمس نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع
نماید خصوصا هر گاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت
از نقدین و مثل آن یا بعض از اینها بود **هفتم** مالی حلالی است که مخلوط
بمالی حرامی شده باشد **فصل دیگر** شرط است در قسم اول اینکه الغصبی

نباشد

نباشد از مسلمانی یا از معاهدی و در دویم بیرون کردن آنچه خرج شده
باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و گداختن و امثال اینها
و اگر جنسی از معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب بان نداشت و قیمت
آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست و در سیم بیرون نمودن آنچه خرج
کرده باشد در بیرون آوردن آن و رسیدن بقدر نصاب و آن نصاب
معتبر است در نقدین و در غیر نقدین معتبر است در اعتبار نصاب
هر یک از نقدین و هر چه بعد از نصاب باشد در ان واجب است خمس و در
چهارم نیز نصاب و وضع مؤنه شرط است و نصاب آن سه ربع مثقال
صیرفی است و فرو رفتن در آب هر چند بدون آن نیز خمس تعلق میگیرد لیکن
آن داخل در منافع مکاسب است و در پنجم آنکه از خرج سال خود و
عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج معتبر است میانه روی بحسب
حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود
زیادتی وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود در اخراجات
سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن
و رخت خواب آنچه حاجت باو شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه
لایق بحال شخص باشد و در آخر سال نباید خمس اینها و امثال اینها داد
و از جمله اخراجات است صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و
ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج مستحب در اینها میانه روی و
لیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر و از جمله است آنچه ظالم

میگیرد بقهر و غلبه و خسران تجارت و زراعت در امسال و خصوصا خسران دولت
تجارت و زراعت و احوط اقتصار بر اخیر است و از جمله مؤنه است تمام نمودن
سرمایه برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد ولیکن احوط اخراج خمس
انست و همچنین از مؤنه است آنچه بر او لازم شود بنذر و شبه آن و کفارات
و اخراج حج واجب اگر در امسال بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود آنچه در
سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و اگر در امسال معذور شود
از رفتن محسوب نمیشود و چنانچه اگر تاخیر نماید بعصیان بر او محسوب است
و دین و خسران در امسال از مؤنه است و همچنین از سال سابق اگر قدرت
بر اداء آن حاصل نشد مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود بر
دادن و تاخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که بر این
تقدیر از مؤنه محسوب نیست و مثل انست حکم حجی که سابق بر این سال بر
ذمه تعلق گرفته باشد و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعد
وجهی که باید صرف اخراجات شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او
تواند بگذرد از غیر منافع مکاسب و مزارع مثل مال ارثی و نحو آن
باید اخراجات را وضع نماید از غیر منافع و معتبر در سال در اینجا سال
قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه
معتبر در ابتداء سال شروع در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب
خمس این قسم نصاب و نه انقضاء سال لیکن جایز است تاخیر تا آخر سال
بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در اینها فوریست و تاخیر تا آخر

سال جایز نیست و در هفتم معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک آن
و اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید رد شود بمالک و اگر مالک را
نداند و مقدار را تواند بداند بعد از یاس از مالک باید تصدق نماید از برای
مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و صرف سادات بدهد یا بعوام و حاجت
باذن مجتهد یا بدادن باو نیست لیکن احتیاط خوب است و اگر بداند مالک را
و نداند مقدار را واجب است دادن زاید و بر این تقدیر لازم می آید
صلح اجباری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از
حق خود نگذرد **باب دویم** در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرایط
ارباب خمس و نحو آن است و در آن دو فصل است **فصل اول** در قسمت
خمس بدان شش قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام م و آن در این عصر
متعلق بحضرت صاحب الامر است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن
سبیل است **فصل دویم** شرط است در صحت خمس نیت بنحوی که در زکوة
گذشت از مالک یا وکیل یا وصی و مکرر آنچه ذمی میدهد از زمینی
که از مسلم خریده است و باقی احکام نیت بنحویست که در زکوة گذشت
و لازم است تعیین اگر متعدد باشد در ذمه او خمس از سهم امام و غیر
امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود
و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن
و شرط است در اصناف غیر از امام اینکه اثنی عشری باشند و اما عدالت
شرط نیست و همچنین شرط است که از اولاد هاشم که جد پیغمبر است باشند

هرچند از اولاد علی بن ابیطالب ع نباشد وکفایت میکند از اولاد
هاشم بودن واین معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر ونیز از اخت
زنا ولد شبهه را خمس میتوان داد وشرط است در یتیم فقر ودر ابن سبیل
در بلدی که خمس میگیرند در غیر آن بلد هم چنانکه در زکوة گذشت
وقسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لکن احوط است وجایز نیست
زیاده از مؤنه سال بفقرای سادات وایتام ایشان دادن چنانچه جایز
نیست بابن السبیل از ایشان زاید از حاجت دادن ومعتبر در سال فقر از وقت
دادن خمس است وفرقی نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام ع وحال
غیبت ونیز در میان سهم امام وغیر امام وجایز است رسانیدن مالک سهم
امام ع را بارباب آن واما سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است ومصرف آن
تتمه احتیاجات سادات است واگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل
ونه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد وجایز است که خود با عدول مؤمنین
از بابت مذکوره بسادات بدهند خاتمه در بیان صدقات سایر
صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بنذر
یا عهد یا یمین یا کفاره بر کسی واجب شود وحکم اینها بعد از این مذکور
میشود ولکن سنت مؤکدات تصدق کردن بقدر طاقت وکفایت حال
شخص در هر چیز داری بشرط بلوغ وعقل وجواز تصرف در مال ونیت قربت
وایجاب وقبول هرچند فعلی باشد وقبض باذن مالک وشرط نیست در
گیرنده تصدق مستحب فقر وجایز نیست پس گرفتن تصدق وافضل دادن

مخفی

مخفی دادن است مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم بترک مواسات
یا آنکه قصد او اظهار ومتابعت نمودن مردم باشد او را واما در تصدق واجب
افضل مخفی نداشتن است وسنت است ابتدا بچیز دادن پیش از سؤال
ومخفی شدن از فقیر بحجابی یا بظلمتی وسنت است بسیار تصدق نمودن
در وقت حاجت ودر ماه رمضان وبر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان
وبنی هاشم خصوصاً علویین از ایشان وسنت است تصدق نمودن
در اول روز واول شب ودر روز جمعه ودر ماه رمضان وبدست خود
دادن خصوصاً از برای مریض وامر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را
که دعا کند از برای او وسنت است بذل نمودن چیزی اگر نزد او محبوب
باشد واختیار نمودن از برای تصدق کردن برگزیده اموال را
ومساعدت نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر وسنت است تقبیل نمودن
دهنده دست خود را بعد از تصدق کردن وتقبیل نمودن چیزی اگر
تصدق نمود وبعد از دادن بفقیر ومکروه است اظهار احتیاج وفقر و
مؤکد است کراهت در سؤال نمودن در مجالس ومکروه است رد نمودن
سائل وجایز است تصدق نمودن بلکه باهل ذمه بلکه راجح است خصوصاً
هرگاه خویش شخص باشد ومخالف است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام
وجایز نیست زکوة گرفتن بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوتی که
از بنی هاشم باشد وحرام نیست بر ایشان صدقات واجبه غیر زکوة از
مندوبات وکفارات ونحو اینها هرچند احوط گرفتن است بلکه ندادن است

هرچند اقوی جواز است واما صدقه مندوبه جایز است گرفتن ودادن آن بایشان
بی اشکال مقصد سیم در صوم وآن امساک از امور یست که میاید
ومنقسم میشود بواجب ومندوب ومکروه وحرام واز برای هر یک اقسام چند
میباشد که خواهد آمد ومطالب متعلقه بآن در ضمن چند بحث ذکر میشود
مبحث اول در بیان شرایط ولواحق آن ودر آن دو فصل است
فصل اول در شرایط وجوب وصحت شرط است ودر وجوب روزه
چند چیز اول ودوم بلوغ وعقل سیم مسافر نبودن بسفری که نماز
در آن قصر باشد چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه بترسد
شخص بسبب آنها بر نفس محترمی یا عرض محترمی یا از تلف چیزی که حفظ آن
واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتوان متحمل آن شد عادة ومثل
اینها پنجم سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد ششم
خالی بودن از حیض ونفاس وشرط است در صحت روزه نیز چند چیز
اول اینها شرط است در وجوب مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر
چه پسر روزه صحیح است وواجب نیست دویم وسیم ایمان واسلام
چهارم آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه مثل عید فطر و
اضحی نباشد روزهاییکه گنجایش یکماه ویک روز نداشته باشد نباشد
در جاییکه دو ماه متتابع واجب باشد وهمچنین غیر رمضان که روزه غیر آن
مانع میشود در آن پس اگر روزه غیر ماه رمضان در ماه رمضان قصد
نماید نه از آن محسوب است ونه از ماه رمضان پنجم آنکه کسیکه

روزه

روزه سنت میخواهد بگیرد قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره
آن میخواهد در ذمه او نباشد اگر قضا از غیر نباشد واگر استیجار باشد
بلکه مطلق تحمل ضرر نداده ششم اذن از برای زن وغلام وکنیز
در روزه مستحب واما در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت
ضرر نداده ومراعات احتیاط خوب است در آن وشرط است در صحت
روزه مستحب از فرزند عدم نهی پدر مادر خصوصاً با تألم ایشان
هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد عمل نماید ودر جزء
آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان
بلکه هرگاه عملی باشد ضروری نیست در آن تقلید پس اگر بمحل اتکا رجوع کند
واخذ مسائل روزه نکند وترک در روزه را نداند یا اخذ نماید
از کسیکه نباید اعتماد باو نماید مجرد امساک بنحو مذکور کفایت نکند
امتثال روزه نمیکند وهم چنین است حکم در غیر روزه از سایر
عبادات بلی اگر غافل محض باشد ودر واقع از آنچه بایست امساک
نمود امساک نموده باشد وجوب قضا بر او معلوم نیست لیکن در روزه
سنت بلکه مطلق سنن چه روزه وچه نماز وچه دعا وچه غیر اینها
همینکه بداند که حرام نیست ومطلع شود بر فتوای باستحباب از یکی از
علماء شیعه یا حدیثی در استحباب آن برسد یا قول بوجوب باشد یا
اطلاع بعدم وجوب آن از مجتهد کفایت در رجحان فعل آن میکند
واز آن باب است آنچه در کتب شیعه باشد از سنن اما شرایط مذکوره

واحتیاج بتقلید در خصوص ایها نیست **مشتم** نیت قربت پس واجب نمی شود
روزه وصحیح است بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ وصحیح است
روزه از مستحاضه اگر اخیر هست برا از غسلهای روز وشب بجهة نماز بعمل
بیاورد واحوط است که ترک نکند اخیر برا وهست از وضو گرفتن وتغییر
دادن جنبه وغیر آن هرچند صحت روزه توقف بر غسل ندارد واما اخیر
موقوف است صحت روزه بر آن از غسل ظاهر است که غسلهای روزهات
وهمچنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد واگر پیش از فجر غسل کند
کافیست در صحت روزه واما غسل شب آینده دخل در صحت روزه گذشته
ندارد هرچند احوط مراعات آنست نیز وهمچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد
نماز ظهر وعصر خون برسد شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل
کردن پس ترک غسل در صورت دویم مبطل روزه نیست هرچند تا شب
ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است
وشرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر وفرق نیست در شرط
بودن غسل در میان کثیره ومتوسطه واما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست
واز مریض صحیح نیست روزه اگر متضرر شود ومعتبر است در ضرر رسانیدن
علم یا ظن بلکه احتمال مساوی کفایت میکند واحتیاط احسن است وکافیست
در حصول ظن امارات یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن باشد قول آن هرچند کافر
باشد واز مسافر صحیح نیست روزه واجب مگر سه روز بدل هدی و
هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از

غروب آفتاب عمدا وروزه که نذر کرده باشد که گرفتن آن را در حضر وسفر هر دو
یا سفر تنها که صحیح است واما در روزه مندوب قول بکراهت مگر در سه
روز در مدینه از برای حاجت خالی از قوت نیست لکن احوط ترک است
واگر روزه بگیرد مسافر جاهل از مسئله مجزی نخواهد بود از ایشان و
واجب است بر ایشان قضا مگر مسافری که جاهل بحکم باشد پس مجزی است
روزه آن بخلاف ناسی واگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثنای روز عبد
واجب است افطار نمودن وجاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم لکن جاهل
باشد بودن چیزی را سفر **فصل دویم** باید افطار کند حایض ونفسا
هرگاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز هرچند قلیلی پیش از غروب
باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر وواجب نیست بر طفل در روزی که
بالغ شود وکافر مسلم شود در اثنای روز تمام کردن روزه لیکن مستحب است
بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد وبالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط
در آن عدم ترک است وبر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود وافطار ننموده
باشد وهمچنین است حال دیوانه وبیهوش اگر زایل شود دیوانگی وبیهوشی
از ایشان در اثنای روز واما مریض ومسافر پس اگر برطرف شود مرض و
حاضر شود مسافر پیش از ظهر وافطار ننموده باشند پس از آن واجب نیست
بر ایشان روزه وصحیح است واگر افطار نکرده باشند واجب است بر
ایشان تمام نمودن روزه واگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس
مریض افطار کند چه پیش از زوال چه بعد از زوال واما مسافر پس اگر خارج

شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه
واگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را لیکن احوط آنست که سفر
ننماید پیش از ظهر بلکه در صورتیکه نیت سفر را در شب نموده باشد وهرگاه نیت
نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را وقضا کند ومرد پیر وزن پیر هرگاه
عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان روزه چه متعسر افطار
نمایند وهمچنین است حکم کسیکه صاحب درد دیست که سیراب نمیشود ونتواند
ترک آب خوردن نماید در تمام روز ولیکن واجب است بر هر یک از ایشان در
صورت شقت بودن روزه بر ایشان تصدق نمودن از هر روزی بمدی
از طعام وشرط است علاوه بر این در اخیر یاس از بره از مرض وواجب نیست
قضا بر مرد پیر وزن پیر مطلقا چه بر ایشان آسان شود روزه گرفتن بعد یا نه
لیکن در صورت اول احوط قضا کردن است واما صاحب ناخوشی عطش پس
اگر بره از مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان ورمضان آینده
واجب است بر او قضا وواجب نیست اگر بره حاصل نشود وجایز است بر آن
که آب سیر بخورد وهمچنین واجب است افطار نماید وترک روزه کند زن
حامله که وضع حمل او نزدیک باشد هرگاه بترسد بر خود یا بر فرزند در شکم
یا بر هر دو چه از تشنگی باشد چه از گرسنگی وهمچنین زنیکه شیر میدهد طفل را
وکم باشد شیر او وبترسد بر ضرر طفل بسبب روزه گرفتن وفرقی نیست در
میان آنکه بترسد بر تشنگی یا گرسنگی طفل یا مرد هر یک وتصدق نماید زن
در عوض هر روزی بمدی از طعام وقضا کند بعد از زوال عذر وفرقی نیست

در مرضعه میان مادر ومستاجره ومتبرعه در تعلق مدعی در طفل میان ولد
نسبی ورضاعی وحلال زاده وحرام زاده وهرگاه ممکن باشد بدلی از برای
مرضعه یا دفع ضرر از طفل روزه را میتوانند افطار نماید ولازم است که تصدق
از مال مرضعه باشد واگر حاجت مذکوره که باعث افطار نمایند روزه را
بگیرند روزه ایشان باطل است ومسقط قضا نیست در جاییکه قضا داشته
باشد **باب دویم** در بیان حقیقت روزه ودیگران چند فصل است **فصل اول**
در زمان روزه اول وقت آن طلوع فجر دویم است که باید ترک نماید از آن
وقت امور را که خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند از پیش از صبح هرگاه
زمان وسعت ندارد از برای آن وغسل نمودن از جنابت ودر حکم جماع
استمنا واخر وقت آن بنا بر اقوی واحوط برطرف شدن حمره مشرقیه است
واز سمت راس گذشتن آن **فصل دویم** در نیت روزه بدانکه کفایت
میکند در آن قصد نمودن روزه قربة الی الله وتعیین آن هرگاه معین
نباشد واما قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اداء وقضا نیست و
ترک آن مبطل روزه است چه بر وجه عمد باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک
اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه میاید پس کفایت
میکند در نیت ماه رمضان اینکه امساک میکنم از امور دیگر میاید قربة الی الله
بدون قصد وجوب وتعیین اگر بداند که ماه رمضان است واگر نداند وروزه
بگیرد به نیت غیر ماه رمضان وبعد معلوم شود که از ماه رمضان بود کفایت
میکند ومسقط قضا خواهد بود ومثل رمضان است در اینحکم ودر عدم حاجت

بتعیین بالعلم بنذر معین وعهد معین واستیجار واما کفارات ونذر مطلق
وروزه مندوب محتاج است بتعیین ووقت نیت در شب است هرچند
در جزو آخر آن باشد وکفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق
داعی بر امساک مخصوص با او باشد وقصد منافی آن نداشته باشد پس لازم
نیست سعی نمودن در تحصیل اول فجر ونه مقارن فجر اخطار نمودن صورت
روزه را در ذهن واگر ترک نماید عمدا نیت را تا داخل صبح شود روزه او
صحیح نیست وقضا بر او واجب است نه کفاره وهمچنین باطل است روزه هرگاه
در شب نیت کند که فردا افطار میکنم وهرگاه بعد از نیت روزه منافی
آن را بعمل بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود وتجدید نیت ضرور نیست هرچند
آن فعل جماع باشد اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان
ونذر معین در حال اختیار واما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که امروز
روز اول ماه رمضان است یا آن روزه روزیست که نذر معین نموده است
یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقیست تا بظهر وواجبست
بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه امروز یا بخاطرش آید بعد از فراموش
نمودن آنکه فورا نیت کند واگر نه روزه او باطل است واما غیر روزه معین
واجب از قضای روزه ماه رمضان ونذر مطلق وامثال آن تا روزه واجب
پس جایز است تجدید نیت در آن تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد
وروزه او صحیح است وبظهر شدن فوت میشود ووقت آن در مندوب
پس جایز است نیت نمودن پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی

از روز نمانده باشد وکفایت میکند نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه
چه یکروز وچه بیشتر وجایز است در اول شهر رمضان نیت روزه گرفتن
تمام ماه را نماید واکتفا بآن نماید یا در هر شب نیت علاحده نماید هرچند
احوط اکتفا نکردن باول است ومنعقد نمیشود در ماه رمضان روزه
غیر ماه رمضان نه در حضر ونه در سفر ونه واجب باصل شرع ونه بنذر
وشبه آن ونه مندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل
یوم الشک یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر
واقع شود در نذر معین غیر آن بجهل یا سهو اسقاط مینماید آن را وکفایت
میکند از آن جهة نیت شد است ودر حکم آنست عهد ویمین وسنت است
روزه روز سی ام شعبان هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان
است یا از رمضان واگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد
نمیشود وهمچنین هرگاه تردید نماید میان روزه رمضان وشعبان واگر
در یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن با عدم نیت روزه
رمضان پس اگر پیش از زوال باشد ومفطری بعمل نیاورده باشد تجدید
نیت کند وآن مجزیست از روزه ماه رمضان واگر بعد از ظهر معلوم
شود واجبست امساک کردن وقضا گرفتن عوض آن واگر نیت روزه را
نماید وغافل شود از آن در روز یا بخوابد در روز یا فراموش نماید روزه
در روز بر او چیزی نیست وروزه او صحیح است وهمچنین است هرگاه نیت
مفطری نموده باشد در ثانی حال در یکی از صور مذکوره وافطار نکرده

باشد بخلاف آنکه اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد یا بجزئی
از آن نماید روزه او باطل است واگر طفل بحد بلوغ برسد پیش از ظهر تجدید
نماید روزه را وروزه از او مجزیست بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بحد بلوغ
برسد مجزی نیست از روزه واجب ونه واجبست بر او قضا فصل سیم
در بیان آنچه باید انسان امساک نماید چه پیش از زمان روزه مثل بقاء بر جنابت
در شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیر بقاء بر جنابت از آنچه
می آید از محرمات که اگر بعمل آورند روزه باطل نمیشود وآن ده چیز است
اول ودویم خوردن وآشامیدن که هر یک مفسد روزه وموجب
قضا وکفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان وآب وچه غیر معتاد
مثل خاک وسنگریزه وفشرده درخت چه خوردن واشامیدن آنها
متعارف باشد وچه غیر متعارف هرچند ماکول ومشروب متعارف باشد
مثل فرو بردن غذا که در بن دندانها میماند که آن مبطل است نیز واگر
سهوا فرو برد باطل نمیشود هرچند مقصر باشد در خلال کردن ولیکن احوط
خلال کردن است چنانچه احوط قضا نمودن است هرگاه خلال نکرده
باشد ومبطل نیست فرو بردن آب دهن هرچند طعم بهم رساند از مثل
قندان وسطکی بشرط آنکه جزئی از اجزاء آنها در آب دهن یافت
نشود وفرقی نیست در حکم آب دهن میان آنکه فرو برد بطریق عادت
یا جمع نماید در دهن وفرو برد لیکن در دویم ترک اولی است وهمچنین
در فرو بردن نخامه ونخاعه هرچند منظر بودن آنها خلاف ظاهر است

واگر بیرون آورد آب دهن یا نخامه را وفرو برد مبطل است و
همچنین است آب دهن غیر ومفطر نیست مکیدن انگشت بجهة رفع تشنگی و
غیر آن وهمچنین جاییدن طعام بجهة طفل ودانه ورنان در حلق مرغ وکبوتر
ودهان نمودن ودر میان دهان وچشیدن نمک آش وامثال آن یا آنکه
عمدا چیزی فرو نبرد واحوط واولی ترک این امور است بدون ضرورت
وحاجت واگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع باطل نمیشود
روزه هرچند بجهة غرض صحیحی نبوده باشد ولکن احوط ترک آنها است و
جایز است مضمضه کردن از برای روزه دار هرچند بجهة غیر وضو باشد
بلکه هرچند بجهة خنک شدن باشد ولکن افضل ترک آنست در غیر وضو
ومکروه است که مبالغه وتکرار کند ومستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه
آب دهن را بیندازد وهرگاه که مضمضه کند وآب بحلق او فرو رود پس
اگر عمدا فرو برد روزه او باطل است وموجب قضا وکفاره است واگر
عمدا نباشد پس اگر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی لازم نیست
وهمچنین است اگر بجهة مداوا یا ازاله نجاست بکند یا آنکه بعد از چیز
خوردن باشد واما اگر در وضوی نافله باشد لازم است قضا آن و
همچنین است اگر مضمضه را بعنوان عبث ولغو یا از برای خنک شدن کرده
وآب بحلق او فرو رفت واما استنشاق پس اگر بسبب آن داخل شود آب
در حلق بر او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن ثابت نیست وجایز است
مسواک کردن حتی بچوب تر بلکه سنت است مطلقا ولکن اگر مسواک نمود مسواک را

تا بجوف بنا و رود تا دا بیکه سوال میکند و اگر بیرون آورد آب آنرا فرو برد و جایز است دوا داخل در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن بنحوی که بجوف برسد یا امر نماید احدی را که چیزی باو بزند مثل نیزه که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بنحوی که وارد بحلق و داخل در جوف شود **سیم** جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است بشرط چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول هرچند مفعول مرد باشد چه انزال بشود و چه نشود و همچنین دگر فرج حیوانات و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست **چهارم** کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است ولکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و نسبت او را بدهد بیکی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضا و کفاره و احوط الحاق نمودن فاطمه زهرا است با سایر معصومین هرچند اظهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هرچند بر سایر انبیا و اوصیا ایشان باشد **پنجم** ارتماس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرو بردن سر در آب بلکه بفرو بردن سر را در آب هرچند بدن یا موی سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر بسته باشد یا نباشد و نیز در میان روزه

واجب

واجب و مستحب در افساد و نیز در میان آنکه بدفعه فرو برند سر را در آب که یا نه مگر آنکه هر جزئی را در وقتی زیر آب کند که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که بر این تقدیر نیز حرام است و نیز مفطر نیست اگر که در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل است اینها همه بر تقدیر عمد بودن ارتماس است و اما اگر سهواً ارتماس نماید باعث فساد روزه نمیشود و اگر بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبادرت نماید به بیرون آوردن سر از آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهواً در آب غسل صحیح است روزه آن و باطل است غسل آن **ششم** رسیدن غبار بحلق و حد آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضا و کفارات چه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام مثل خاک هرگاه خود برساند آنرا بحلق یا باعث شود مثل باکراه موجب رسیدن باشد مثل آنکه بپاشید در موضعی که غبار باشد و حفظ نماید از خود بخلاف آنکه هرگاه حفظ نماید از خود بنحوی که باید و بعد از آن ظاهر شود که غبار در حلق او داخل شده است ضرری ندارد و معتبر نیست در آن غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن آن و جمعی الحاق نموده‌اند بغبار دود و بخار را اگر غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه خالی از قوت نیست **هفتم** قی کردن و آن موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی‌اختیار قی نماید بر او چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت باشد عقاب ندارد و لکن مفسد روزه است و مدار در قی بر صدق عرفی است پس نیست از این باب بیرون آمدن

و کرم و نخو انها و همچنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و برگردد مفطر نیست و اگر از فضای دهن بیاید باید آنرا بریزد و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجب است **هشتم** استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود بغیر جماع و واجب میشود بآن قضا و کفاره و همچنین است عملی که سبب انزال بشود بعادت هرچند قصد انزال بآن نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و بعد منی بیرون نیاید آن مفسد روزه نمیباشد لیکن آن فعل حرام است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد انزال باشد یا آنکه عادت او خروج منی باشد موجب قضا و کفاره میباشد چه بحلال باشد چه بحرام و الا نه موجب قضاست و نه کفاره و همچنین است حال گوش دادن بصدای زن و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن هرگاه باعث خروج منی شود **نهم** احتقان بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و بجامد مکروه است لیکن احوط ترک آنست **دهم** بقای بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضای آن ثابت است نزد در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب و مثل بقای بر جنابت است بقای بر حیض و نفاس و استحاضه لیکن ظاهر ثبوت قضا است در اینها نه کفاره و مخصوص است حکم اینها بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضای شهر رمضان هرچند احوط عدم بقاء بر احداث مذکوره است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل مس میت

واجب

واجب نیست و مثل بقای بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابیکه پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل باشد و اگر عازم باشد و بخواب برود تا صبح کفاره بر او واجب نیست ولیکن قضا بر او لازم است و این خواب و خواب سابق بر آن هیچیک حرام نیست ولکن احوط ترک خواب دویم است و اگر دفعه سیم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است هرچند عازم بر غسل باشد و مثل نومه ثالثه است نومه اولی اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا صبح یا تردد باشد در غسل نمودن و غسل نمودن و اما اگر غافل شود از جنابت یا از غسل پیش از صبح یا از آنکه شب روزه است کفاره بلکه قضا بر آن واجب نیست و اگر ممکن نشود بر یکی از جنب و غیر آن غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقاء بر این تیمم و نخوابیدن تا صبح است هرچند در بعضی از اشکال است باقی باشد در مقام چند بحث **بحث اول** آنکه آنچه مذکور شد که مبطل روزه است در وقتی است که بعمل آورد آنها از روی عمد و اختیار پس هرگاه نسیاناً فعل مفطری بعمل آورد روزه او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است ولکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل میکند روزه را و آنرا بعمل آورد در فساد آن نحو دو جانب هست و همچنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد و اراده فعل مفطر از او واقع شود مثل آنکه پشه پرواز نماید و در حلق او داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او و در محلی که احتراز از آن ممکن نباشد و همچنین هرگاه بفشرند در حلق او چیزی یا آنکه بزنند او را که بی‌اختیار

و مقصد شود و بخورد و اگر از اثر نشاند بر ضرر بنفس یا عیال یا مال یا برادران دینی از مؤمنین که لایق تحمل آن نباشند تحمل آن و قراین شهادة بدهند که اگر افطار نکند چنانچه خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است و قضا بر او واجب است و مثل این است تقیه از مخالفین و اگر شک داشته باشد در اینکه چیزی مبطل روزه است یا نه مثل آنکه مجتهد است و ممکن نشود او را تحصیل حکم آن یا مقلد است و دستش از مجتهد کوتاه شد جایز نیست از برای او هر چند در لزوم قضا اشکال است چنانچه عدم وجوب کفاره ظاهر است و اما جاهل پس اگر مقصر است روزه او باطل است و قضا بر او واجب است نه کفاره و اگر غیر مقصر است بر او کفاره و قضا نیست **مبحث دویم** در بیان مفطراتی که حرام نیست ارتکاب آنها و لکن موجب قضا می شود و آنها چند چیز است از آنجمله افطار کردن پیش از تفحص از صبح با قدرت بر آن که جایز است تا یقین بطلوع صبح ندارد لیکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او لازم است نه کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر آن قضا و نه کفاره و مخصوص است حکم صحت بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان و واجب معین و غیر از آن جمله است اعتماد نمودن بر قول کسیکه خبر بدهد که شب است و بآن مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده و اگر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند بر آن قضا لازم نیست و از آن

جهات

جمله است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا نه کفاره **مبحث سیم** حرام است روزه واجب معین بالذات را افطار کردن بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد و چه غیر آن و قضا چه از خود باشد چه از غیر و از غیر چه بوجه تبرع باشد و چه بوجه ولایت و چه بوجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضاء شهر رمضان و در آن حرام است اگر مضیق باشد وقت قضاء معین است اتمام آن و لازم نمیشود کفاره آن اگر باطل کند قبل از زوال و مکرر نمیشود کفاره بتکرر موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در اول ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر مرد زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند واجب است دو کفاره بر زوج و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد واجب است بر هر یک یک کفاره **بحث چهارم** در علامات دخول ماه رمضان و آن چند چیز است **اول** دیدن هلال بر هر که دید ماه را واجب میشود بر آن روزه هر گاه یقین داشته باشد بدیدن هر چند دیگری ندیده باشد **دویم** گذشتن سی روز از هلال ماه شعبان که در این صورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان دیده نشود و همچنین هلال شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال ماه رمضان

سیم شهادة عدلین هر گاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند بدیدن و موقوف نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادة ایشان هر چند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهة عدم معرفت بحال ایشان یا بسبب اشتباه در امر ایشان **چهارم** شیاع باینکه جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود بآن هلال بحصول علم بلکه با حصول ظن متاخم بعلم **پنجم** آنکه شرط است در وجوب قضا بلوغ و عقل و اسلام و ایمان پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش و کافر مگر آنکه ادراک نمایند اول صبح صادق را با شرایط و اما حایض و نفسا پس واجب است بر هر یک قضا و همچنین بر کسیکه ترک نموده باشد روزه را بعلت از وجوب بر او و عدم قیام غیر در روزه مقام آن و کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند روز یا کل ماه که واجب است بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب شب روزه است واجب نیست بر آن قضا و همچنین واجب است قضا بر مرتد چه ملی باشد چه فطری و واجب نیست بر سنی و نه بر سایر فرق اسلام که محکوم بکفر ند مثل خوارج و غلات مگر آنکه فوت شده باشد از ایشان یا اخلالی رسانیده باشند بآن بنا بر مذهب خود هر چند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد و وجوب قضای فوری نیست و مستحب است تتابع در آن و ترتیب در آن واجب نیست چه از یک سال باشد یا بیشتر لیکن سنت است و روزه مستحب صحیح نیست از کسیکه در ذمه او روزه واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر واجب که جایز است با تمام رسید تنبیه

این رساله شریفه که در بیان احکام طهارت و صلوة و زکوة و خمس و صوم است از تصانیف جناب قدسی مآب وحید الاعصار و شهیر الامصار علامی فهامی المجتهد العصر و الزمان و الجامع بین المعقول و المنقول الاستاد فی الکل جناب حاجی محمد ابراهیم دام ظله العالی

حسب الفرموده عالیجناب قدسی مآب خداوندگار سیادت و نجابت پناهی حاجی ... جعفر ... عالیجناب سیادت و نجابت پناهی حاجی ... الشریف و المعتمد ... حاجی میر محمد علی تاجر کاشانی طول الله عمره کتبه المحتاج الفقیر الحاج الی رحمة ربه ... حاجی غلامعلی تبریزی علیجهد الملقب باقاجان تحریر فی دوازدهم شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۲۵۳

هذه الرسالة [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم اجعلنا لانعمك من الشاكرين ولآلائك من الذاكرين
وصل على خير خلقك محمد واله الطاهرين وبعد يقول الغريق في
بحر المعاصي الكلباسي محمد جعفر بن محمد صفي العابدي هذه رسالة
عزيزة موسومة بالوجيزة مشتملة لامهات مسائل الصلوة قد استخرجتها
من الكتاب الموسوم بتحفة الابرار من تاليفات من تاليفات مولى
الاعظم ومقتدى الافخم ومطاع العرب والعجم المشتهر اسمه في جميع
اقطار العالم سيما لعلك النجابة والفخامة والجلالة والنبالة
وبدر السماء العلم والفضيلة والاجتهاد والفقاهة الذي بلغ من
حيث الحسب والنسب على حد كان ذكر اسمه عن سوء الادب حاشاها
ذخيرة لمعاد المؤمنين ورجاء النجاة من الجراحين فيه نفع صدق مال ولا
بنين وفقني الله تعالى لتدريج سائر المسائل المؤلفة عنه مد الله
ظلاله على رؤس العالمين فاعلم اولا اينكه نماز منقسم ميشود

بواجب و مستحب اول منقسم ميشود بشش قسم اول يوميه دوم
جمعه سيم عيدين چهارم ايات پنجم طواف ششم
انكه بنذر و عهد و نحو هما لازم ميشود اول يوميه بر پنج
مطلب است اول در اوقات انها و در ان سه مطلب است مطلب اول
بدانكه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و مقدار چهار ركعت
كه اغلب ناس در اقوال و افعال با اقتصار باقل واجب بعمل ورند
در حق حاضر و مقدار دو ركعت بطريق مذكور در حق مسافر مختص
بظهر است و قبل از غروب افتاب بهمين مقدار مختص بعصر است
و ما بين اين دو حد مشترك بين الصلوتين است و اول وقت نماز
مغرب ميل نمودن حمره مشرقيه است از سمت راس بجانب مغرب
چنانچه اخر وقت ان نصف شب است و مقدار كفايت هر يك
بعنيكه مذكور شد مختص باوست و بين الحدين مشترك بين الصلوتين
است و اول وقت نماز صبح ظهور سفيده است فوق الافق متصل
بان در جانب مشرق كه منتشر است در جانب عرض و اخر ان طلوع
شمس است مطلب دوم انكه هر گاه حيض يا نفاس يا جنون يا اغما
بهم رسد بعد از دخول وقت نماز اگر تا زمان عروض نماز را بعمل
نياورده است و از اول وقت منقضى شده است مقدار يكه كفايت
نماز با شرايط مفقوده نمايد قضاى ان نماز لازم است و الا فلا و
هر گاه اين عذرها رفع شد و از اخر وقت درك نمود مقدار بر اكه

کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید آن نماز واجبست و همچنین
هرگاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقدار یک رکعت
وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر اینست که نماز ادا بوده باشد
پس به نیت ادا میتواند نمود بلکه ظاهر اینست که اگر زمان کفایت
غسل و یک رکعت را ننماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز
واجب بوده باشد و ظاهر اینست که وسعت زمان بجهت رفع حدث
معتبر بوده باشد و در جمیع صور مذکوره هرگاه اخلال بنماز در
همان وقت نماید آثم است و قضای آن واجبست و از آنچه مذکور شد
معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک نماید مقدار اگر کفایت
پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر او مخصوص لازم خواهد بود
و همچنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را
نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود مطلب سیم آنکه لازم است
قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان
علم و در صورت عدم امکان علم اکتفا بظن بدخول وقت جایز است
مگر آنکه کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت که در اینوقت نماز
باطل است با آنکه در اثنای نماز نماز را اعتقاد او قبل از دخول وقت
مشخص شود اما بحدیکه اگر نماز را تمام نماید در بین نماز وقت داخل
میشود و بعض اجزاء نماز بعد از دخول وقت میشود پس قطع نماز در
اینوقت که مشخص شد که هنوز وقت داخل نشده معینست بدانکه هرگاه

لی

کسی مشغول بنماز عصر یا عشا شد باعتقاد اینکه ظهر یا مغرب را بجا آورده
و بعد از آن خلاف آن بر او ظاهر شد پس ظهور خلاف یا در اثنای
نماز است یا بعد از فراغ اگر در اثنا است پس اگر شروع بنماز
و ظهور خلاف هر دو در وقت مختص بنماز سابق بوده یا هر دو در
وقت مشترک بوده یا شروع در وقت مختص بنماز سابق و ظهور خلاف
در وقت مشترک بوده لازم است که عدول بنماز سابق نماید و اگر
هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده عدول جایز نیست و همچنین
ظاهر اینست که اگر شروع در وقت مشترک و ظهور خلاف در وقت
مختص بوده عدول نمیتواند نمود و اگر ظهور خلاف بعد از فراغ
از نماز است پس اگر زمان فراغ از نماز لاحق و زمان شروع هر دو
مختص بنماز سابق بوده یا زمان شروع مختص بنماز سابق و زمان فراغ
مشترک بوده ظاهر اینست که این نماز باطل است و اگر هر دو
زمان مشترک است ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح است پس اتیان
مینماید بنماز سابق تنها و اگر زمان شروع مشترک و زمان
فراغ مختص بنماز لاحق بوده یا هر دو زمان مختص بلاحق بوده باشد
در این دو صورت نیز نماز لاحق صحیح است و نماز سابق قضا خواهد
بود پس مشخص شد که جواز عدول مختص است بآنکه در اثنای نماز است
بشرط بقای محل عدول اعم از آنکه هر دو نماز ادائی بوده باشد
یا هر دو قضائی یا مختلف باینمعنی که معدول منه ادا بوده باشد و

معدول الیه قضا و بعکس آن اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست
و فوات محل عدول موقوف نیست بزیادتی رکنی نسبت بمعدول الیه
بلکه مطلق زیادتیست پس اگر ایستاده در رکعت چهارم نماز عشا مثلا
عدول بمغرب نمیتواند نمود اگر چه شروع بقرائة یا تسبیح ننموده باشد
فصل چهارم در بیان قبله است بدانکه قبله عبارت از فضائیست
که کعبه معظمه شاغل آنست از فوق تا سموات و از تحت تا تحت الثری
در حق کسانیکه متمکن اند از استقبال بآن و جهة همین فضاست در حق
کسانیکه متمکن نیستند و جهة فضا جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم
یا مظنون باشد و علم بجهة در صورت امکان لازم است و با عدم امکان
اعتماد بظن میتوان نمود و همینکه ظن بهم رساند اعتماد بآن مظنه میتواند
نمود و انتظار ظن اقوی لازم نیست مگر آنکه علم داشته باشد که بتاخیر
ظن اقوی میشود در اینصورت احوط بلکه دور نیست که حکم بوجوب
تاخیر شود و لازم است که اجتهاد در تشخیص سمت قبله لکن در بلاد
مسلمین اعتماد بمحرابها و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورت علم یا
ظن بخلاف بلکه در صورت شک نیز خوب است و اگر جمیع جهات
در صورت عدم تمکن از ظن در نظر مکلف مساوی باشد لازم است
بعمل آوردن چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد بلکه
امر قبله منحصر در سه جهت باشد لازم است گذاردن سه نماز در سه سمت
و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اکتفا نماید بدو نماز در دو سمت

و اگر

و اگر دو نماز مشترک القبله باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا اول
چهار نماز ظهر بچهار جانب می نماید و بعد از آن چهار نماز عصر را
لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن سمتی که اول شروع
بنماز ظهر نموده بوده بلکه جایز است که اول دفعه بعمل آورد نماز
عصر را بسوی که نماز ظهر چهارم را بآن سمت نموده و باید دانست که نماز
بچهار سمت در صورت سعه وقت است اما در حال تنگی وقت اکتفا
نماید بآنچه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر
یک نماز اقتصار بهمان یک مینماید و تعدد لازم نیست و در تعیین
جهة در اینصورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید لازم است
دو نماز و هکذا و واجب نیست که صبر تا آخر نماز نماید تا وقت تنگ
شود بلکه ظاهر اینست که جایز است در اول وقت مشغول بنماز شود
مگر عالم باشد برفع مانع در آخر وقت در اینصورت دور نیست
که کسی بگوید لازم است تاخیر و اگر از اول زوال مثلا مقدار چهار
نماز منقضی شد بر متحیر در قبله بعد از آن محجوب بعض معاذیر مسقطه
تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد پس اگر بعد از ارتفاع عذر
باقی بر تحیر است لازم است در حال قضا رعایت نمودن حال
ادا را پس لازم است که چهار نماز ظهر قضا نماید و قضای نماز عصر
بر او لازم نیست بلکه ممکن است کسی ادعا نماید در چنین صورت
اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا رفع تحیر

شود و اگر تحیر نیست در حین قضا اکتفا بیک نماز ظهر می‌تواند نمود و اگر
مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شد بعد از آن عذر
مسقط تکلیف عارض شد ظاهر این است که قضای نماز عصر به چهار صورت
لازم نبوده باشد بلکه اگر بمقدار هفت نماز چهار رکعتی شد اگر چه
عذر عارض شود قضای نماز عصر لازم نیست چنانچه اگر بمقدار سه نماز
چهار رکعتی گذشته عذر روی دهد قضای نماز ظهر واجب نیست
و آنچه مذکور شد در صورتی است که در اول وقت متحیر باشد و الا
قضا واجبست با انقضای مقدار چهار رکعت یا هشت رکعت با
انقضای زمان طهارت اگر چه تا این زمان تحیر و عروض عذر بمقدار
چهار نماز بلکه یک نماز حاصل نشده باشد و اگر عذر رفع شد در حالتی که
باقیمانده باشد از آخر وقت بمقدار چهار نماز با طهارت ظاهر این است
که این مقدار مختص بنماز عصر بوده باشد و قضای نماز ظهر هم واجب
نخواهد بود و هرگاه مقدار پنج نماز از آخر وقت درک نماید
واجب است یک نماز ظهر به سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت
و اگر بمقدار شش نماز یا هفت نماز باقی باشد دو نماز یا سه نماز
ظهر بدو سمت یا سه سمت و چهار نماز عصر بچهار سمت می‌نماید
و باید دانست که کسی که مکلف است بنماز بچهار سمت و بعد از فراغ
از یک نماز تحیر او رفع شد پس اگر آن نماز بخلاف جهة قبله شده است
اعاده آن بسمت قبله واجبست و الا احوط اعاده است بلکه دور نیست

که واجب بوده باشد و اگر رفع تحیر در اثنای نماز شد قطع آن لازم است
اعم از آنکه موافق جهة قبله بوده یا مخالف و اما نماز میت پس ممکن
است بگوییم که ظاهر این است که اکتفا بیک نماز بهر جهتی که بوده باشد
می‌توان نمود و اما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت
بوقت نبوده باشد تأخیر نماز نماید تا رفع تحیر شود آنوقت یک نماز
بسوی قبله نماید و اما کسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار
سمت را دارد لازم است که عمل نماید و اگر وسعت نداشته باشد
اقتصار نماید بانچه وقت وسعت دارد و دور نیست در مثل نماز
میت و نماز کسوف و خسوف در حین وقت عمل بمقتضای قرعه
اولی بوده باشد خصوصا در مثل نماز میت و غیره و باید دانست که
جایز است متحیر اقتدا نماید بمتحیر و بغیر متحیر و اما اقتدای غیر متحیر
در سمتی که غیر متحیر معتقد این است که قبله نیست جایز نیست بلا اشکال
و اما در سمتیکه معتقد این است که سمت قبله است در حکم جواز اقتدا
اشکال است بدانکه اگر مصلی در اثنای نماز واجب التفات از قبله
نماید عمدا بخلاف قبله بهمه بدن یا بوجه تنها یا بکل بدن بجانب
یمین یا بجانب یسار یا بکل بدن بما بین یمین یا یسار نماز او باطل
است و اگر التفات نماید بوجه تنها بجانب یمین یا یسار یا بما بین
یمین و یسار نماز او صحیح است و اگر سهوا التفات نماید بهمه بدن
بخلاف قبله یا بجانب یمین یا یسار یا بوجه تنها بخلاف قبله نماز او باطل

و اگر التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین یا یسار یا بما بین یمین و یسار
نماز او صحیح است و اگر التفات نماید بکل بدن بما بین یمین و یسار اگر
در آنوقت مشغول ببعض واجبات نماز بوده باشد نماز او باطل است
اگر چه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول نباشد حکم ببطلان
مشکل است و احتیاط در اعاده است و اما نماز ناسی پس ظاهر این است
که هیچیک از اقسام مذکوره باعث بطلان نشود اگر چه التفات بکل بدن
بوده باشد بخلاف جهة قبله متعمدا و بدانکه اگر خطا در قبله ظاهر شود
بعد از فراغ نماز پس اگر نماز او بنحو یمین یا نحو یسار یا خلاف قبله
واقع شد اگر وقت باقیست اعاده او لازم است و اگر وقت خارج شد
قضاء آن لازم نیست اگر چه در قسم احوط بجا آوردن قضا است و اگر
بما بین یمین و یسار شد نماز او صحیح است و اگر خطا ظاهر شود در اثنا
نماز پس اگر ما بین یمین و یسار بوده لازمست که میل نماید بجانب قبله
و ظاهر این است که در حال میل مشغول واجبی از واجبات نماز لازم است
که نشود و در باقی صور استیناف لازم است و جاهل مثل عامد است پس
هرگاه کسی عمدا نماز را بغیر جهة قبله نموده باشد نماز او باطل است و
جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی اگر نسیان او در حکم است باین معنی که
اول می‌دانست که واجبست استقبال قبله در نماز و فراموش نموده پس اگر
مقصر است ظاهر این است که حکم او حکم جاهل است پس نماز او باطل است
اگر چه بین المشرق و المغرب واقع شده باشد بلکه حکم بصحت مشکل است

هرچند بسمت قبله شده باشد و اگر غیر مقصر است پس دور نیست که اینهم چنین
باشد و اگر نسیان او در موضوع است باین نحو که او لا سمت قبله را تشخیص
داده لکن فراموش نمود پس ظاهر آن است که حکم آن حکم مخطی است پس اگر ما بین
یمین و یسار شده صحیح است و اگر بنحو احدهما یا بخلاف قبله شده باطل
بلکه دور نیست که در خارج وقت هم لازم باشد قضای آن و این در صورتی
است که تذکر بعد از فراغ از نماز باشد اما هرگاه تذکر در اثنای نماز
بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد میل نماید بسمت قبله و اگر
بنحو یمین یا یسار یا خلاف جهة قبله بوده باشد نماز باطل و قطع نماز و
استیناف آن لازم است بدانکه نماز واجب در جوف کعبه در حال ضرورت
جایز است ظاهر این است که جایز است در حال اختیار لکن مع الکراهة
و اما نماز در سطح کعبه پس بجای آورد ایستاده با رکوع و سجود مثل سایر
مواضع بهر سمتی که خواهد لکن لازمست بنحوی بایستد که در جمیع احوال
جزئی از فضای خانه پیش روی او باقی بوده باشد بدانکه کیفیت
استقبال در حال قیام در نماز آنست که رو و سایر مقادیم بدن را بجهت
قبله نگه دارد و احتیاط در انگشتان پاها نیز چنین است و در حال
جلوس قریب باین است و در حال سجود معلوم است که این طریق نیست
فصل دهم - در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است
مطلب اول - آنست که جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر مأکول اللحم
بالذات یا بالعرض صاحب خون جهنده غیر انسان و خز و سنجاب و حواصیل

و نماز فاسد است خواه جزو لباس باشد یا محمول باشد بلکه موهای جبید
هم چنین است و اگر چنین نباشد مثل بودن او در جوف قلمدان در
جیب پس نماز باطل نیست و اما اجزاء انسان پس در اجزای غیر نجسه
خود نماز باطل نیست اگر چه دندان در بغل باشد مثلا و اگر آن جزو
گوشت داشته باشد حکم به بطلان مشکل است و احوط اجتناب است
و در اجزای غیر طاهر نیست که در مثل مو و ناخن و عرق و نی و آب دهن
و دماغ نماز باطل نیست و اما در مثل دندان و انگشت و مثل اینها
ظاهر نیست که باطل است و اما مثل شیر اگر چه شیر دختر بوده باشد
پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است و اگر حیوان خون
جهنده نداشته باشد پس اگر گوشت داشته باشد مثل ملخ و کیک
و شپش و مگس اشکالی در عدم لزوم اجتناب نیست و هم چنین است
ذنوب خصوصا مثل موم و عسل و از این باب است ابریشم پس اجتناب
لازم نیست و اگر صاحب گوشت باشد مثل بعض اقسام ماهی که ماکول نیست
پس دور نیست که اجتناب از اجزای آن لازم باشد بخلاف صدف که ظاهر
این است که اجتناب لازم نباشد سیما مروارید که در جوف اوست و اگر چیزی
مشتبه باشد یعنی مردد باشد ما بین آنکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر
ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد لکن جزء لباس باشد ظاهر این است
که اجتناب لازم است و اگر جبیبک است مثل مو ظاهر این است که اجتناب
لازم نیست و هم چنین است استخوان مشتبه هر چند احتمال برود که از بعض

الیق

الیق است پس از اجتناب لازم نیست و اما خز پس اجتناب از جامه که از کرک
آن بوده باشد لازم نیست و هم چنین است جلد و موهای آن و اما سایر
اجزای آن مثل استخوان و غیره پس ظاهر لزوم اجتناب است و اما سنجاب
و حواصل پس نماز در جامه درست شده از جلد و پر اینها جایز است
اگر چه اجتناب احوط است و در اجزای دیگر این دو حیوان جایز نیست
مطلب در اجزای میته است بدانکه میته اگر از ماکول اللحم است پس اگر
جزئی است که حیات در او حلول نموده ظاهر این است که استعمال آن
در نماز و غیر نماز جایز است مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل
بول و خون و شیر و مثل اینها مثل رطوبت خارجه از میته و اگر اجزائی
بوده که حیوة در اینها حلول کرده پس نماز در آن بلکه نماز با آن جایز
نیست اگر چه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال اینها در مقام
انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست و معلوم شد از آنچه مذکور شد
حکم اجزاء میته غیر ماکول اللحم که طاهر العین بوده باشد بلکه حکم ذکر
صورت موت اسد میباشد و هم چنین حکم اجزای میته از نجس العین
و فرق نیست در آنچه مذکور شد میان آنکه اجزای میته ملبوس باشد
یا اجزاء ملبوس یا محمول ما یتم به الصلوة باشد یا نه یا محله الحق باشد
یا نه مگر تفصیلی که در اجزای میته از ماکول اللحم مذکور شد پس در جمیع
این صور اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز باطل است بدانکه حکم
در صورت عدم ثبوت تذکیه مثل صورت علم به میته بودن است پس استعمال

جلد مردد میان اینکه از میته باشد یا از مذکی بودن است پس استعمال
جلد مردد میان اینکه از میته باشد یا از مذکی در نماز جایز نیست و
ثابت میشود تذکیه به شیاع و اخبار عدلین بلکه عدل واحد و بودن
جلود در بازار مسلمین اعم از آنکه ذو الید معلوم الاسلام باشد یا
مجهول الحال و اگر معلوم الکفر باشد استعمال آن جایز نیست مگر تذکیه
از مسلم ثابت شود به شیاع یا اخبار عدلین یا عدل واحد و اما جلود مطروحه
در بلاد مسلمین پس اگر آثار تصرف در آن بوده ظاهر جواز استعمال است
و الا استعمال جایز نیست مگر با ثبوت تذکیه به یکی از وجوه مذکوره یا
مظنون التذکیه باشد از هر راه که ظن حاصل شود و اما جلود در بلاد
مسلمین در غیر بازار پس با آثار استعمال جایز الاستعمال است و با عدم
آثار پس اگر مظنه به تذکیه هم رسید جایز است استعمال و الا فلا و اگر مردد
شود میان نماز عریانا یا با لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم اول
متعین است و اگر مردد شود میان لباس از میته غیر ماکول اللحم و میته
ماکول اللحم ظاهر ترجیح ثانی است و اگر مردد شود میان لباس از میته
ماکول اللحم و از مذکی غیر ماکول اللحم اشکالی در ترجیح هست و دور نیست
که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر مطلب دوم
در احکام حریر است بدانکه جایز نیست در حق مرد پوشیدن حریر محض چه در
نماز و چه در غیر نماز و مبطل نماز است مگر در حال حرب که راجح باشد
در شریعت و حال ضرورت و جایز است در حق زنان و عدم جواز نیست

بردان

بر آن در صورتیست که مخلوط به چیزی نباشد که نماز در آن جایز باشد
پس هر گاه لباس مرکب باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن و نماز کردن
در آن جایز است هر چند ابریشم آن علاوه باشد مادام که صدق حریر
محض بر او نماید و اگر ممزوج باشد به چیزی که نماز در آن جایز نباشد
امتزاج ثمری ندارد و حکم کج در نماز حکم ابریشم است و اگر کسی
در جامه نماز کند و نداند که آن حریر است ظاهر این است که صحیح است
و اگر بداند که حریر است و نماز کند و بعد از فراغ مشخص شود که حریر
نبوده ظاهر این است که باطل است و فرقی نیست در حریر میان ما یتم
به الصلوة و غیره پس نماز در بند زیر جامه یا کمربند از حریر باطل است
و هم چنین در کلاه حریر اگر رویه و آستر یا یکی از اینها حریر باشد
و اگر بعضی از این یا بعضی از آن حریر باشد پس اگر حریر قلیل بوده باشد
اشکالی در جواز آن نیست و اگر بسیار بوده باشد حکم به جواز اظهر است
اگر چه اجتناب اقرب بطریق نجات و اوفق بطریق احتیاط است
خصوصا در صورتیکه کلاه دو سر دار باشد و کل دو سر حریر باشد و اما
اگر مغز کلاه حریر باشد و دو سر کلاه غیر حریر بوده باشد اشکال
در آن کمتر است و کلاه حریر در غیر نماز هم جایز نیست بر سر گذاردن
آن و اما بستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیر جامه حریر در
لیفه زیر جامه و پوشیدن آن زیر جامه در غیر حال نماز جایز خواهد بود
اگر چه اجتناب اقرب به سداد است و حکم خنثی مشکل در این مقام حکم

بجالست واگر مکلف مردد شود میان لباس حریر وعریان از لباس اختیار
ثانی متعین است واگر مردد شود میان ان دو متنجس وحریر اول متعین
است واگر مشتبه شود براو حریر بغیر حریر اگر متمکن از تفحص باشد
اجتناب لازم است وهم چنین درصورت شک با متزاج بچیزیکه نماز
دران مباح است یا نه واما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن یا خواب
نمودن بران یا تکیه نمودن حرمت هیچیک ثابت نیست وهم چنین جایز
است سوار شدن بچاروائی که روی پالان آن حریر باشد وهمچنین
هرگاه روی زین انداخته شود واما حریر بخود پیچیدن اگرچه ظاهر
اینست که حکم بحرمت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است واما در حال
نماز پس جایز نیست واما حریر محمول پس ظاهر اینست که موجب بطلان نماز
نشود واما جامه که سجاف ان حریر باشد یا بطان از ابریشم دراو
دوخته باشد یا تکمه ابریشم یا بند حریر که بر قبا میدوزند پس نماز
دراو صحیح است مطلب سیم درحکم نماز در طلا است بدانکه نماز
در جامه طلا باطل است خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج باشد
بچیزیکه نماز دران جایز نیست یا ممزوج باشد بچیزیکه نماز دران
روا است مثل مفتول نقره ودیبان ومثل اینها واگر لباس طلا
یا ممزوج بطلا تا لایق به الصاق بوده باشد پس در مثل بند وجامه
وکوبند وغیر آن نماز باطل است واما انگشتر طلا پس جایز نیست در
دست نمودن مردان وظاهر اینست که نماز باطل است واما مثل تکمه طلا

در قبا یا غیر قبا دوختن یا پارچه منسوج از مفتول طلا اعجاف لباس
نمودن پس مثل این استعمال نیز جایز نیست ودور نیست که موجب بطلان
نماز نیز شود واما افتراش طلا وجلوس بر فرش طلا دور نیست که
اینها نیز حرام باشد وانچه مذکور شد درصورت طلای خالص است
واگر خالص نبوده باشد باین نحو که طلا روکش ان نموده باشند پس احتیاط
شدید در اجتناب از ان است خواه در نماز یا خارج از نماز واما
طلا با خود داشتن ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه
مسکوک باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده
باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود پس منع در
صورتی است که ملبوس یا جزء ملبوس باشد پس طلای محمول مثل
حریر محمول است موجب بطلان نماز نیست وانچه مذکور شد نسبت
بمردانست واما زنان پس مطلقا نقصی ندارد نیز پوشیدن لباس از
طلا ونیز نماز نمودن دران ونیز جلوس بران ونیز خوابیدن بر روی
ان ونیز بر وانداختن مطلب اگر چیز غصبی درحالت نماز در بر خود
داشته باشد که ساتر نیست قدم باشد لکن ساتر جزئی از ساق نباشد
مختار این است که نماز باطل نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب است
ودر صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه
فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود مطلب چهارم در لباس
مغصوب است بدانکه هر لباسی که شخص مالک منفعت ان نبوده باشد

یا ماذون در تصرف دران از جانب مالک نباشد مغصوب خواهد بود و
نماز دران باطل است واذن بر سه قسم است اول مصرح یا مخصص
بنماز است یا مشتمل بر نماز وغیر نماز هر دو است مثل اینکه گوید
هر تصرف که خواسته باشی ماذون هستی واگر با وجود اذن علم دارد
بعدم رضای مالک تصرف جایز نیست ونماز دران باطل است واگر
ظن دارد بعدم رضا یا شک دارد در رضا وعدم رضا ظاهر اینست
که تصرف نیز جایز نیست ونماز دران باطل است واگر اذن مفید
ظن برضا است ظاهر اینست که تصرف جایز است پس نماز
صحیح خواهد بود دویم فحوی وان استفاده رضای مالک است
در تصرف اعلی باعتبار صدور اذن از مالک در تصرف ادنی مثل
اینکه میگوید بشخصی که من راضیم که تو این لباس را استعمال کنی در
وقت بنائی مثلا پس استفاده رضای او در حال نماز میشود
ومثل اینکه بدشمن خود میگوید راضیم که استعمال این لباس را
نمائی در حال نماز پس استفاده میشود رضای او نسبت بدوست
خود یا انکه بفاسقی گوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز
پس استفاده رضای او میشود نسبت بشخص صالح مقدس سیم
شاهد حال وان اذنی است که حاصل میشود جهة متصرف بملاحظه حال
مالک با خود وظاهر این است که معتبر در اذن شاهد حال علم برضای
مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقها این است

که ظن رضای مالک را کافی میدانند واگر تعارض بهم برسد میان
اقسام مذکوره عمل بمقتضای حالست واگر کسی فراموش نماید
موضوع را مثل اینکه میدانست که این ثوب مملوک او نیست و
همچنین ماذون از جانب مالک او نیست ودران نماز بعمل آورد
لکن در وقت پوشیدن ان ونماز کردن دران فراموش کرده
بعد از نماز متذکر شود ظاهر این است که نماز او صحیح است واگر
حکم را فراموش نموده مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس غصبی
جایز نیست پس اگر نسیان از تقصیر اوست مثل اینکه [illegible]
بی مبالاتی ومسامحه فراموش شد ظاهر این است که نماز او باطل
است واگر مستند بتقصیر نبود ظاهر این است که نماز او صحیح است
اگرچه اعاده اقرب باحتیاط است واگر جاهل بموضوع است
مثل اینکه نماز در لباسی بعمل ورد باعتقاد اینکه لباس از خود او
یا ماذون بوده است در تصرف دران یا انکه ذو الید او را ماذون
نمود که صریحا نماز دران لباس نماید یا دعوی این که این جامه از
اوست یا انکه اکتفا بهمان ذو الید بودن نمود ونماز دران
لباس بعمل اورد ظاهر این است که نماز صحیح است مطلب پنجم
در ستر عورتست بدانکه واجبست بر مردان ستر ذکر وخصیتین
ومحل خروج غایط درحال نماز وغیر حالت نماز با حضور ناظر
محترم وشرط صحت نماز است پس اگر نماز کند با کشف عورتین یا احدهما

عمداً نماز او باطل است و همچنین اگر فراموش نمود موضوع را یعنی نمیدانست
که عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش نمود یا فراموش
نمود حکم را در هر دو صورت نماز او باطل است و اگر جاهل
بموضوع بوده یعنی نمیدانست که عورت او مستور نبوده بلکه
معتقد مستوریه بوده بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او
مستور نبوده ظاهر اینست که نماز او در اینصورت صحیح است و
اما اذن پس اگر او از آدات واجبست که ستر نماید جمیع بدن
خود را در حال نماز مگر رو و دو کف و دو قدم و مراد از رو ها
مقداریست که شستن آن در وضو واجب پس بعض از آن مقدار را
واجبست که از باب المقدمه بپوشد و اما کف پس ظاهر اینست
که مراد از آن از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند
محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنا بر این باید جزئی
از پایین تر زند پوشانید از باب المقدمه بلکه اسلم اینست که
پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر اینست
که مراد از قدم از سر انگشتان پاست تا محل اجتماع استخوان ساق
و قدم لکن قلیلی پایین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود که
مقدار لازم را پوشانیده و فرقی در وجود و عدم ناظر نیست اگرچه
فرض شود در شب تار که قطع داشته به نبودن احدی در امکان
پس لازم است که بپوشاند مقداری که مذکور شد و نماز کند در صورت

اخلال کلاً او بعضاً نماز باطل خواهد بود و اگر آن زن کنیز است
پس صحت نماز او موقوف بستر راس و رقبه او نیست و فرقی میان
مرد و زن در عمد و نسیان و جهل نیست پس در صورت نسیان نماز
هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح است
و اینها در صورتیست که مکلف عالم شود بعد از فراغ نماز پس
اگر در اثنای نماز مطلع شود اگر بعد از اطلاع مباشر فعلی نشد
و بدون فاصله ستر عورت نمود نماز را تمام نمود بی اشکال
نماز او صحیح است و دور نیست که با تخلل فصل اگر مباشر فعلی از
افعال نشد باز صحیح بوده باشد و اگر قبل از ستر مباشر فعلی از
افعال واجبه شده باشد نماز او باطل است و اگر متمکن از تحصیل
ساتر بدون فعل منافی نیست و وقت مضیق است بنحوی که اگر
نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از درک رکعت
از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود لازم است که نماز را
تمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود
با ایما بدل هر یک از آنها و اگر وقت موسع است لازم است قطع
نماز و بعد از ستر عورت نماز را از سر بگیرد و اگر با قطع نماز
متمکن از تحصیل ساتر نیست لازم است که بهمان حالت نماز را اتمام
نماید لکن در رکوع و سجود اکتفا نماید بایما بدل هر یک و فرقی
در ابطال ما بین ضیق وقت و سعه آن نمیباشد و در صورت امن از

ناظر محترم نماز را ایستاده نماید و با عدم امن نشسته نماید و علی ایها
احتیاط مقتضی اینست که دست را بر عورت بگذارد و اگر قبل از
شروع در نماز عالم بود بکشف عورت و در حال شروع فراموش
نمود و در اثنای نماز متذکر شد پس اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده
باشد و وقت موسع باشد لازم است قطع نماز و استیناف مع الستر
و ظاهر اینست که قطع نماز لازم است اگرچه متمکن باشد از ستر
در اثنای نماز با عدم فعل منافی و اگر متمکن از تحصیل ساتر نباشد
قطع نماز جایز نیست لکن نماز را اتمام مینماید ایستاده در صورت امن
از ناظر با ایما بدل رکوع و سجود و اتمام مینماید نشسته در صورت
عدم امن و اگر وقت مضیق باشد پس اگر در اثنای متمکن از ستر
عورت بوده بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر
عورت و اتمام نماز و اگر متمکن باینطریق نباشد نماز را اتمام نماید
ایستاده با امن از ناظر و نشسته با عدم امن با وضع دست بر عورت
و ایما بدل رکوع و سجود بدانکه شرطیت ستر عورت مختص
نیست بفرایض بلکه در نافله هم چنین است و ظاهر اینست که مختص
نیست بفرایض یومیه بلکه ثابت در جمیع صلوات مفروضه مثل جمعه
و عیدین و نماز آیات بلی کلا میکرهست و در نماز میت است مختار
اینست که ستر عورت لازم نیست و اگر ناظر موجود باشد پس اگر متمکن
از ساتر بوده و مع ذلک با کشف عورت نماز میت نماید ظاهر اینست

که نماز او صحیح است و اگر متمکن نبوده اگرچه بوضع دست بر قبل باشد
و نماز را ایستاده نماید ظاهر اینست که نماز او باطل است و متعین
است که نماز میت را نشسته بعمل آورد لکن در اینحالات اگر کسی
باشد که متمکن از نماز ایستاده باشد اکتفا بنماز اول جایز نیست
بدانکه ستر عورت واجب در اجزاء منسیه از نماز و در سجده سهو
ظاهر اینست که لازم نیست و همچنین سجده شکر و سجود تلاوت بدانکه
مراد از ستری که واجبست در نماز باین نحو متحقق میشود که اگر فرض
شود ناظری در امکان بوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد
و نظر نماید بطریق متعارف رؤیت عورت متحقق نشود و این متحقق میشود
بستر عورت از پیش و عقب اما جانب راست و چپ پس مستور بودن آنست
پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنا بر این هرگاه این معنی متحقق شد
ستریکه شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز
رؤیت نسبت بخود مصلی ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن
تنها بعمل آورد در اینصورت در حال میل برکوع گاه هست رؤیت عورت
نسبت بخود متحقق میشود ظاهر اینست که مثل این مضر بصحت نماز نبوده باشد
مجملا ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود که نماز
نماید در بالای سقف و از آن سقف سوراخی داشته باشد بجهت
و این شخص پاها را بر دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد
هرگاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در اینصورت دور نیست

که ستر از تحت نیز واجب بوده باشد و بدانکه لازم است ترتیب میان جامه
و گیاه و گل پس در صورت امکان لباس جایز نیست ستر بگل و گیاه و برگ
درخت و در صورت عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورت نماید
بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول از آن
بنمان غایا جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل و در صورتیکه
متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در این وقت متعین است که با گل
ستر عورت نماید بگل و احتیاط اینست که این قدر بمالد که حجم عورت
مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن نماز را برهنه میتواند بعمل آورد
بهمین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت مفروضه متعین
است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز تا متمکن از ساتر شود بلکه لازم است
رعایت وقت نماز و ظاهر این است که نماز ایستاده بعمل آورد در صورت
امن از ناظر محترم و نشسته در صورت عدم امن از ناظر و علی التقدیرین
جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه متعین است ایماء پس
بدل هریک از رکوع و سجود و در ایمای جهت سجود سر را بیشتر پایین
بیاورد و ظاهر این است که در صورت ایمای جهت سجود لازم بوده باشد
که بلند نماید چیزی اگر سجده بر آن صحیح بوده باشد تا پیشانی بر ما یصح
السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید یا بجهت دیگری و
بدانکه ظاهر این است که لازم نیست بر عاری در حال نماز دست خود را بر
عورت گذاشتن خواه ایستاده و خواه نشسته اگرچه رعایت آن اقرب

باحتیاط است

باحتیاط است و اظهر مذکور شد که وضع دست بر عورت لازم نیست بجهت
صحت نماز است و اما هرگاه ناظری بوده باشد گذاشتن دست بر عورت
بجهت ستر از ناظر ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هر قدر از عورت که
ظاهر بوده باشد در صورت نشسته اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع ید لازم
نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است و بدانکه واجب نیست بر
فاقد ساتر که تاخیر نماز نماید مگر در صورتیکه علم داشته باشد که بآخر
متمکن از ساتر خواهد شد و در صورت ظن تمکن احوط تاخیر است اگرچه
ظاهر عدم لزوم تاخیر است و بدانکه ماموم عاری مثل امام عاری است
در ایماء بدل از رکوع و سجود لکن امام می نشیند در وسط ماموین
یعنی یکمرز انوی امام مقدم بر زانوی ماموین بوده باشد و ظاهر این است
که لازم بوده باشد که قاطبه ماموین در یکصف باشند و تعدد صفوف
جایز نبوده باشد و اما کسیکه عورت او مستور بوده باشد و متمکن از قیام
و رکوع و سجود بنحو متعارف بوده باشد اقتدا بچنین نماز میتواند
نمود و اگر متمکن از رکوع و سجود بوده باشد دور نیست که باز اقتدا
جایز بوده باشد اما رکوع و سجود امام بطریق ایماء بوده باشد و رکوع
و سجود این بطریق متعارف و اگر مصلی متمکن باشد از چیزیکه ساتر احد
العورتین باشد ظاهر اینست که دبر را مستور نماید و نماز را با رکوع و
سجود نماید و اگر مردد شود میان نماز در لباس نجس و نماز عاریا با
ایماء بدل رکوع و سجود مختار نماز است بلی اگر ضرورت داعی شد بلبس

بعده هوا نماز در لباس نجس نه عیب است و اگر کسی ساتری نداشته باشد
تحصیل آن بهما امکن لازم است خواه ببیع یا استیجار یا استعاره و اگر
در اینصورت لباسی کسی با او هبه نماید دور نیست که قبول هبه لازم بوده
باشد بدانکه اگر کنیزی آزاد شود و مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر
بعد از فراغ از نماز نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز مطلع شد
پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر راس و رقبه خود بوده باشد بنحویکه
مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع
و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد
در اثنای نماز مگر با رتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را
بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد در اینصورت
خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که اتمام نماز بهمان حالت
در حق او جایز باشد و اکتفا بهمان نماز تواند نمود لکن احتیاط اعاده آن
نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز
عالم شود که آقای او او را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود ظاهر اینست
که میتواند نماز را با عدم ستر راس و رقبه نماید و اما هرگاه بداند که
در اثنای نماز او را آزاد خواهد نمود باز حکم بلزوم ستر راس و رقبه
قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت متفق
اینست که تا حین شروع نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود را نماید
تا ساتری نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید و این

در صورت

در صورتیست که وقت آزاد شدن مشخص او باشد و اما اگر مشخص نباشد
اگر نداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است
و اگر بداند که در اثنای نماز آزاد میشود لکن نداند که چه وقت آزاد
خواهد شد اگرچه حکم بلزوم ستر سر کردن مشکل است لکن احتیاط
در اینصورت مقتضی اینست که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما
صبیه که علم بهم رساند ببلوغ خود در اثنای وقت پس اگر بداند که
بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را یا یکرکعت از آن را دارد پس در چنین
حالتی صبر خواهد نمود و اگر بداند که در اثنای نماز ببلوغ خواهد
رسید پس اگر بداند که بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقداری اگر کفایه
یکرکعت نماید پس صبر نماید بعد از بلوغ نماز را بقصد وجوب نماید
با ستر راس و رقبه و اما هرگاه اتفاق افتد بلوغ در اثنای نماز با
عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی باشد که مبطل
طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکالی در آن
نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت
بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت
کفایت طهارت اگرچه تیمم بوده باشد یا یکرکعت از نماز نماید لازم است
که بعد از طهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر بلوغ
بچیزی بوده باشد که مبطل نبوده باشد پس اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت
یکرکعت نماز فضلا عما نماید بی اشکال نماز را تمام میتواند نمود اگرچه

با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضای بر ان نخواهد بود و اگر باقی
از وسعت ازادا شده باشد خالی از ان نیست که با اتمام همان نماز مقدار آن
از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه
قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در صورت
اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر این است که باز قطع
و استیناف صلوة بعد از ستر راس و رقبه لازم بوده باشد **فصل**
در مکان مصلی است و در ان چند بحث است **مبحث اول** در تعریف
مکان است بدانکه مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است
از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد با فضائی که پر میکند ان را
بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگرچه بگوشه از جامه او
بوده بسبب ارتکاب فعلی از افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش
بر روی هم بگذارد و بر روی ان یکی که فوق همه است بایستد اگر این
فروش با قطعه زمین که این فروش بر روی ان واقع شده همه مملوک
مصلی است عینا و منفعتا یا منفعتا تنها یا ماذون بوده باشد در نماز
اباحه مکان متحقق است پس اگر هزار فرش بر روی هم انداخت و فرض
کنیم که کلا این فروش مباح است مکان یکی که روی زمین واقع
شده نماز او باطل است و همچنین اگر همه فروش و قطعه زمین مباح
باشد لکن فضائی که بدن مصلی ان را پر میکند در حال قیام یا قعود غیر
مباح باشد نماز او باطل است و همچنین اگر همه اینها مباح باشد لکن موضع

بجود

بجود و موضع دستها همه یا بعضی نماز باطل است و همچنین اگر همه
مباح بوده باشد مگر فضائی که بعضی از بدن مصلی ان را پر میکند در حال
سجود یا انکه همه مباح بوده لکن استین مصلی مثلا در حینی که در حالت
واقع میشود بر محل مغصوب نماز او باطل است پس مکان مصلی عبارت است
از محل وقوف و قعود ان با محل وقوع اعضای سبعه در حال سجود و محل
وقوع لباس ان بسبب اتیان بافعال نماز با فضائیکه بدن و لباس
مصلی ان را پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها
مباح است اباحه مکان متحقق است والا فلا و اما مکان باعتبار طهارت
و نجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاسه مطلقا
بلکه ان قدر که مسلم است اینست که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق
نجاسه اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی
با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق نجاسه معتبر نیست بلکه
معتبر این است که خالی از نجاست مسریه بوده باشد **دویم** معتبر در صحت
نماز مالکیت مصلی است منفعت مکان نماز را و مالکیت عین بدون
منفعت کفایت نمیکند پس میباید یا منفعت مملوک مصلی باشد یا ماذون
از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و معانی
انها در بحث لباس گذشت پس اگر کسی در مکانی نماز بعمل اورد که مالک
منفعت او نبوده باشد و ماذون از جانب مالک نیز نبوده باشد پس اگر
عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد نماز او باطل است خواه

عالم باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه و اگر جاهل بغصبیت
انمکان بوده مثل اینکه کسی او را بخانه برد و ماذون نمود که نماز در
انجا بعمل اورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده
ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و اگر عالم بوده که این مکان
غصبی است لکن فراموش نمود و بعد از نماز متذکر شد ظاهر این است
که نماز صحیح بوده باشد و اگر میداند که در مکان غصبی نماز جایز
نیست و بعد فراموش نمود و نماز را در انمکان با علم بغصبیت بعمل
اورد پس اگر نسیان او مستند بتقصیر است نماز او باطل است و اگر
مستند بتقصیر او نبوده باشد ظاهر اینست که نماز او صحیح است **سیم**
هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد لازم است که فورا بیرون
رفته باشد از انمکان پس اگر وقت نماز مضیق است و متمکن است از درک
رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تاخیر
نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از
دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز را در وقت و بقیه را بعد از
انقضای وقت بعمل اورد و اما اگر ضیق وقت بحدی باشد که بعد از
خروج از مکان مغصوب متمکن از درک یک رکعت نماز در وقت
بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد ظاهر این است که نماز در
حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود
بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن سر بنحوی که جهت سجود

سر

سر پائین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است که حرکت دادن
سر فی الجمله بجهت رکوع و اندکی زیاده بر ان بجهت سجود مضر نبوده
باشد و اگر استعدادی داشته باشد که دو نماز بعمل اورد یکی با ایما
با سر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر با ایمای بچشم بجهت انها احوط
خواهد بود و اگر امر نماید مالک بخروج از مکان ماذون فیه در
اثنای نماز و مشخص شود که مراد مالک این است که نماز را قطع نموده
بیرون رفته باشد دور نیست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را
تمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی اینست
که در این وقت اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده
نماز را اتمام نماید و اگر کسی مضطر باشد در بودن در مکان مغصوب
پس هرگاه مجبور در نماز کردن در ان مکان بوده باشد نماز او
صحیح خواهد بود و اگر مجبور در مکان هست و لکن مجبور در نماز
در انمکان نیست مثل اینکه محبوس در مکان مغصوب باشد شبهه
در لزوم اتیان نماز در انمکان نیست لکن اگر اذن شاهد حال بر رضای
مالک در نماز نمودن نبوده باشد ظاهر این است که لازم باشد در این
صورت اقتصار نماید در تصرف باخص در انمکان متمکن از ان نمیشود پس
رکوع و سجود بطریق متعارف نمیتواند نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایما
نماید هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
و زن در محاذی ان مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود و همچنین هرگاه

زن در مکان مشغول نماز بوده باشد و مرد در برابر او یا پشت سر او
مشغول نماز شود ظاهر اینست که در هر دو صورت جایز بوده باشد
پنجم لازم است در مکان مصلی سوای جبهه خالی بودن از نجاست
متعدیه غیر معفو عنها پس اگر مکان نجس بخون باشد و سرایت هم بکند
لکن بقدری که معفو عنه است نماز فاسد نیست واما جبهه پس معتبر در
طهارت محل آن بقدریست که وضع آن کفایت می نماید در تحقق سجده
فصل در بیان چیزیست که سجده بر آن صحیح است و در آن چند
بحث است **بحث اول** جایز نیست سجده مگر بر زمین یا چیزی که
از زمین روییده باشد بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده
بر مثل چوب و کوزه و سنگ و اجزای آنها جایز خواهد بود و همچنین
سجده بر حجر و سنگ ریزه واما سجده بر گچ ظاهر اینست که جایز بوده باشد
لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر او وفق بطریق احتیاط است
بحث دویم هرگاه چیزی در بلدی ماکول باشد و در بلد دیگر ماکول
نباشد ظاهر اینست که سجده بر آن جایز نبوده باشد هر چند در بلدی که
غیر ماکول است باشد و در ابتدا نه در انتها مثل برگ مو و پوست بادام
و پوست خربوزه ظاهر این است که حکم هر حالتی تابع آن حالت پس
سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در آخر که جایز
است واما مثل خربوزه و بادام و پسته و فندق که پوست آنها ماکول است
در اوایل نه در آخر پس سجده بر آنها در اوایل احوال جایز نیست و همچنین است

در آخر

در آخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامیکه شکسته نشده
سجده بر پوست آن جایز نیست و همچنین است پسته و فندق و گردو
و بعد از آنکه شکسته شد و مغز آن اخراج شد سجده بر پوست آنها
در این حال که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و همچنین است
پوست خربوزه و هندوانه مادامیکه متصل است باصل خواه باز کرده
باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست واما بعد از باز کردن و جدا کردن
ماکول از آن از پوست ظاهر اینست که سجده بر آن پوست جدا شده
از امثال جایز بوده باشد و اگر آن نبات ماکول نباشد در ابتدا
و ماکول باشد در انتها مثل خرما و زیتون و بر و مثل اینها پس ظاهر
اینست که سجده بر آن جایز نیست در جمیع احوال واما گندم و جو و
شلتوک پس سجود بر آنها جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجده بر آنها جایز نیست اگرچه از پوست در
نیاورده باشند واما پوست آنها پس ظاهر این است که سجده بر آنها
جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل
و مراد از ملبوس بودن نبات آنست که استعداد ملبوس بودن را داشته
باشد پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از رشتن
بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده باشد یا بعد و هرگاه چیزی بافته
شده باشد از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما پس اگر جبهه
در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود و اگر

واقع شود بر معتاد اللبس صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیر پس هرگاه
تمام چیزی از جبهه واقع شود بر آن گیاه که حصیر از آن بافته شده است
صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن گیاه باهم
صحیح نخواهد بود **سیم** جایز است سجود بر کاغذ خواه ماخوذ باشد
از چیزی که سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و
کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اگرچه
ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر او مقرون
باحتیاط است و اگر بر کاغذ چیزی نوشته باشند پس اگر مابه الکتابة
چیزیست که سجده بر آن جایز است شبهه در جواز سجده بر آن نیست
و اگر مابه الکتابة چیزیست که سجود بر آن جایز نیست لکن موضعی از کاغذ
خالی از کتابتست که وضع جبهه بر آن کفایت میکند در سجده باز جایز است
در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت و اگر کتابت
مستوعب سطح کاغذ است ظاهر اینست که سجده صحیح نبوده باشد
چهارم بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی باعتقاد آنکه
آن چیزیست که سجده بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر
شد مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده پس اگر عالم شد بحقیقت حال
قبل از ایستادن بذکر واجب و متمکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه
سجده بر آن صحیح است ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را
بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن

بآن ایستادن بذکر واجب نماید و هرگاه در این صورت این شخص متمکن بوده
باشد از رسانیدن چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه ایضا این
جایز خواهد بود بنابراین شخص مخیر خواهد بود میان رسانیدن
جبهه را بآن چیز یا رسانیدن آن بجبهه ممکن است تفصیل داده شود
در این مقام بآن نحو که اگر آن موضعیکه سجده بر آن صحیح است یا مساوی است
با موضعیکه جبهه بر آن واقع شده یا پایین تر است یا بلندتر اگر مساوی
بوده باشد اولی اینست که پیشانی را بکشد تا برساند بآن موضع مساوی
که سجده بر آن جایز است و همچنین است اگر موضعیکه پیشانی را بسوی آن
میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد اگر حکم متعین کشیدن
پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزی که سجده
بر آن صحیح بوده باشد به پیشانی واما هرگاه بلندتر از آن موضع اول
بوده باشد خالی از این نیست که علو آن با ما هیئت یا بطریق سرازیب
اگر اول است ظاهر این است که رسانیدن باشد یا بار دفع راس تمکن
از این خواهد بود یا عدم فعل منافی باز و حل التعدید بین این یا در
سجود آخر است یا در غیر آن تفصیل حکم آن بنحویست که بیان شد
پنجم هرگاه مصلی شروع در نماز نماید و در اثنای نماز عذری
بهم رسد که متمکن نیست از وضع جبهه بما یصح السجود علیه مثل آنکه
بر روی فرش ایستاده مهری در وسط آن گذارده و مشغول
نماز شد و در اثنای نماز طفلی آمد و آن مهر را برداشت و رفت

پس اگر وقت مضیق است چنانکه اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی را که سجده بران صحیح بوده در تنگی نماز در وقت نخواهد بود ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است که اتمام نماز نماید و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلیکه بیان خواهد شد نماید و اگر وقت موسع است معین است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح است استیناف نماز نماید **ششم** اگر مصلی تمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسی که معمول از قطن و کتان بوده باشد و همچنین جایز است درین صورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگر چه جزء ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از حریر ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگر چه در حق زنان بوده باشد و اما ثوب مصنوع از پشم و مثل ان دور نیست که سجده بران نیز جایز نبوده باشد اگر چه در فصل برودت هوا بوده باشد و لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از متصل خود بوده بلکه اگر چه ملبوس دیگر نبوده باشد و در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مختص است بصورت اذن او و سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلیکه مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد

ظاهر

ظاهر این است که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر ان سجده نماید و مخیر است ما بین سجده بر کف دست راست یا دست چپ و در صورت مستوریت کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بران ساتر نماید بلکه احتیاط این است که نزع ان ساتر نموده بعد از ان سجده بران ساتر نماید نه بر کف و اگر ان ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد حکم بجواز سجده بر روی ان ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از انها بلکه جایز نیست و ظاهر این است که هنگامیکه متمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف میتواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت ان و اما مناط در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه هرگاه که در اول زوال تمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اگر چه معتقد این بوده باشد که در اخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر ثانی است اگر چه احتیاط در اول است و هم چنین است حال در تبدیل مکان باین معنی که فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگر چه ظاهر از ظواهر نصوص اول است

لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل انست که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است میان هر یک که خواسته باشد اگر چه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و اگر متمکن از هیچیک از این انواع ثلاثه نبوده باشد جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل اهن و غیره و زاج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید بر چیزیکه نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متصل از اینها مثل پشم و ثوب معمول از ان و برف و امثال اینها و در صورتیکه متمکن از هیچ یک نبوده باشد جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز سجده بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود **هفتم** واجب است که محل سجده بنوعی بوده باشد که جبهه بران قرار گیرد پس سجده بر پشته ریگ و پنبه و گل رقیق و امثال اینها که جبهه بران مستقر نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد و در چنین محل ایستاده نماز نماید لازم است که ترک سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بدل سجده و ظاهر اینست که ایشان بایما در حال ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهة ایما پس عدول از سجود بایما در صورتیست که در وقت گل بحدی باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده باشد مثل زمینی که از بارش تر شده باشد لکن نه باین حد

درایصورت

درایصورت نماز در انجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق معهود باید بعمل اورد **هشتم** انچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نبات از ارض بوده باشد مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضا چنین نیست بلکه انها اگر چه در حال اختیار بوده بر هر چه واقع شود اگر چه بر روی فرش و حریر و مثل انها بوده باشد جایز خواهد بود و اگر چه نجس هم باشد لکن مشروط بانکه رطوبتی نداشته باشد که متعدی نماید به بدن یا لباس مصلی **نهم** ظاهر این است که بقدر درهم از جبهه لابد است در گذارده بر ما یصح السجود علیه نباشد بلکه بحدی که صادق باشد که جبهه را بران چیز گذارده است و صدق در اقل از ان نیز متحقق است پس اگر محلی که جبهه بران واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع ان قدر صادق است که جبهه را بارض مثلا گذارده سجده صحیح خواهد بود پس معتبر در صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط انکه نجاست شایع باین قدر متعدی بمصلی نکند مگر انکه بعد از تعدیه معفو عنها باشد مثل خون کمتر از درهم و اما اگر متنجس باشد بنجاستی که متعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک نماز باطل است و اما غیر جبهه از اعضای سته پس طهارت محل انها معتبر نیست بلکه معتبر خلو محال انها است از نجاسة متعدیه غیر معفو عنها پس اگر نجس باشد بنجاست متعدیه غیر معفو عنها نماز باطل خواهد بود بجهة رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی

دهم در بیان ترجیح انواع چیزهایی که در حال اختیار سجده
بر آنها جایز نیست بدانکه هرگاه امر مردد شود میان سجود بر ثوب
طاهر و ثوب نجس اول متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک
صنف بوده باشند مثل اینکه هر دو از قطن بوده باشند یا هر دو از
پشم باشند و هرگاه مختلف در صنف باشند مثل اینکه یکی از قطن
و دیگری از پشم باشد لیکن نجس لباس پشمی بوده باشد باز سجده
بر لباس قطن متعین است و اگر نجس لباس قطن باشد و طاهر لباس پشم
ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین است پس لازم است که سجده بر
لباس پشم نماید و اگر مردد شود میان سجود بر نجس ما یصح السجود
علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب
طاهر پس ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین بوده باشد و همچنین است
سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر اگرچه از پشم بوده
باشد و اگر امر مردد بوده باشد میان سجود بر نجس ما یصح السجود علیه
و نجس ما لا یصح السجود علیه ظاهر این است که اول متعین است و
اگر مردد شود میان سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و
سجود بر عین نجاست ظاهر این است که اول متعین است و اگر مردد
شود ما بین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجس البته
اول متعین است و از اینجا معلوم شد که با وجود تمکن از سجود بر متنجس
عدول از سجود بایماء جایز نیست و اگر متمکن از سجود نباشد مگر بر

نجس العین ظاهر این است که ایماء بدل سجود متعین بوده باشد و اما
سجده کردن بر متنجس جایز است در صورتیکه نجاست تعدی به مصلی
نکند که اگر تعدی کند لازم است عدول از سجود بایماء با آنکه سجود
بر متنجس جایز است اگرچه نجاست تعدی نماید ممکن است تفصیل
میان نجسی که معفو عنه بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن
اگر اول بوده باشد لازم باشد سجود و اگر ثانی باشد فرق شود
میان کسیکه جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن
از تطهیر نبوده باشد و کسیکه جبهه او طاهر باشد اگر اول است سجود
متعین است و اگر ثانی نیست محل اشکال است اگرچه ممکن است حکم بتعین
سجود و اگر در این صورت دو نماز بعمل آورد یکی با سجود و دیگری
با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و نماز با ایماء را مقدم بدارد
بر نماز با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر
متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز با ایماء
یازدهم هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح علیه السجود بسبب
وصف مثل آنکه موضعی از زمین نجس شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن
یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب در این صورت یا مضطر است در نماز در آن
مکان یا نه اگر مضطر است باین معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست
بی اشکال سجده بر آن موضع مشتبه النجس جایز است بلکه لازم است و هرگاه
متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر

با خبر بیان شد در تقدیم سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس معلوم است
سجده بر ثوب طاهر و سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه نجس نیز در
موضع محصور حکم نجس دارد و اما در مشتبه بمغصوب پس حکم بجواز سجود
بر آن مشکل است بلکه دور نیست که در این صورت ایماء متعین بوده باشد
و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از آن نیست یا آن
اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل اینکه
یک موضع از اوطاق نجس شده باشد و متمکن از نماز در اوطاق دیگر بوده
باشد یا یک اوطاق در میان پنج اوطاق نجس باشد و آن اوطاق نجس مشتبه
شده باشد بغیر آن و در امثال این دو صورت سجده در آن موضع جایز نیست
پس لازم است که نماز را در موضعی دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع
غیر محصور بوده باشد ظاهر این است که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد
محصور در اینمقام آن است که در اجتناب از سجود بر آن مشقت نبوده
باشد پس مراد بغیر محصور در این مقام آن است که در اجتناب از آن صعوبتی
بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم آن حال اغلب ناس است
فصل در اذان و اقامه است بدانکه مشهور بین فقها و مختار بین الاقوال
آن است که اذان و اقامه هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده
یا فرادی جهریه بوده باشد یا اخفاتیه جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه
یا نه نماز قضائی بوده باشد یا ادائی فصل در بیان افعال نماز است
بدان که افعال واجبه نماز هشت است اول نیت است و مراد از نیت

در اینمقام آن است که مصلی در حین شروع بنماز قصد نماید که این نماز معین را
بعمل می آورم بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر این است همین
قدر کفایت مینماید در صحت صلوة خواه واجب باشد نماز یا سنت ادا
باشد یا قضا تمام باشد یا قصر و احوط قصد آنها است و فرقی نیست ما بین نماز
و غیر نماز از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج در
اینکه نیت در جمیع اینها همان امر قلبیست که متعلق است هر یک از عبادات
مذکوره بکیفیتی که مذکور شد بلا اضافه که بجا آوردن هر یک از عبادات مذکوره
و اتیان بلفظ بقصد آنکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود
لکن ظاهر این است که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتی که
فرض شود انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادات است لکن این
بسیار بعید است در حالیکه تلفظ با شعور و اراده بوده باشد بلکه در این
حالت انفکاک از آن ممکن نیست و ظاهر این است که تعیین قصر و اتمام
در اماکن اربعه نیز لازم نیست و رعایت آن احوط است و هرگاه تکلیف
نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل اینکه یکی قضا و دیگری ادا
بوده باشد تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هرگاه این
فرض شد بدو تمام یابد و قصر محقق شود تعیین لازم است و همچنین
هرگاه اشتراک میان واجب و مستحب بوده باشد مثل نماز نافله صبح
و فریضه صبح بعد از طلوع فجر در حق کسیکه نافله را نکرده باشد تعیین واجب
یا ندب لازم است و گاه هست که لازم میشود بر مکلف در حال نیت تعرض

وصف دیگر مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه
وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط
یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه در حق خود واجب نموده است بنذر و نحو
آن که نماز معین را بجماعت نموده باشد با امامت و اما در صورت استحباب
جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید بلکه با قصد انفراد امام
جماعت در حق ماموین منعقد است ولکن در حق ماموین لازم است در
صورتیکه قصد اقتدا داشته باشند و نیت اقتدا نموده باشند و مختار
اینست که نیت شرط نماز است نه جزء آن با اینمعنی که حقیقت و ماهیت
نماز مرکب از نیت و سایر اجزای معهوده آن نیست بلکه نیت خارج
از حقیقت اینست و شرط صحت و حصول امتثال است و چون نیت
صلوة عبارتست از قصد باتیان صلوة و این قصد با انتفای اضطرار
منفک نمیشود مگر بجهة غایتی و فایده و این غایة یا امتثال و اطاعة خداوند
عالم است یا مثل ریا و سمعه و نحو اینها اگر اولست صحیح است و داعی
بر امتثال مختلف است مثل خوف عقوبت در آخرت بر ترک امتثال
و وصول بثواب یا هر دو یا فرار از مذلت یا تحصیل عزت نزد امرا یا هر دو
یا توسل بمطالب دنیویه بلکه در و نیت که حکم بصحت شود اگرچه منظور
عزت نزد مردم بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات پس مکلف در حین
نیت ناوی اینست که ایتان باین نماز مینمایم بجهت آنکه خلاق عالم جل
شانه امر بآن فرموده است یا آنکه رضای الهی جل جلاله در عمل اوست

یافت یا آنکه این اطاعت محبوب خداوند عالم است یا آنکه موجب ثواب
میشود در آخرة و نحو اینها پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ
نیت ننموده مثل اینکه محض متابعت عادة نمودن صورت نماز را بجای
آورد یا آنکه بعوض یا مزد آن قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت
باطل خواهد بود خصوصا در صورت ریا و ریا عبارت از اینست که داعی
بر اقدام بعبادة قصد تقرب مخلوقین بوده باشد خواه بجهت اینکه اورا
خوب دانند یا بجهت اینکه تعظیم اورا منظور داشته باشند یا آنکه اورا
چیز دهند یا آنکه اجابت او نمایند و هکذا و این معنی موجب بطلان عبادت
میشود خواه داعی بر عبادت محض این باشد لاغیر یا این را جزء داعی قرار
دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب بجانب مخلوقین
بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی
جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جلاله و این اعراض دنیه
مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر اینست که حکم ببطلان نتوان نمود
بدانکه اظهر مذکور شد در بیان نیت تشکیکی در اعتبار آن در حین
شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار در حین آن تا آخر
نماز لازم نیست بلکه همان قدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت
کافی است در صحت صلوة و مراد از استمرار در حین نیت تا آخر صلوة اینست
که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که ایتان باین نماز
معین مینمایم بجهت امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار باین معنی

لازم نیست بلکه استمرار حکمی لازم و معتبر در صحت صلوة است اینست که نیتی که در
اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن ایتان نماید بعبارة
اخری از مطلب مینماید باستمرار حکمی پس هرگاه نوعی شود که اخلال باین نحو
از استمرار شود نماز باطل خواهد بود بعد از این مطلب باید دانست
که اظهر مذکور شد از قصد ریا نمودن در حال نیت بود و اما اگر نیت
ریا در فعلی از افعال نماز نماید پس اگر قصد ریا نماید در فعل واجب
از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها پس اخلال باستمرار
حکمی خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از
ترک این نیت فاسد و عود بمقتضای نیت سابقه یا نه و هرگاه قصد ریا
در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر اینست که باز موجب
بطلان نماز میشود و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه
در اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در
قیامی که بعد از فراغ از قرائت و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد
بعد از آن ترک آن نمود و متحقق شد قصد رکوع بعد از عود بمقتضای
نیت سابقه ظاهر اینست که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد
بود اگرچه احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد
شبهه در بطلان نماز نیست و همچنین است هرگاه در حین نیت تردید
و تشکیک در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه و اما نیت قطع در

اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود
ظاهر اینست که نماز باطل شود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از ترک
آن نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه در دو نیت که چنین بوده
باشد اگرچه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد اگرچه احتیاط در
اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد از آن اعاده نماید و اما هرگاه
نیت قطع نماز نمود و در آن وقت مباشر فعلی از افعال نشد بعد از ترک
آن نیت و عود به نیت صلوة شروع در افعال نماز نمود ظاهر اینست
که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از
اتمام و اما قصد منافی از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار
و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم
بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد
نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان نمود باین نحو که با نیت
فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای
صلوة در صورت جهل بحیل شرعی و عدم وقوع آن منافی صلوة محکوم شود
بصحت بخلاف صورت علم بدانکه چون معلوم شد که نیت صلوة از جمله
شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو و غسل و تیمم
و خمس و زکوة و حج چنانچه احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت زکوة و خمس
و صوم جزء زکوة و خمس و صوم است و همچنین نیت وضو و غسل و تیمم
چنین است حال در نیت صلوة نیت در همه از جمله شرایط است لکن

از شرایط دیگر است که اخلال بآن سهوا و عمدا مفسد است و بدان که هرگاه
کسی در نیت متعرض صفتی شود که موصوف متصف بآن صفت باشد مثل
وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در ادا و قضا در قضا
و هکذا اشکالی در صحت آن نیست و هرگاه از راه اشتباه متعرض
خلاف شود باین معنی که میدانست نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز
شب مثلا مستحب است میخواست نیت وجوب در اول و قصد استحباب
در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی
نمود پس در صحت این قسم شبهه نیست و اگر متعرض خلاف شود عامدا مثل اینکه
با علم بمستحب بودن قصد وجوب نماید یا بعکس ظاهر این است که صحیح
بوده باشد و اگر متعرض خلاف شود جاهلا مثل اینکه نیت وجوب مینماید
در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب مینماید در واجب باعتقاد
استحباب در این صورت اشخص مبدع و عبادت آن باطل خواهد بود
پس هرگاه کسی غسل جنابت نماید بقصد وجوب در صورتیکه ذمه او مشغول
بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد یا نباشد و غسل هم از راه دیگر
بر او واجب نبوده باشد و معتقد این هم بوده باشد که غسل در این وقت
بر او واجبست و باین قصد غسل را بعمل آورد ظاهر این است که غسل او باطل
بوده باشد و اظهر مذکور شد در عبادات مستقله بود و اما اجزای عبادت
پس هرگاه کسی قرائت فاتحة الکتاب را در نماز بعمل آورد بقصد اینکه این
قرائت در نماز فریضه مستحبست مبدع است پس آثم و عمل محکوم ببطلان

خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس آن نیز ظاهر این است
که باطل بوده باشد باین معنی که جزء مستحب را بعمل نیاورده خواهد بود
لکن حکم بفساد صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر این است
که باطل بوده باشد ملخص مقام این است که اگر کسی در حین اتیان
باجزای واجبه قصد وجوب نماید و در حین اتیان اجزای مستحبه قصد
استحباب نماید یا اینکه مطلقا متعرض وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب
در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربة مطلقه در جمیع نماید یا قصد وجوب در اجزای
واجبه و قربت در مستحبه یعنی استرضا خداوند عالم یا بعکس نماید عمل آن
در جمیع این اقسام صحیح است و هرگاه کسی عادت داشته و مستقر شده که نماز را
با آداب و سنن بجا آورد اگرچه بعض از آداب و سنن بوده باشد
چنانچه غالبا چنین است و منوی او در مقام نیت چنین نمازی بوده
باشد و اشاره نماید بچنین نمازیکه این نماز را بعمل می‌آورم بجهة اینکه
بر من واجبست پس حکم بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست
و ظاهر این است که اگر مطلقا در مقام نیت متعرض وجوب نشود اگرچه جمع
نماید مابین اجزای واجبه و مستحبه بلکه مقصود محض اطاعت بوده باشد
همین قدر کفایت کند در صحت عمل و اگر قصد وجوب و استحباب هر دو
نماید وجوب نسبت باصل صلوة و استحباب نسبت بفرد این نیز صحیح است
و بدانکه ممکن است گفته شود که بجهة احکام سهو و شک تمیز مابین واجب
و مستحب لازم بوده باشد من باب المقدمه و اما هرگاه کسی امتیاز مابین اجزای

واجبه و مستحبه نماز ننمود و نماز را بعمل آورد و در نماز سهوی از او واقع
شد ظاهر این است که نماز او صحیح و اعاده آن واجب باشد و اما معنی قربة
که متعارف شده اخذ آن در نیت ممکن است که اراده از قربت این باشد
که اتیان بنماز میکنم بجهة اینکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده میشود
بدرگاه احدیت یعنی منزلت عبد است بدرگاه الهی یا اینکه اتیان بنماز
مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلی از قبایح
و مناقص و باعث تحلی بصفات حسنه است باین جهة اتیان بآن مینمایم
و اما معنی اصلی صلوة الظهر اداء لوجوبه قربة الی الله این است که من
اتیان مینمایم بنماز ظهر ادائی بجهة واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت
و امتثال امر الهی جل شانه و هرگاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود
نیز بطریق علیه انسب خواهد بود این نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء
قربة الی الله **دوم** از افعال نماز قیام است بدانکه قیام در اثنای
نماز یا واجب رکن است و آن قیامیست که در ضمن تکبیرة الاحرام بوده
باشد و هم ضمن قیام متصل برکوع و یا قیام واجب غیر رکن است مثل
قیام در ضمن قرائت حمد و سوره و قیام بعد از رفع راس از رکوع و
یا قیامیست مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه و ادعیه افتتاحیه
و در حال استعاذه و قنوت و نحو اینها و یا قیامی است مباح و آن قیامی
است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه از قدر ضرورت و مراد
از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن مصلی منتقل میشود برکوع

شرعی نه مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت بوده باشد و نه قیام
مطلق که از آن منحنی میشود پس اگر کسی منحنی شد بقصد سجود و قبل از رسیدن
جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده لازم است که راست
بایستد و بعد از آن برکوع رود و بعد از اتمام رکوع رفع راس
از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او
باطل خواهد بود اگرچه خود را بهیئت راکع برساند و اگر کسی منحنی
از قیام شد بقصد رکوع و متذکر شد که اخلال بقرائت سوره مثلا
نموده پس اگر بحد رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی
جایز نیست و حد رکوع شرعی عبارت از انحناییست که متمکن بوده باشد
از رسانیدن دو دست بر دو زانو و هرگاه متذکر شود منسی قبل از
بلوغ بآن حد لازم است که عود نماید بجهة تدارک منسی و هرگاه کسی
منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد
که اخلال بقنوت نموده عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب
است و اگر کسی منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی
متذکر شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد سجود ظاهر این است
که نماز او صحیح بوده باشد و اگر منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد
رکوع شرعی غافل از رکوع شده یا معتقد این شد که رکوع را بعمل آورده
نشست بقصد سجده و متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است
لازم است که راست بایستد و آنوقت منحنی شود بقصد رکوع و عود

جهت رکوع کفایت میکند و بدانکه اگر کسی متمکن باشد از قیام استقلال
در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن نیست و اگر متمکن نباشد
از قیام استقلالی در هیچ حالی از حالات نماز پس اگر متمکن از قیام
استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است که اختیار نماید و اگر
متمکن است از قیام استقلالی در بعض احوال نماز و از استنادی در بعض
دیگر لازم است که جمیع مابین هر دو نماید قیام استقلالی در مقدور
و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در یک رکعت بوده باشد یا هر یک
در دو رکعت و هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه اختیار قیام
استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در بعضی
احوال دیگر بخلاف آنکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی در کل
نماز با قیام استنادی خواهد بود آیا عدول از استقلال باستناد
در اینصورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر این است که جایز نبوده باشد
پس لازم است که با تمکن از قیام استقلالی این را اختیار نماید اگرچه
معتقد این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض
احوال نماز بدانکه ظاهر این است که لازم است بر مصلی در حال قیام
که اعتماد بهر دو پا نماید بنحوی که ثقل بدن بر هر دو پا بوده باشد خواه
بطریق مساوات بوده باشد یا القای ثقل بدن را بپای راست بیشتر
انداخته باشد یا عکس این خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در
رکعت واحد یا در نمازهای متعدده و بدانکه هرگاه کسی متمکن از قیام

استقلالی

استقلالی نبوده باشد عدول مینماید بقیام استنادی و اگر متمکن
از او نباشد بقعود استقلالی و الا بقعود استنادی و هرگاه مکلف
متمکن از قیام بوده باشد لکن بداند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج
خواهد شد بایماء جهت رکوع و سجود بخلاف آنکه هرگاه عدول
از قیام بقعود نماید در اینوقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن
رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود پس لازم است که اختیار قیام
نماید و عدول بقعود جایز نیست و هرگاه کسی اختیار جلوس نموده
در نماز و متمکن بوده باشد از قیام بجهة آنکه ایستاده داخل در رکوع
شود این قیام در حق او واجبست پس برخیزد و بعد از آن برکوع برود
و لکن ظاهر این است که طمأنینه بعد از قیام بر این شخص واجب نبوده
باشد و اگر متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس برکوع برود
باینمعنی که منحنی شود بحدیکه محاذی شود روی او با چیزیکه پیش
زانوی او هست و قسم کامل آن است که منحنی شود بحدی که محاذی
شود جبهه او بموضع سجود او و هرگاه متمکن نباشد از سجود معهود
که وضع جبهه بر آنچه صحیح السجود علیه بوده باشد پس هرگاه متمکن از انحنا
بحدیکه قسم کامل رکوع متحقق شود مضاعدا بوده باشد و این فرد کامل
ر[ا]
نیز در رکوع اختیار نموده لازم است در سجود که منحنی شود علاوه از انعقاد
که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود
و هرگاه در اینصورت این فرد کامل رکوع را اختیار ننموده خواه اقتصار

ننموده باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر این است که در انحناء سجودی لازم است
علاوه از انعقادی که در رکوع بعمل آورده آورده باشد بنحویکه فرق
مابین دو انحنا حاصل شود و ظاهر این است که علاوه از انعقاد بر آن
لازم نبوده باشد مجملا قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنای
سجودی اخفض بوده از انحناء رکوعی و هرگاه متمکن نیست علاوه از
انحنائی که فرد کامل رکوع بآن متحقق میشود پس احتیاط مقتضی اینست
که در انحناء رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند
اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت
رعایت احتیاط در امثال این مقام از محسنات اهل ایمان است و بدانکه
هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت
بر پهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئتی که او را بقبر میگذارند و در
صورت عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس آن
حالت و هرگاه متمکن از پهلو نباشد پشت بخوابد و پاها را بجانب
قبله دراز نموده شروع بنماز نماید و در جمیع این سه حالت لازم است
که رکوع و سجود با ایماء بوده باشد و ایماء بسر نماید با امکان و ایماء جهة
سجود زیادتر بوده باشد از ایماء جهة رکوع و با عدم تمکن از ایمای
بسر ایمای بچشم نماید و احتیاط مقتضی اینست که غمض عین بجهت
سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین جهة رکوع و ایشان بذکر رکوع
و سجود در حال ایماء نماید یعنی در صورتیکه ایماء بعین بوده باشد

ذکر

ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین ایشان نماید و فتح عین را در
ایماء قائم مقام رفع راس نماید چنانچه در صورتیکه ایماء براس بود ایشان
بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و آرام گرفتن و بالا نمودن راس
قائم مقام رفع راس در رکوع و سجود خواهد بود و نحو نماند که
ایماء جهة رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاعی یا استلقائی نیست بلکه
ثابت است در هر موضع که متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد
و ظاهر اینست که واجبست در حال ایمای بجهة سجود اگر ایماء براس
ممکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی یا بنفسه یا بمعونت غیر او بوقت
معونت ایمای براس جبهه را بآن چیز برساند و اما هرگاه ایمای
براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف بر او ایمای چشم بوده باشد ظاهر این
است که رسانیدن چیزی را که سجده بر آن جایز بوده باشد به پیشانی
واجب نبوده باشد پس اکتفا بهمان ایمای بعین جهة سجده کفایت میکند
لکن در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید اسلم بوده باشد و بدانکه
هرگاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی و عاجز شد از اتمام نماز
بآن حالت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در
صورت عجز از این منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از آن منتقل
میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی
و با عجز از همه منتقل میشود باضطجاع این در حال اشتداد مرض و تنزل
مکلف است و همچنین است حال در ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع

بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او هم رسید منتقل میشود، از
اضطجاع بقعود استنادی و هم خبر است حال از قعود استنادی و هم
چنین است حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود بقیام
و هکذا و ظاهر این است که تاملی نبوده باشد در لزوم ترک قرائت
در صورتیکه اشتغال از حالات ادنی باعلی بوده باشد مثل اشتغال
از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامی که هست در صورت
عکس است و ظاهر این است که فرقی ما بین حالتین نبوده باشد
باین معنی که ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم است سیم
از افعال نماز تکبیرة الاحرام است بدانکه هرگاه کسی معتاد نیست
مگر بگفتن تکبیرة الاحرام پس تکبیر نسبت باو متعین است احتیاج
بتعیین نخواهد بود و اگر تکبیرات سبع افتتاحیه را بعمل می آورد
هر یکرا که میخواهد تکبیرة الاحرام قرار بدهد و مخیر است در آن
ما بین نیت وجوب و ما بین اینکه این تکبیرة الاحرام است اگرچه
قصد قربة مطلقا در هر نماید همان تعیین که این تکبیر تکبیرة الاحرام
است یا نیت اینکه این تکبیر تکبیریست که بآن دخول در نماز محقق
میشود کفایت میکند در امتثال و امتیاز و بدانکه تکبیرة الاحرام
رکن نماز است پس اخلال بآن موجب بطلان نماز است خواه عمدا
بوده باشد یا سهوا و تفاوتی در این باب نمیباشد ما بین انکه اخلال
بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا با امر معتبر در آن و اخلال بجزء آن

ازانکه

از اینکه اخلال بنفس تکبیر بوده باشد یا بعض اجزای هر یک از جزئین
خواه تبدیل باشد یا باسقاط و هم چنین است حال ادای حروف از
ان مخرج حرف دیگر نمودن در جمیع این صور نماز باطل خواهد بود
و هم چنین است حال در صورت زیادتی کلمه و اما زیادتی حرف پس اگر
بسبب غیر اشباع است نماز باطل است و اگر بسبب اشباع حرکت
پس تحقیق مسئله بنحویکه شامل ما نحن فیه و غیره شود این است که حرفی که
اشباع حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب اگر ضمیر
غایبست پس اولا این است که ما قبل آن ضمیر غایب ساکن است یا متحرک
اگر ساکن است اشباع حرکت آن ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد
جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و اگر ما قبل آن ضمیر غایب متحرک
پس اگر مکسور است اشباع حرکت بنحو مذکور لازم است و اگر وقف
نماید حاجت باشباع نیست و اگر مضموم یا مفتوح است مخیر است
که در حالت وقف اشباعی نمیباشد و اما در غیر حالت وقف پس
ظاهر این است که معهود و معتاد در امثال اینمقام اشباع ضمه
ضمیر است بنحویکه مولد واو شود بنابراین اکتفای بکسره از این
محل اشکال است و اگر حرفی است که آن حرف غیر ضمیر غایب است
پس آن چند قسم است اول آن است که بعد از آن حرف حرف مد میباشد
لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت
اشباع حرکت آن حرف که مقدم بر حرف مد ملفوظی است بی عیب است

اگرچه اشباع حرکت آن حرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو
بوده باشد مثل ن یا مولد الف بوده باشد مثل ص و ق
یا مولد یا بوده باشد مثل حم و امثال و نحو هما مخفی نماند که کلام
در اشباع بحدیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه
از آن مقدار است قسم دوم آن است که بعد از آن حرف
که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف مد است و آن حرف
مد مکتوب میباشد در اینصورت سبب مد یا موجود است یا نه
در صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون و در صورتیکه
همزه بوده باشد یا آن همزه یا حرف مد در یک کلمه میباشند یا در
دو کلمه و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد این سکون یا
ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند قسم میشود اول آنست
که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده
باشد در این قسم ظاهر این است که اشباع حرکت اضعف مقدم
بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه مولد حرف بوده باشد دوم
مثل این است لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد
در اینصورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحو مذکور مشکل است
لکن شبهه در جواز آن نیست بتعبیر از قسم اول بمد متصل مینمایند
و از قسم ثانی بمد منفصل سیم آن است که سبب مد سکون لازم
بوده باشد مثل دابه و یحاجونی و ولا الضالین در این صورت

بنز

نیز ظاهر این است که اشباع حرکت حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده
باشد و تعبیر از این بمد سکون لازم مدغم مینمایند چهارم
آنست که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در اینصورت نیز اشباع
حرکت آن حرف بنحویکه مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است
مثل العالمین و نحو آن پنجم آنست که حروف مد منفک از سبب
مد بوده باشد باینمعنی که همزه و سکون بعد از حروف مد نبوده باشد
خواه مقدم بر حروف مد بوده باشد مثل آمن و اوتی و ایمانا یا مقدم
نبوده باشد مثل رحمن و غفور و شدید در غیر حالت وقف
در جمیع این صور اگرچه در اخلال باشباع حرکه آن حرف که قبل از
حروف مد است مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن
بنحویکه ضعف امتداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بفساد عمل بسبب آن
مشکل است بلکه ممکن نیست بنابراین هرگاه کسی اشباع در ضمه فای
غفور در رحیم نمود بنحویکه امتداد بحد شد بقدر دو واو حکم بعدم
جواز آن ممکن نیست و همچنین در کسره حای رحیم در غیر حالت وقف
و هم چنین در امثال آن مثل امتداد الف لفظ جلاله در مثل
الله اکبر و اشباع الفا علی در سبحان ربی الاعلی و نحو آنها ششم
اشباع حرکت است در غیر اقسام مذکوره و این منقسم به پنج قسم میشود
اول آنست که اشباع حرکه نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد و آن حرف
در مثل آن مقام موجب تغییر باشد بحیثیتی و آن معنی مقصود قاری نیز

بوده باشد مثل اینکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در آیه کریمه
سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق چه بکه الف حاصل شود معلوم است
ان الف در مثل اینمقام موضوع است از برای علامت تثنیه و این
معنی را قصد نیز نماید تشکیکی در عدم جواز و بطلان عمل در اینصورت
نیست **دویم** مثل آنست که در قصد این را اگر زیادتی مقتضی این
بود یعنی قرائت نمود با اشباع فتحه قاف در آیه شریفه بنحو مذکور لکن
قصد این که صیغه تثنیه است نمود یا آنکه قصد عدم نمود مختار
در این قسم عدم جواز و بطلان عمل است **سیم** آنست که حرفی که
از اشباع حرکت حاصل شد اگرچه در مثل آن مقام موضوع نیست
بجهة معنی لکن موجب اندراج کلمه مزید فیها میشود در تحت بعض الفاظ
موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر بحدیکه بگوید اکبار و حرف
زاید بسبب اشباع فتحه در اینمقام اگرچه وضع بجهة معنی نشده است
لکن باعث این شد که این لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه
نظر باینکه اکبار جمع کبر است و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز
بر دو قسم است بجهة آنکه این معنی یا منوی قاری نیست یا نه در صورت
اول تشکیکی در فساد آن نیست و اما در صورت ثانیه پس مختار در آن
نیز فساد عمل است و فرقی در این باب ثابت نیست اینکه اکتفا بآن نماید
یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه فرض شود که این
اشباع سهوا شده باشد در اینصورت اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای

عمل تدارک لازم و با تجاوز از محل تدارک نمی‌باشد و در هر دو صورت
عمل صحیح است و از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم
شد **قسم پنجم** از اقسام مسئله آنست که اشباع حرکت نماید بنحویکه
مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول باشد و نه از قبیل قسم
ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع
کسره هاء جلاله بنحویکه یا حاصل شود و نحو اینها ظاهر حکم بطلان
عمل است در اینصورت باز بدانکه تفاوتی نیست در حکم بفساد
در اقسام مذکوره ما بین اینکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت
قرآن که بر این شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی فرق
که هست مابین تلاوت قرآن مثلا و نماز آنست که اگر اتیان بچنین
عمل در تلاوت قرآن نماید اجزاء بآن نمی‌توان نمود لکن با تدارک و
تلافی بنحویکه اخلال بترتیب واقع نشود عمل بی‌عیب و صحیح است
و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی از او صادر شده باشد و از محل
تجاوز ننموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم
بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل شد که شود تلافی ضرور نیست
بلکه جایز نیست و نماز صحیح است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس حکم
است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که این زیادتی باعث
این میشود که مزید فیها خارج از قرآن مجید و دعا و ذکر شود با نه
اگر اول است مثل اکبار که مصداق هیچیک نیست در اینصورت حکم شود

بطلان نماز و اعاده هم ضرور نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد
اگرچه در صورت اجتزاء بآن نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده
نماید بر وجه صحیح صحیح خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
حکم چنین اشباعی در اذکار سجده نماز باین نحو که اگر این اشباع
موجب خروج از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود و اگر نه فسادی
نخواهد بود در صورت عمد و اما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان
نیست اگرچه امتثال بآن ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود
مخفی نماند که آنچه مذکور شد در صورتی بود که اشباع حرکت حرفی نماید
که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرائت بوده باشد
یا اذکار واجبه یا اذکار سجده و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد مثل
آنکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید یا اشباع حرکت آن بنحویکه مولد
حرف بوده باشد اشکالی در آن هست ظاهر آنست که اگر متعمدا چنین
نماید باعث بطلان نماز شود و اما اگر ساهیا بوده باشد ضرری
نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اگرچه موجب سجده سهو شود
بعد از آنکه این مباحث منقح شد شروع میکنیم بچیزیکه کلام ما در آن بود پس
میگوئیم در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید
الله اکبر مثل آلله اذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در
بطلان نماز نیست و هرگاه این معنی منوی نبوده باشد مختار این است
که موجب بطلان نماز شود استیناف آن لازم بوده باشد مگر در صورتیکه

سهوا بوده باشد در این صورت ظاهر آنست هرگاه اعاده نماید بنحو
صحیح نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه اشباع در الف جلاله یعنی
الف حائل مابین لام و هاء جلاله زیاد نماید بضعف بحریکه آن
امتثال حاصل میشود ظاهر آنست که حکم بفساد و لزوم استیناف
نتوان نمود بلکه ظاهر آنست که صحیح بوده باشد و اما هرگاه ضمه هاء
جلاله را اشباع نماید بنحویکه واو حاصل شود پس قاعده مقتضی حکم بفساد
و عدم حصول امتثال است و اما اشباع فتحه با در اکبر بنحویکه مولد الف
بوده باشد پس حکم بفساد در آن اظهر است اگرچه ناوی نبوده باشد
آنچه را مثل آنچه هست موضوع بازای او بوده باشد و هم چنین است
حال در اشباع فتحه همزه اکبر چنانچه مذکور شد **مبحث چهارم**
در لزوم قیام است در جمیع اجزای تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است
بر مکلف در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام
نماید در حال قیام پس در اینصورت اتیان بآن قاعدا یا حین اراده
قیام یا شروع قبل از انتصاب نماز باطل است و هم چنین هرگاه اتیان
نماید بتکبیر در حال انحنا بجهة رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق بوده
باشد و چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است
رعایت جمیع واجبات نماز در آن مثل طهارت از حدث و خبث
و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال بچیزی
از اینها نماید اگرچه در جزئی از اجزاء تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل

خواهد بود **مبحث پنجم** در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی
تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه
نماز باطل میشود بسبب اخلال بان باطل میشود بسبب زیادتی ان خواه
عمدا بوده باشد یا سهوا بنابراین هرگاه تکبیرة الاحرام را بعمل اورد ثانیا
نماز باطل میشود و هرگاه ثالثا بعمل اورد نماز صحیح خواهد بود و هم
چنین است حال در هر فرد از ان نماز صحیح میشود و در زوج باطل
مبحث ششم اگر کسی نیت نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام بوده باشد
لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل ماموم مسبوق برکوع مضایقه از صحت
ان نداریم خلاف اینکه قصد تشریک نماید **چهارم** از واجبات
نماز قراءت است و در ان چند بحث است **اول** بدانکه وجوب
قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در
هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر
و عشا سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و نحو انها و نماز جمعه
و عیدین و هم چنین در هر رکعت از اولیین نماز چهار رکعتی و سه
رکعتی باین نحو که متعین است قرائت حمد در انها بالاتفاق و اما وجوب
تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخریین از
نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در انها مابین قرائت حمد
و تسبیحات اربع و مختار این است که اشتغال در نماز مستحب ممکن نیست
مگر بقرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها **دویم** بدانکه هرگاه کسی

اخلال

اخلال نماید بقرائت سوره حمد عمدا در نماز نماز او باطل است قطعا
و هم چنین است هرگاه اخلال نماید بجزئی از ان نماید عمدا یا جهلا بلکه
چنین است حال اگر چه اخلال بحرفی از حروف ان نماید و از این
قبیل است هرگاه تبدیل حرف از حروف ان نماید بحرفی دیگر و بدانکه
حروف منقسم شده بسه قسم حلقی فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرفست
همزه و ها و عین و حای بی نقطه و غین و خای با نقطه مخرج همزه
و ها اول حلق است بنابر انکه اعتبار اولیت از جانب سینه
شود و اخر حلق است بنابر انکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود
و مخرج عین و حای بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین و خای
با نقطه اخر حلق است بنابر اعتبار اولیت از سینه و اول حلق است
بنابر اعتبار اولیت از جانب دهن و اما فمی پس هجده حرفست
اول قافست و مخرج ان اخر زبانست با انچه محاذی انست از کام
بالا **دویم** کاف است و مخرج ان بعد از مجاور از مخرج قافست
قریب بان از جانب سر زبان **سیم و چهارم و پنجم** جیم و شین و یای
دو نقطه در تحت و مخرج این سه حرف وسط لسان است که منضم
شود ببعضی از ضواحک فوقانی یا ببعضی از طواحن در فوق خواه
از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار لکن از جانب یسار
اسان تر است **هفتم** لام است و مخرج ان طرف زبان است
که نزدیک بسر زبان بوده باشد با انچه محاذی ان است باللثه ربا عیات

ششم ضاد نقطه دار است و مخرج ان طرف لسان است

دانیاب در جانب فوق از جانب چپ **هشتم** نون است و مخرج ان سر زبان
است باللثه ثنایات در فوق یعنی بیخ دندانهای پیش بالا **نهم**
رای بی نقطه است و مخرج ان بعد از مجاورت از مخرج نون است از جانب
پایین زبان مجملا مخرج او طرف زبانست که داخل شود به بیخ بعضی از
ضواحک در جانب بالا **دهم و یازدهم و دوازدهم** طا و دال بی نقطه است
و تای دو نقطه در فوق اکثر جاها تصریح بان نموده اند انست که مخرج
این سه حرف زبانست با بیخ ثنایای فوقانی لکن لسان باید میل نماید
در وقت ادای طا بسوی حنک اعلا و در وقت ادای تا بسوی لب
پایین و در وقت ادای دال بمابین این دو حد لکن ظاهر این است
که تفرقه شود مابین تلفظ طا و تا و دال در مخرج خصوصا در وقتیکه
طا جز کلمه بوده باشد مثل صراط الذین باین نحو که مخرج طا پایین تر از
سر زبان بوده باشد قریب بمخرج شین با انچه محاذی اوست از
حنک بالا **سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم** ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثای
مثلثه است و مخرج این سه حرف سر زبان است با سر ثنایای فوقانی
شانزدهم صاد بی نقطه **هفدهم** سین بی نقطه **هیجدهم**
زای نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حروف بعضی
گفته اند مخرج این سه حرف و بعضی گفته اند مخرج این سه حروف میان
زبانست با طرف ثنایای فوقانی و مذکور در جمله از رسایل مؤلفه
در علم قرائت این است که مخرج انها سر زبانست با زیر ثنایای تحتانی

دابن

و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج انها طرف زبانست با فوق ثنایا ظاهر
این است که انچه مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه میشود هیچیک صحیح نبوده
باشد بلکه حق این است که مخرج صاد پایین تر از سر زبانست با منتها الیه
لثه ثنایای بالا که اول کام بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج انها
طرف زبانست با فوق ثنایا دور نیست که اشتباه شده باشد بتلفظ نفس
این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد و این توهم بجهة اینکه صاد
مرکب از سه حرفست صاد و الف و دال و هر یک از انها مخرجی دارد بلکه
مراد در این مقام تعیین مخرج انچه مقصود باین سه حروفست و مخرج ان
طرف زبان و نفس ثنایا نیست بلکه مخرج ان بنحویست که مذکور شد
و ممکن است توجیه شود کلام ابن حاجب بنحوی که راجع شود بانچه ذکر
شد باین نحو که مراد از طرف پایین تر از سر زبان بوده باشد و مراد
از ثنایا منبت ان بوده باشد که بیخ ثنایا در جوف گوشت و پوست
بوده باشد بنابراین امر در قول اول اسهل است پس همه راجع میشود
بانچه گفته شد و اما مخرج سین و زا پس ان بالاتر از مخرج صاد است
یعنی اقرب بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و اما حروف شفوی پس چهار
حرفست اول فا و مخرج ان وسط لب پایین است با طرف ثنایای فوقانی
دویم واو سیم میم چهارم بای موحده است مخرج این سه حروف میان
دو لب است میم از خارج و با در داخل و واو از میان داخل و خارج
و ظاهر این است که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت

قرائت نموده باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که
اتیان ما بین حروف تحقق شود وعلاوه بر آن از محسنات قرائت
است مجملا معتبر در تلفظ حروف آن است که در حین تلفظ هر گاه
اهل لسان مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود
واگر چنین نباشد محکوم ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب
مشخص شد میگوئیم که مطلب این است که اخلال بحرفی از حروف
فاتحة الکتاب نشود وهم چنین است کل اذکار واجبه در نماز
مثل تکبیرة الاحرام وذکر رکوع وسجود وتشهد وتسلیم اخلال
بحرف وامداد هر یک که بوده باشد عمدا موجب بطلان نماز است
خواه ترک آن حرف بوده باشد یا تبدیل حرف بحرف دیگر چنانچه
عوام باطل مینمود بسبب اخلال بتشدید واما مد متصل پس رعایت
آن لازم خواهد بود واما مد سکون لازم مدغم پس رعایت آن نیز
لازم است واما مد فواتح سور ظاهر این است که رعایت آن لازم
بوده باشد وهم چنین است مد ابدال واما مد منفصل پس ظاهر این
است که حکم بعدم لزوم رعایت آن در نماز وغیر نماز اشکالی
نداشته باشد واما مد عارض پس حکم بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه ظاهر
این است که لازم نبوده باشد واما اخلال باعراب وحرکات پس اگر
مخالف قواعد عربیه ومغیر معنی بوده باشد شکی در بطلان نماز
در این صورت نیست واگر مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی

بوده

نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال وضم هاء لله در این صورت نیز حکم
ببطلان نماز بی اشکال است واگر موافق قواعد عربیه است لکن مخالف
قرائت مشهور است مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم بعدم
جواز اگر چه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل نجات است
مبحث سیم بدانکه مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب ودر رکعتین
اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت حمد وتسبیحات
اربع اگر چه اخلال بسوره حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین
پس امتثال حاصل میشود بقرائت حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین
یا تسبیحات در هر یک از آنها یا قرائت حمد در رکعت ثالثه وتسبیحات
در رابعه یا عکس آن اما تسبیحات افضل است در حق امام ومأموم
ومنفرد واما عدد تسبیح پس آن چهار است باین نحو سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر همین قدر واجب است وعلاوه بر آن
واجب نیست بلی افضل ومستحب آنست که سه مرتبه اتیان باین نماید
دفعه اولی واجب ودو مرتبه بعد مستحب واحوط بلکه اظهر تعیین
اخفات وعدم جواز جهار است در تسبیحات وهر گاه شروع نمود
بیکی از سوره مبارکه حمد وتسبیحات اربع ظاهر این است که اخیر را
شروع نموده در حق او متعین است عدول از آن بدیگری جایز نیست
بلی هر گاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز این بود که تسبیحات
اربع را خوانده باشد وباین قصد شروع در نماز نمود لکن در محل

تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد ودر اثنای حمد متذکر شد بحقیقت حال
در این وقت ظاهر این است که اجتزا باین حمد نتواند نمود ولازم است
عدول از آن نماید واز این قبیل است جریان عادت بعنوان استمرار
بقرائت تسبیحات بلکه چنین است حال اگر چه متذکر شود بحقیقت حال
بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد تا داخل در رکوع شرعی نشده
باشد وهم چنین است حال هر گاه مقصود او این بود که سوره مبارکه حمد
تلاوت نموده باشد وغفلة شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آن
متذکر شد بحقیقت حال در این صورت نیز ظاهر این است که اکتفای بآنچه
در آن شروع نموده نمیتواند نمود بلکه لازم است عدول از آن نموده
وظاهر این است که جایز است بعد از عدول از آنچه شروع نموده همان را
نیت نماید وان اجمل اورد مبحث چهارم شبهه نیست بسم الله الرحمن الرحیم
جزء از سوره فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرآنیه میباشد مگر سوره
برائت وچونکه والضحی والم نشرح یک سوره است وهم چنین فیل
ولایلاف پس هر گاه کسی در نماز فریضه قرائت این دو سوره را نماید
اعاده بسمله در اثنا ضرور نیست بلکه مشکل است مبحث پنجم
در وجوب تعلم فاتحة الکتاب است بدانکه هر گاه کسی هیچ نداند فاتحة
الکتاب را یا خوب نداند بلا تشکیک واجب است بر او تعلم آن
با تمکن از آن واین تعلم گاه هست که واجب عینی فوری است بتاخیر آن
آثم خواهد بود واین در صورتیست که در آن وقت متمکن از تعلم هست

وبتاخیر

وبتاخیر عاصی است بعدم تمکن از آن بلکه عالم بتمکن از آن نیست وگاه
هست که واجب تخییری است مثل کسیکه متمکن است از نماز جماعت در وقت
معین چنانچه متمکن است از تعلم در این حالت ممکن است که بگوئیم که تعلم
فاتحة الکتاب در این وقت در حق این شخص خود مطلوب نبوده باشد
لکن در صورتیکه قاطع بوده باشد بتمکن از آن فیما بعد اشکالی که
در این مقام میتوان نمود این است که علم بتمکن از اتیان نماز بجماعت
بنیاد مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال ورود امری که
مفسد نماز بوده باشد در اثنای نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید
باعتقاد طهارت ودر اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر
شود یا موتی در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق
امام یا بعضی از این امور که مبطل نماز است در حق خود ماموم طاری شود
در اثنای نماز مجملا چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابت علم بتمکن از
درک نماز در جماعت با این احتمالات متکثره مشکل است بنا براین
مفری از مطلوبیت تعلم نبود نخواهد بود لکن ممکن است که گفته شود
که گاه هست در صورت اختیار بسیار از رجال امام علم عادی حاصل
شود بانتفای امور مذکوره بنا براین مخیر خواهد بود در آن حین ما بین
تعلم فاتحه واتیان نماز بجماعت واگر متمکن است از قرائت از خط ظاهر این
است که جایز است قرائت از مکتوب اگر چه احتیاط اجتناب است وهر گاه
وقت مضیق بوده باشد بنحویکه هر گاه مشغول تعلم شود متمکن از درک

نماز در وقت نخواهد شد ظاهر این است که اشتغال بتعلم در اینوقت
در حق او جایز نبوده باشد بلکه لازم است نماز را بعمل آورد بهر نحو که مقدور
او بوده باشد لکن در این مقام تفصیلی است بیان آن اینست که اینشخص با
اجتماع شرایط تکلیف در سعه وقت اگر تمکن از تعلم بود و مع ذلک
اخلال بان نموده تا ضیق وقت ممکن است که گفته شود نماز مطلوب در
اینوقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة الکتاب است با اخلال بان
آثم است و باتیان نماز با عدم فاتحه امتثال در حق او نیست و اگر تمکن
نبوده پس اگر بعض از فاتحه معلوم او هست و هم چنین بعضی از قران غیر از
فاتحه نیز معلوم او هست در اینصورت ظاهر این است که اکتفا بهمان
مقدار معلوم از فاتحه میتوان نمود و انضمام قران غیر از فاتحه بمقدار
معلوم از فاتحه بحدی که معادل فاتحه شود ظاهر این است که لازم نبوده
باشد و هم چنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار فاتحه نیز لازم
نیست و اگر هیچ جزء از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قران
غیر فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قران غیر فاتحه معلوم او هست
خواه مقدار معلوم معادل فاتحه باشد یا نه در اینصورت ظاهر اینست
که عدول از قران بغیر آن نمیتوان نمود بلکه لازم است تلاوت مقداری از
قران نماید و احتیاط مقتضی اینست با امکان اقتصار بر اقل از مقدار
فاتحة الکتاب ننماید و اتقن آنست که با امکان عدد حروف و آیات را
رعایت نماید اگر چه آیات مختلف بوده باشد با آیات فاتحه در حروف

بتحصیل نمودن شش آیه در قران که معادل با کلمات و حروف شش آیه
فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آن
است و اما هرگاه عالم بقران مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد
در اینصورت اگر چه اجتزاء بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه
واجب نیست لکن احتیاط در اتیان بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار
فاتحه **بحث ششم** در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی گنگ است
بدانکه واجب در حق اخرس در جمیع اجزای قولیه این است که زبان را
حرکت داده باشد و در حین حرکت آن اعتقاد نماید بقلب خود که
این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت یا بجهة غیر اینهاست و ظاهر
این است که همان عقد قلب کفایت میکند حاجت باشاره با انگشت نبوده
باشد **بحث هفتم** بدانکه در صلوة مندوبه از آن حیثیت که صلوة مندوبه
است قرائت سوره در آنها معتبر نیست بخلاف صلوة مفروضه که بنابر اظهر
و اشهر در حال اختیار و سعه جا بجهة لازم است قرائة فاتحة الکتاب
در آن واجب است قرائت سوره پس لازم است در هر رکعتی از نماز دو رکعتی
و در هر رکعتی از رکعتین اولیین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از
فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد یکی از سور قرآنیه از قراریکه مذکور
خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بان جایز نیست مگر در چند صورت
اول مریض اگر چه مشقتی که مناط سقوط تکلیف است در قرائت سوره
در حق او متحقق نبوده باشد **دویم** مستعجل پس جایز است در حق کسیکه

بعد از دخول در نماز وصف استعجال عارض او شود اقتصار بحمد تنها مثل
اینکه افتتاح نماز و بعد از دخول در نماز متذکر شد که باثوبی وعل کرده
بوده است که بجهة انجام امر مهمی نزد او در دفتر باشد و غفلة در همان وقت
شروع در نماز نموده بید اند شخص موعود له منتظر است با آنکه شروع
در نماز نموده شخص عزیزی حاضر شد مطلب مهمی با و دارد در کمال استعجال
معهذا هرگاه وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده
باشد پس آن دو قسم است **اول** آنست که هرگاه ترك نماز در
آنوقت نماید بجهة اشتغال باحتیاج احتیاج ترس فوات صلوة در
وقت دارد **دویم** آنست که چنین نبوده باشد ظاهر این است که
اقتصار بحمد و ترك سوره در هر دو صورت ثابت بوده باشد خصوصا
در صورة اولی و ظاهر این است که این حکم من باب الرخصة است باین معنی
که ترك قرائت سوره نسبت باو جایز بوده باشد بلکه قرائت سوره نیز
جایز خواهد بود بلکه دور نیست نسبت ببعضی حالات اصحاب کسی او
بنا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط بوده باشد مگر در صورت تعریض
که مناط در سقوط تکلیف است **سیم** در ضیق وقت است باین معنی که
وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را نداشته و در این مقام چند احتمال
است **اول** آنست که اگر شخص جمیع شرایط تکلیف بوده مگر در آخر وقت
و بعد از اجتماع درك وقت را نمود مگر بمقداریکه کفایت یکرکعت
با فاتحه بدون سوره نماید پس لازم است اتیان یکرکعت نماید با اقتصار

در آن بحمد و ترك سوره جایز بلکه متعین است **دویم** مثل اول است
مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را
دارد و ممکن است که گفته شود اقتصار بحمد مجوز بوده باشد **سیم**
آنست که در اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر باتکال بر سعه
وقت تاخیر نمود یا غفلة تاخیر اتفاق افتاد و وقتی ملتفت شد ظاهر شد
که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد دور نیست حکم این قسم
مثل دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یکرکعت بدون
سوره نماید اتیان نماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین لکن در
رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت
سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت
بدون سوره نماید در اینوقت ظاهر این است اقتصار بحمد و ترك
سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد **چهارم** آنست که متعمدا
تاخیر در نماز نمود تا حد مذکور در اینصورت ظاهر این است که در این
تاخیر آثم و اقتصار بحمد و ترك سوره در حق او جایز نبوده باشد و بعد
از رکعتین بلکه نماز او در چنین صورت قضا است و تدارك آن با حمد
و سوره در رکعتین بعلاوه توبه لازم است **بحث پنجم** خایفست و
اندراج این بحث مستعجل ظاهر است و حکم این معضلا بیان شد
بحث هشتم در بیان عدم جواز قرائة بعض سور قرآنیه است
در نماز بدانکه جایز نیست قرائة نمودن سوره که وقت بسبب قرائة این

فوت شود و هم چنین جایز نیست قرائت سوره عزایم یعنی سوره الم تنزیل
و سوره فصلت و سوره والنجم و سوره علق و منع از قرائت سوره مذکوره
مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز
کسوف و خسوف و غیرها اما پس منع در صلوة مندوبه ثابت نیست و
چنانچه حرام است قرائة این سوره در صلوة مفروضه موجب بطلان
نماز نیز میشود و فرقی در این باب ما بین جاهل و عالم نمیباشد و در
هر دو صورت فاعل آثم و نماز او باطل است مگر در مقام تقیه که در آن
وقت قرائت این سوره جایز و نماز صحیح است و هم چنین جایز نیست
خواندن آیه سجده که قرائة آن هم موجب بطلان نماز است و اما قرائة
بعض از این سوره که غیر آیه سجده بوده باشد پس اگر مکلف ناوی قرائة
کل سوره سجده بوده باشد بقصد سوره واجبه در نماز و بعد از قرائة
بعضی از آن که غیر آیه سجده باشد تمام شد عدول بسوره دیگر نمود
یا به نیت قرائة کل سوره شروع در قرائة سوره نمود لکن بقصد قرائة
سوره واجبه در نماز ظاهر آنست که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده
باشد لکن صورت اولی بعد از حرمت موجب بطلان نماز نمیشود و در
ثانی حکم ببطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از
اتمام و هرگاه ناوی بعضی سوره غیر آیه سجده بوده باشد و قرائت
همان بعض را نماید نه بقصد قرائة ثانیه در نماز ظاهر آنست که حرجی
در این قسم نبوده باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد اگرچه

درحال

در حال قرائة سوره ناسیا بوده باشد و اگر آن بعض را بقصد قرائة در
نماز قرائة نماید جایز نیست بلکه موجب بطلان است و اظهر مذکور
شد در صورت عمد یا جهل بود اما هرگاه سهوا بوده باشد پس اگر متذکر
شد بقرائة سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع تشکیکی در صحت
نماز نیست و اگر متذکر شد بعد از فراغ از سوره و قبل از دخول
در رکوع ظاهر آنست که اکتفا بسوره عزیمه که خوانده شده نتواند
نمود بلکه لازم است عود نموده قرائة سوره دیگر نماید نماز او در این
صورت صحیح خواهد بود و اگر متذکر شد بعد از فراغ از آیه سجده
قبل از اتمام سوره لازم است عدول از این سوره نمودن قرائة
سوره دیگر نموده نماز را تمام نماید و اما حکم سجده در اقسام ثلثه
مذکوره پس میگوییم ناسی در این مقام یا ناسی حکم است باین معنی که
میدانست این چهار سوره مشتمل بر آیه ایست که قرائت آن موجب سجده
است لکن فراموش نمود و فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او نبوده
باشد نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد است و نماز او باطل خواهد بود
یا آنکه مراد از ناسی آنست که غفلتا و ذهولا شروع نمود بقرائة این
سوره خواه ناسی حکم بمعنی که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر آنست
که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد
لکن بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی حکم باین معنی بوده باشد
یعنی میدانست که قرائت سوره عزایم در نماز جایز نیست و این معنی را

فراموش نموده و قرائت نمود بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بعمل آورد
بعد از آن متذکر شد خواه بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از
دخول در رکوع ظاهر آنست که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم
بوده باشد اگرچه آثم در حق او نمیباشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجود
متذکر شد ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از
فراغ از نماز نماید و لازم است عدول از آن سوره بسوره غیر عزیمه
نموده نماز را تمام نماید و در جمیع این صور احتیاط اعاده نماز است
بعد از اتمام و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در اثنای قرائت
سوره لکن قبل از بلوغ نصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف در این
صورت بی اشکال عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و تشکیکی
در صحت نماز نیست و اگر متذکر بحقیقت حال شد بعد از تجاوز از نصف
قبل از شروع بقرائة آیه سجده یا متذکر شد در اثنای قرائة سجده لکن
قبل از فراغ از آیه در این دو صورت نیز ظاهر آنست که عدول از آن
سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده در صورت اخیره
لازم بوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد و مخفی نماند که
چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجب جایز نیست هم چنین استماع آیه
سجده در نماز واجب جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است لکن
مصرح به در کلمات جماعتی از فقها لزوم ایماست جهت سجود در اثنای
نماز و لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنابراین احتیاط مقتضی

اینست

اینست که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز را اعاده
نماید **بحث نهم** بدانکه حرام است تلفظ بلفظ آمین بعد از فراغ از
سوره مبارکه حمد و موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر آنست که
حرمت اختصاص ندارد ببعد از سوره فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن
ثابت در جمیع احوال نماز مگر در حال تقیه و ظاهر آنست که این
حکم در صلوة مندوبه نیز ثابت و ظاهر آنست که این حکم در قنوت
در جمیع نمازها جایز بوده باشد و احتیاط اجتناب است **بحث دهم**
در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجب بدانکه قران
در این مقام عبارتست از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره و بعض
سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد اینکه از قرائة مطلوبه
در نماز است و ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان
نماز میشود پس هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد و در اثنای
قرائة مشخص شد که یک کلمه از آن سوره فراموش شده در این صورت
هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوت نماید
لازم است عدول بسوره دیگر نماید این قران منهی عنه نخواهد بود
و هم چنین شروع بسوره نمود غفلتا یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره
نماید اگرچه بعد از فراغ از قرائت کل سوره متذکر شد بحقیقت
حال در این صورت ظاهر آنست که اکتفا باین سوره نمیتواند نمود
بلکه لازم است عود نموده قرائة سوره دیگر نماید بعد از تعیین یا همان

سوره را تعیین نموده قرائت نماید و قرانی در اینمقام نخواهد بود اگرچه بعد از
نیت قرائت سوره دیگر نماید و همچنین است حال در صورتیکه شروع بسوره
نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه عدول
از آن سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله قران منهی عنه نیست و اوضح
از اینها در عدم صدق قران قرائت آیات قرآنیه است در قنوت پس
مطلقا اشکالی در آن نیست و اما صلوة مندوبه پس جواز قران در آن محل
تامل نیست بحث یازدهم در بیان رعایت جهر و اخفات است بدانکه
اقوال ثابته در صلوات یومیه از حیثیت جهر و اخفات منقسم به قسم
میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لازم الجهر پس آن
قرائت حمد و سوره است در رکعتین از فریضه فجر و رکعتین اولیین
از مغرب و عشا و اما لازم الاخفاة پس آن قرائت حمد و سوره است
در ظهر و عصر سفری و رکعتین اولیین از ظهر و عصر حضری و همچنین
قرائت حمد یا بدل او از تسبیحات در رکعتین اخیرتین ظهر و عصر و عشا
و رکعت ثالثه مغرب و اما جایز الامرین پس آن ماعدای اینهاست بدانکه
مهم در اینمقام این است که تنبیه بر چند امر شود اول آنست که اقل مرتبه
جهر این است که فرض شود قرائت بنحوی بوده باشد که اگر شخصی با اعتدال
قوه سامعه در جنب او بوده باشد جوهر صورت او را در هر حروف بشنود
و ادنی مرتبه اخفات آنست که قرائت بنحوی بوده باشد که سماع صوت
بنحو دقایق در صورت اعتدال قوه سامعه متحقق شود نه غیر و مرتبه فوق

آن اینست که سماع جنا بجز صوت بنحو دقیق متحقق نشود نسبت بغیر متحقق
شود لکن بر جوهر صوت دویم آنست که حکم جهر در قراءة در صلوات
مذکوره مختص است برجال و در حق نسا ثابت نیست پس زنها مخیرند
مابین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد که اجنبی صوت
او را میشنود در اینصورت اخفاة در حق او متعین است و هرگاه زنها امامت
زنان نماید لازم نیست جهر در قراءت بنحویکه سماع در حق ایشان متحقق
شود و اما در لزوم رعایت اخفاة در قراءة و بدل او در مواضعیکه مذکور شد
فرقی مابین رجال و زنها نمیباشد و اخبار مذکوره در جهر لازم بود و اما
جهر مستحب مثل جهر در بسمله و ادعیه و اذکاری در صلوة جهریه پس ظاهر اینست
که در حق نسا این استحباب ثابت نیست بلکه اشفای جهر در اینجا بطریق
اولی خواهد بود سیم بدانکه مختار استحباب جهر است در بسم الله
الرحمن الرحیم در صلوات اخفاتیه پس مستحب است جهر به بسمله در غیر نماز
صبح و رکعتین اولیین عشائین مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین
بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین آن مثل رکعتین اخیرتین عشا و رکعت
ثالثه مغرب هرگاه قراءت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده
باشد یا در حق منفرد و اما در حق ماموم ظاهر این است که چنین نبوده باشد
بلکه مستحب در حق او اخفات است سیما در صورتیکه امام بشنود هرگاه
جهر نماید چهارم آنست که هرگاه کسی اخلال بجهر و اخفات نماید
اگر عامدا باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا اگرچه اخلال بآن در کلمه

بوده باشد و اگر اخلال جاهلا بوده باشد باین نحو که نمیدانسته که رعایت
جهر در قرائت در نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات در قراءة نماز
ظهر لازم بوده اخفات در اول و جهر در ثانی نمود یا آنکه عالم بوده
لکن ساهیا و غفلتا چنین نمود نماز صحیح است خواه جاهل عالم شود
بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن بعد از فراغ
از قراءت یا در اثنای قراءت و همچنین است ساهی خواه متذکر شود
بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن بعد از فراغ از قراءت
یا قبل از آن بالجمله در جمیع احوال نماز صحیح و بی عیب است و ظاهر این
است که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود یا متذکر شود در اثنای آیه
اخیره اگر قراءت نموده محکوم بصحت اکتفا بهمان مینماید اعاده
آن ضرور نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن اتیان نموده باشد
و در ما بقی بعد از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت
معتبره در آن نماید و اما هرگاه علم بحقیقت حال یا تذکر در اثنای
کلمه واحده بوده باشد ظاهر این است که در اینصورت اعاده آن بعض
کلمه که قراءت نموده با کیفیت معتبره در آن لازم بوده باشد و همچنین
است حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد
مثل اینکه مابین جار و مجرور یا مابین مضاف و مضاف الیه در اینصورت
اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در آن نماید و اخلال
بجهر یا اخفات ساهیا ظاهر این است که موجب سجده سهو واجب

بوده

نبوده باشد و هرگاه کسی عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن
اشتباه در محل آن نموده مثل اینکه جهر نمود در نماز اخفاتی و اخفات
نمود در جهری ظاهر این است حکم این شخص حکم جاهل بوده باشد پس
هرگاه عالم شد بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ از نماز نبوده باشد اعاده
نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود
در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول در رکوع بوده باشد و باید دانست
که اخبار مذکوره که لازم است رعایت جهر در قراءت در نماز ذکر ظاهر
اینست که این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد و اما ماموم مسبوق
ظاهر اینست که جهر در قراءة در اینصورت بر او واجب نبوده باشد
بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن این در صورتیست که با
بوصف ایتمام بوده باشد و الا رعایه جهر لازم است بحث دوازدهم
در بیان موالات است بدانکه واجبست رعایة موالات در آیات
فاتحه الکتاب و آیات سوره و همچنین میان این دو سوره یعنی آیات را
متوالی یکدیگر تلاوت نماید یعنی در اثنای قراءة آیات هر یک از فاتحه
و سوره احداث چیزی ننماید که ماحی صدق قراءة حمد یا قرائت سوره
بوده باشد و همچنین مابین حمد و سوره خواه شیء متخلل از قرآن بوده
باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین چیزی نماید اگر
عمدا بوده باشد اثم و موجب بطلان قراءة است مگر سکوتی که بجهت
عذری بوده باشد و حلول آن ماحی صدق قراءة باشد بطلان قراءت

تا ثبت اگرچه اثم متحقق است و اگر ان فعل خارجی که تخلل شده ما بین
صورت صلوة هم هست موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده
باشد یا سهوا قول بوده باشد یا محض سکوت یا هر دو و اگر ما بین
صورت صلوة نیست لکن ما بین صورت قرائت هست اگر عمدا بوده باشد
ظاهر اینست که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر سهوا بوده باشد
دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفا بهمان استیناف قرائة نماید
مبحث سیزدهم در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است پس میگویم
مسئله مقصود بچند صورت است **اول** انست که از سوره منویه بسوره
دیگر بعد از تجاوز از نصف در غیر روز جمعه عدول نماید بی اشکال
چنین عدولی جایز نیست اگرچه سوره سوره غیر جحد و توحید باشد
و سوره که خواهد عدول نماید سوره مولفه دران نماز نبوده باشد
پس لازم است که نماز را بهمان سوره که شروع نموده با تمام برساند
چنانچه عدول از سوره بسوره دیگر جایز نیست هم چنین عدول از فرض
بنفل جایز نیست **دویم** مثل اینست لکن در روز جمعه و عدم جواز
عدول در این صورت نیز محل تامل نیست لکن اگر عدول نماید از نماز
فریضه بنافله و اتمام نماز نماید بر نیت نماز نافله مبدا از ان
اتیان بنماز فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین ظاهر اینست که این
عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد جهة درک فضیلة نماز با سوره جمعه و
منافقین لکن در صورت نسیان باینمعنی که شروع نمود در ان نماز بسوره
قل

قل هو الله احد با غفلت و ذهول از اینکه روز روز جمعه است یا از اتحاد
دو سوره در ظهر روز جمعه مثلا بنابراین هرگاه بانکه کی بر اینکه روز جمعه است
و سوره جمعه و منافقین دران مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله
احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نه عدول از سوره بسوره
دیگر و نه عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست مخفی نماند که حکم مذکور
که عبارت از جواز عدول از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه
است و در نماز شب جمعه ثابت نیست و هم چنین در نماز صبح نیز ثابت
نیست و ظاهر اینست که در نماز عصر روز جمعه ثابت نبوده باشد بلکه
ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس مختص بنماز ظهر روز جمعه
خواهد بود و یا حکم مزبور مختص است برکعت اولی از نماز ظهر یا در
رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگرچه ثبوت در
رکعتین اقرب بصواب است **سیم** عدول است از سوره جحد و
توحید قبل از تجاوز از نصف پس اگر در غیر روز جمعه است بی اشکال
عدول جایز نیست اگرچه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و اگر
در روز جمعه است پس اگر سوره معدول الیها غیر سوره جمعه و منافقین
است شکی در عدم جواز عدول نیست و اگر سوره جمعه و منافقین
است پس عدول جایز است اگرچه در غیر صورت نسیان بوده باشد و این حکم
ثابت است بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر
بلکه حتی ثبوت انست در نماز صبح روز جمعه و هم چنین جایز است در صلوة

مذکوره عدول از غیر سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف
بسوره جمعه یا منافقین و اما عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد
و توحید یا بغیر این دو سوره پس ان ثابت نیست بلکه قطعی الانتفا است
و باید دانست که عدولی که از توحید و جحد ثابت بسوره جمعه و منافقین
در صلوة مذکوره بر وجه اطلاق نیست بلکه که باین نحو عدول نماید در
رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره جمعه و در رکعت ثانیه از هر یک از
سوره تین بسوره منافقین پس عدول از هر یک بسوره منافقین در رکعت
اولی جایز نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول از هر یک بسوره جمعه جایز
نیست و اما حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید از سایر سوره قرانیه
قبل از تجاوز از نصف این نیز یا در روز جمعه است یا در غیر روز جمعه
اشکالی در جواز عدول در هر دو حال نیست خصوصا در روز جمعه بسوره
جمعه و منافقین و مخفی نماند که انچه مذکور شد از اول تا در این مقام
در صورتی بود که سوره معدول منها منوی مکلف بوده در وقت شروع
در قرائت ان و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی
مکلف نبوده بلکه غفلة و سهوا شروع نمود ظاهر اینست که در اینوقت
ان سوره از محل کلام خارج است بلکه عدول از ان سوره لازم است
باینمعنی که اکتفای بقرائت چنین سوره نمیتواند نمود اگرچه متذکر
شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع و اگر بعد از دخول
در رکوع متذکر شد بحقیقة حال نماز صحیح است و اما قبل از دخول
دران

دران خواه بعد از فراغ از قرائت سوره باشد یا در اثنای ان ظاهر
این است که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود پس لازم است که عود نموده
قرائت همان سوره مقرره نماید بعد از قصد ان با قرائت بسمله منویه
سابقه نماید یا سوره مغایره یا هر دو سوره و اعاده بسم الله در اول
سیم لازم است و اما مادام که قرائت سوره منویه را خواسته باشد
بعمل اورد پس ممکن است تفصیل داده شود ما بین اینکه مخفی است
که تخلل سوره مقرره موجب اخلال بموالات است و ما بین اینکه مخفی
است عدم ان یا مشتبه الحال است در صورت اولی اعاده بسمله لازم
و در صورتین اخیرتین لازم نیست و اما هرگاه سوره معینه منوی مکلف
نبوده پس مختار نزد حقیر انست که تعیین سوره قبل از بسمله لازم است
اگرچه اشکال دران میتوان نمود لکن در اینکه تعیین سوره قبل از
بسمله اوفق باحتیاط و اقرب بسبیل نجات است محل شکی نیست بلی
هست که عادت مکلف جاری شده است بقرائت سوره معینه در نماز
در چنین صورت همان عادة معین همان سوره است دیگر محتاج بتعیین
دیگر نیست مگر در صورتیکه خواسته باشد بخلاف معتاد معمول داشته
باشد در این صورت البته محتاج بتعیین است **پنجم** از افعال
نماز رکوع است و در ان چند مبحث است **مبحث اول** در حقیقت
رکوع است بدانکه رکوع در شریعت در حق مختار عبارت از انحنائی
است بعد از قرائة یا بدل از حقیقة او اعتقادا او حکما که متمکن شود

بسبب او از رسانیدن دست بدو زانو و فاقد الیدین یا قاصر الیدین
یا طویل الیدین منحنی میشود بقدر مستوی الخلقه بدانکه رکوع واجبست
در هر رکعت یکمرتبه مگر نماز آیات که هر رکعت از آن مشتمل است بر پنج
رکوع و این رکوع خاصه واجب است در صلوات مفروضه رکن
نیز هست باخلال زیادتی آن نماز باطل میشود خواه عمدا بوده باشد
یا سهوا در نماز بجا آوردنی بوده باشد یا غیر آن و در رکعتین اخیرتین
بوده باشد یا غیر هرگاه متذکر شود بآن در حال سجود یا بعد از آن و ظاهر
این است که تذکر بآن بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند
در حکم ببطلان نماز اگرچه قبل از اشتغال بذکر واجب بوده باشد
واما هرگاه متذکر شد بآن قبل از دخول در سجود ظاهر این است که نماز
صحیح بوده باشد تا وقتیکه جبهه بمحل سجود نرسیده باشد و واجبست
که بعد از تذکر بحقیقت حال بایستد اولا بعد از آن منحنی شود جهت
رکوع **مبحث سیم** در تحقیق انحنائیست که بآن رکوع شرعی
محقق میشود لابد است در تحقق رکوع شرعی انحنا در حق قائم
مختار از انحنائی که متمکن بوده باشد بسبب آن از رسانیدن کفین
بر رکبتین و این بر دو نحو متحقق میشود یکی انحنائی که سینه دست بزانوها
برسد و یکی بحدی که باطن انگشتان بزانو برسد ظاهر این است هر دو
کفایت میکند و این در حق رجال است واما نساء پس هرگاه زن منحنی
شود بحد یکه رئوس اصابع بزانوها برسد این قدر کفایت مینماید در

تحقق رکوع واجب بلکه دور نیست که گفته شود بکفایت اقل از این بلکه راجح در حق زن آنست که انحنای او در رکوع اقل از انحنای مرد
بوده باشد اگرچه مثل انحنای مردین کفایت مینماید در حصول امتثال
واما رکوع قاعد و غیر مختار پس کیفیت آن ضمن بحث خامس سابقا
مذکور شد و ممکن است کسی بگوید رکوع در شریعت عبارتست از
انحنای بحد مذکور و آنچه در حق غیر مختار مذکور شد مثل ایمای بعین
مثلا این رکوع نیست بلکه قائم مقام رکوع است و ایما ایمای بعین یا
ایمای براس مثلا مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی که تکلیف او
ایمای براس بود مثلا در مقام رکوع اخلال باین کرد ناسیا بعد از
دخول در سجود یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد خواه سجود اختیاری
بوده باشد یا قائم مقام آن مثل ایمای براس در صورت عدم تمکن
از سجود نماز نماز مسئلهٔ است یا خیر مسئله محل اشکال است ظاهر این است
که حکم ببطلان نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف
لازم نخواهد بود لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام و معنی
که در این مقام هست این است که عود جهت تدارک منسی لازم است یا نه
ظاهر تفصیل است ما بین آنکه سجود این شخص بطریق معهود بوده یا بطریق
ایما در اول حکم میکنیم بعدم لزوم عود بلکه بعدم جواز آن بلا اشکال
نظر باد له دال بر عدم لزوم عود بمنسی در صورتیکه متذکر شود بعد از دخول
در سجود بخلاف در ثانی پس در حکم بعدم جواز عود بمنسی در این صورت

اشکال میتوان نمود مگر آنکه بگوئیم عود جهت تدارک بمنسی مستلزم زیادتی
در نماز میشود یا اخلال بایماء سجودی عامدا هر یک موجب بطلان
نماز است نظر باینکه هرگاه عود نمود جهت تدارک منسی یعنی ایمای
جهت رکوع یا اعاده مینماید ایماء جهت سجود را یا نه اگر اعاده نمود
لازم می آید زیادتی در اجزای نماز والا لازم می آید اخلال بسجود
یا اخلال بنایب مناب او بعد از عمد از رکوع یا قائم مقام آن و
علی التقدیرین نماز باطل میشود اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم
تقدم رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی در کافی
از جناب فخر الاوایل والاواخر امام محمد باقر که فرمود اذا استیقن
انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد بها واستقبل صلوته استقبالا
اذا کان قد استیقن یقینا **مبحث ستم** در بیان رکوع منحنی است
بدانکه هرگاه کسی منحنی بوده باشد خواه در اصل خلقت چنین بوده
یا باعتبار عارضی مثل مرض یا بجهت پیری پس اگر انحنای او کمتر از
حد رکوع شرعی بوده باشد لازم است در حین رکوع منحنی شود تا
بحد رکوع برسد و اما هرگاه انحنا بحد رکوع شرعی بوده باشد پس
اگر متمکن بوده باشد از تقلیل انحنا یا معنی که متمکن است از کم کردن
انحنا بحدیکه از حد رکوع شرعی میل بقیام نماید ظاهر این است
این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد رکوع و اگر
~~متمکن نبوده باشد از این لکن متمکن از انحنا زیادتر بوده باشد~~

~~لازم است آن انحنای زیادتی را بعمل آورد بقصد رکوع~~ و اگر متمکن
نبوده باشد از این لکن متمکن از انحنا زیادتر بوده باشد لازم است
آن انحنای زیادتی را بعمل آورد بقصد رکوع تحصیلا للامتثال و
اما هرگاه منحنی بنحوی بوده باشد که تقلیل انحنا در حق او ممکن
نبوده باشد و هم چنین زیادتی در این صورت ظاهر این است که ایما
جهت رکوع در حق او متعین بوده باشد پس اکتفای بهمان انحنا جهت
رکوع نمیتواند نمود **مبحث چهارم** در واجبات رکوع است بدانکه
واجب متعلق برکوع چند چیز است **اول** باقی بودن است در
حال رکوع بمقدار ذکر واجب و بعبارة اخری لازم است شروع
بذکر واجب نماید بعد از بلوغ حد رکوع شرعی و شروع برفع
راس ننماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب
قبل از بلوغ حد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن
پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب قبل از بلوغ حد رکوع شرعی یا
رفع راس نمود قبل از فراغ از آن عامدا نماز باطل خواهد بود **دوم**
طمأنینه است بقدر ذکر واجب در حال اتیان بآن و مراد بطمأنینه
در این مقام سکون بدن مصلی و استقرار آن است پس حرکت بعضی اصابع
بلکه حرکت دست مضر و منافی با طمأنینه بمعنی مذکور نیست پس هرگاه
اتیان بذکر واجب نماید کلا او بعضا در حالت عدم استقرار بدن
عمدا نماز باطل خواهد بود و مخفی نماند که طمأنینه بقدر ذکر واجب واجبست

اکرچه فرض شود عالم بذکر نبوده باشد **سیم** ذکر است بدانکه ذکر
واجب در رکوع در حالت اختیار تسبیحه واحد کبری است یا سه
تسبیحه صغری و مراد بتسبیحه کبری در اینمقام سبحان ربی العظیم و بحمده
است و مراد بتسبیحه صغری سبحان الله است لکن تسبیح کبری افضل
از سه صغری است بلکه احوط نیز هست و در حال ضرورت اکتفا بیک
سبحان الله میتوان کرد **چهارم** رفع راس از رکوع است بنحوی که
راست بایستد لکن لازم است که رفع راس بعد از فراغ از ذکر
واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ
بحد رکوع و استقرار بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از
بلوغ بحد مذکور و استقرار یا شروع نمود برفع راس از رکوع قبل از
رکوع قبل از فراغ از ذکر واجب نماز باطل خواهد بود هرگاه عمدا
بوده باشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود ذکری که
قبل از تحقیق بلوغ بحد رکوع در اثنا شروع نموده و نیز قصد واجب
و بر جمیع تقادیر یا اکتفای بهمین ذکر نموده در ذکر رکوع یا نه
بلکه اتیان بیک ذکر تام در رکوع نموده و بر همه تقادیر یا سهوا
چنین نموده یا عمدا پس مسئله متصور بدوازده صورت میشود
در شش صورت سهو تاملی در صحت نماز نیست لکن مشروط بر اینکه
در صورت اکتفای بهمان ذکر متذکر شده باشد حقیقت حال مگر بعد از
رفع راس از رکوع اکرچه قبل از انتصاب بوده باشد و اما هرگاه

متذکر

متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و اکتفا بهمان ذکر نمود شبهه در
بطلان نماز نیست و اما شش صورت عمد پس شکی در بطلان نماز در
صورت آن نیست و این در صورتی است که اکتفای بهمان ذکر نموده
باشد یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده
عالما خواه عالم بوده باشد بحد رکوع یا جاهل چنانچه در حق بسیار
از عوامی که اعتقاد نموده اند که اتیان باین ذکر میباید بعد از
منحنی شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه قصد
وجوب در آن ذکر نموده باشد یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب
نموده باشد و نه قصد استحباب و اشکالی که هست در سه صورت
باقیه است یعنی در صورت عدم اکتفای بآن ذکر است با اتیان
ذکر تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی
یا جاهل لکن ممکن است که گفته شود این موجب بطلان همان
ذکر میشود نه اصل نماز نظر بانکه مفروض اینست که اتیان بذکر
رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه مقصود این
شخص اخذ بصلوة اخری باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده
باشد در اینوقت ممکن است که گفته شود که هرگاه متوجه اصل نماز
شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع
نظر از این مفروض در بعض صور مسئله از راه دیگر توضیح آن اینست
که هر یک از سه صورت مفروضه متصور میشود بسه صورت پس اقسام

در این سه صورت نه قسم میشود **اول** آنست که قصد وجوب نموده
در آن ذکر یکه شروع در آن نموده قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکری که
اتیان می نماید بآن در حد رکوع یا قصد وجوب می نماید یا قصد
استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب در صورت
اول لازم می آید قصد وجوب در چیز کرده باشد در نماز و حال
آنکه واجب یکی است و در ثانی لازم می آید قصد استحباب در واجب
نظر بانکه آنچه را قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده نیت
وجوب مطلوب در نماز نبوده است پس واجب آن ذکری است
که اتیان بآن می نماید در حد رکوع شرعی مفروض این است که قصد
استحباب در آن نموده است و قسم ثالث اکرچه سالم از این محذور است
لکن اتیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال آنکه در آن
حالت مطلوب نبوده است و از آنچه مذکور شد تصویر شش قسم باقی
و حال آنها مشخص میشود ممکن است حکم کرده شود در کل این اقسام
بعدم حصول امتثال نظر بانکه داخل کرده است در عبادت مطلوبه
غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت بنابراین ممکن است تفصیل داده شود
مابین آنکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و ما بعد آن بقصد
مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند ذکر در رکوع مطلوب هست لکن
نمیداند در چه حالت مطلوب هست پس اتیان بذکر مینماید بقصد اتیان
مطلوب در اول حکم شود بفساد نماز بخلاف ثانی بحلا ظاهر این است

درجمیع

در جمیع صور مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام
نماز است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند که آنچه مذکور شد حکم شروع
بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع و اما حالت رفع راس از رکوع
قبل از فراغ از ذکر پس حکم در آن بطلان اشکالی ندارد نظر بانکه
آن ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی التقدیرین یا سهوا این عمل
واقع شده یا عمدا در صورت سهو نماز صحیح است و در صورت عمد
اگر ذکر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر
در صورتیکه تجویز کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت نیز نماز
باطل خواهد بود **پنجم** از امور واجبه متعلقه برکوع طمانینه بعد از
رفع راس است مراد از طمانینه در اینمقام این است بعد از اینکه
رفع راس از رکوع نمود بنحوی بایستد که صادق باشد بر آن که بدن
آن شخص ساکن و مستقر است همین قدر سکون کفایت میکند چنانچه
سابق بیان شد حرکت بعض اعضا مثل اصابع بلکه حرکت بر نفس جنبت
و بدانکه امور مذکوره که عبارت از انحناء بعقلا و مذکوره ذکر در نقاء
در حد رکوع بعد از ذکر واجب و طمانینه بعد از آن و رفع راس
از رکوع و طمانینه بعد از آن مخفی نیست بعض بلکه نو اقل هم اگر اتیان
بعمل ورود ظاهر این است که لازم باشد رعایت کل امور مذکوره بنحو اخلال
بهیچ جایز نبوده باشد و اگر را کیا و ناسیا بعمل و رود بهیچیک از امور
مذکوره لازم نیست ذکر بلکه در رکوع وجود اقتصادی نماید با عاد

وبدانکه واجب در رکوع و سجود همان ذکر اولست خواه تسبیح و خواه غیر ان
بکند یا نه **ششم** از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه سجود در شرع
عبارت از وضع جبهه است در حالت اختیار یا وضع جزیست که قایم
مقام جبهه بوده باشد در حالتی که متمکن از وضع جبهه نبوده باشد
بر زمین یا بر چیزیکه قایم مقام زمین بوده باشد و کلام در چند بحث است
مبحث اول در وجوب سجده است در نماز بدانکه واجبست در
هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده بوجوب شرعی اگرچه شرطیت
این با نیت در جمیع صلوة مندوبه بوده باشد یا مفروضه و جنانچه
واجبست دو سجده در هر رکعت از رکعات صلوة مفروضه از اجزای
رکنیه نیز هست که اخلال هر دو موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا
بوده باشد و هم چنین زیادتی هر دو فرقی در این باب نیست ما بین
انکه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار
رکعتی ما بین انکه در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین
پس نسیان سجدتین در رکعت واحده در هر جا که بوده باشد موجب
بطلان نماز است در صورتیکه متذکر منحنی شود بعد از رکوع بقصد
سجود و تشکیکی در صحت ان نیست و اگر منحنی شود از برای غیر سجود مختار
در نزد حقیر انست که لازم نیست برخیزد و ثانیا منحنی شود بقصد سجود
و فرقی نیست در این باب ما بین انکه منحنی شود بقصد جزیی یا نه مثل انکه
افتاد در انوقت نیز میگوییم که لازم نیست باشید بعد از ان سهوا منحنی

شود بقصد سجود بلی هرگاه فرض کنیم افتاد بحدیکه جبهه او بمحل سجود واقع
شد و مطلقا قصد سجود نداشت در اینصورت باین وضع جبهه بارض
بنحو سطور اکتفا نمیتواند نمود بلکه لازم است رفع راس نموده بحدیکه
بعد از ان صادق باشد که وضع جبهه بجهت سجود نموده و ظاهر این است
که جایز است باشید بعد از ان بقصد سجود منحنی شود و قول بعدم
جواز اکتفا خواه منحنی شده باشد بقصد غیر سجود یا نه بقصد سجود و نه
غیر سجود قوی است لکن بطلان در صورت اجتزاء بان و عدم عود
بقیام بجهت انحناء بجهت سجود است و اما هرگاه عود نماید بقیام و
بعد از ان منحنی شود بجهت سجود نماز صحیح و بی عیب خواهد بود لکن
این در صورتیست که منحنی شده باشد بقصد غیر سجود یا قصدی در
انحناء نداشته باشد و اما هرگاه منحنی شده باشد بقصد سجود و غیر سجود
دور نیست که اکتفا بان توان نمود بلکه عود بقیام در اینصورت
مشکل است و احتیاط در اعاده بعد از اتمام همان حالت است ر
مجملا معتبر در صحت نماز در حال اختیار انست که محل جبهه بلندتر از
محل قدم نبوده باشد یا کمتر از مقدار لبنه و یا امر در انخفاض مثل
امر در ارتفاع است در انچه مذکور شد ظاهر این است که تحدیدی
در انخفاض نیست اگرچه احتیاط این است که زیادتر از لبنه نباشد
و تحدید کرده لبنه در کلام جماعتی از اعاظم شده بمقدار ارتفاع چهار
انگشت مضموم و مختار در این حکم که عبارت از عدم جواز ارتفاع سجده

از موقف یا کمتر از مقدار لبنه بوده باشد اعتبار ان است در محل جبهه
نسبت بموقف و عدم اعتبار این است در محال اعضای دیگر و احتیاط
در رعایت است و مختار این است که اگر موضع قدم اخفض بوده
باشد و مسجد ارفع ارفعیت محل سجود یا کمتر از مقدار لبنه جایز نیست
خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علو لازم و اما عکس این یعنی محل
جبهه اخفض بوده باشد از محل وقوف ظاهر این است اخفضیت
مسجد از موقف در ارض منحدره مضر نبوده اگرچه علاوه از قدر
لبنه بوده باشد لکن حسن احتیاط در اینصورت ظاهر است و هرگاه
جبهه واقع شود بر موضع مرتفعی که ارتفاع ان علاوه از قدر لبنه
بوده باشد پس اگر متمکن از کشیدن جبهه بموضع مساوات یا مرتفعی که
بقدر لبنه نماز لا بوده باشد بنا شد رفع جبهه متعین است و اگر متمکن
از کشیدن جبهه بوده باشد بمحل جواز مختار این است که خیر است ما بین
٦ انکه رفع جبهه نماید و وضع نماید بمحل معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل
یا اولویت جواز رفع و ظاهر این است که بموضع جبهه اگرچه بر مرتفعی
که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده تحقق هست و مساوات
محل جبهه با موقف مثلا این واجبی از واجبات سجود صلوة است
و لهذا ظاهر این است در سجود شکر و سجده تلاوت اکتفای بان سجده
میتوان نمود و هرگاه جبهه واقع شود بر مکانیکه مساوی یا موقف
بوده باشد یا ارفع از ان بوده باشد بمقدار لبنه فما دون لکن در هر

حالت جبهه واقع شده باشد بر چیزیکه سجده بر ان جایز نبوده باشد
و عالم بحقیقت حال شده باشد قبل از فراغ از ذکر واجب مختار این است
ما بین جر جبهه تا رسانند بما یصح السجود علیه یا رسانیدن ما یصح السجود
علیه را بجبهه بلکه دور نیست که رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه
ببعض جهات اعتباریه اولی و اسد بوده باشد از بعض مناقشات وارده
و هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب خواه
بعد از رفع راس از سجود بوده باشد یا قبل از ان در هر دو صورت
سجود صحیح و چیزی بر او نیست خصوصا هرگاه علم بحقیقت حال
بعد از رفع راس بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بان در سجود
بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب در حق
او این است که جبهه را بکشاند تا برساند بما یصح السجود علیه یا ما یصح
السجود علیه را برساند بجبهه و از انچه مذکور شد ظاهر میشود حکم انکه
هرگاه عالم شود بحقیقت حال بعد از اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ
از ان در اینصورت ظاهر این است که انچه را بعمل اورده صحیح است
لازم است اتمام نماید بعد از رسانیدن ما یصح السجود علیه بجبهه
یا بعکس لکن این در صورتی است که طولی نداشته باشد رسانیدن
ما یصح السجود علیه را بجبهه یا بعکس که موجب اختلال نظم کلام شود
و اما هرگاه طولی داشته باشد که موجب اختلال نظم ذکر شود استیناف
ان بعد از ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه یا ایصال جبهه را بان لازم است

و این در صورتیست که متمکن از احد امرین مذکورین بوده باشد و اما
هرگاه متمکن از هیچ یک نبوده باشد مکو بارتکاب فعل منافی در صورت
اگر این در سعه وقت بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل
ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد
باین نحو که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضای وقت
نماز شود درین صورت ظاهر اینست که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط
است لکن تفصیلی که در مباحث ما یصح السجود علیه بیان شد مخفی
نماند که انچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم بحقیقت حال بود لکن
باعتقاد انکه محل ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بران نموده بعد از
ان عالم بحکم بود لکن جاهل بموضوع بود در ینحال فساد اعتقاد او
منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم یعنی
میدانست ان چیز فرش است مثلا لکن نمیدانست که سجده بر فرش
جایز نیست و در اثنای سجده عالم بحکم شد پس اگر این در غیر سجده اولی
بوده باشد نماز باطل و استیناف ان لازم است و هرگاه در سجده اولی
بوده باشد پس هرگاه بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر
اینست که باز نماز او باطل بوده باشد دور نیست که چنین
بوده باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه
در سجده اولی بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب در ان وقت
عالم شد بحکم درین صورت هرگاه ایصال ما یصح السجود علیه نمود

بجبهه

جبهه یا ایصال جبهه نمود بان بعد از ان ایتان بذکر نموده دور نیست
که حکم شود بصحت نماز خصوص در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد
و این شخص تقصیر در تعلم نکرده باشد و بدانکه هرگاه کسی عاجز از انحنا
بوده باشد فی الجمله بحدیکه مذکور شد پس ان چند قسم است اول
انکه مکلف متمکن از انحنای بقدر معهود نیست لکن متمکن از انحنا
فی الجمله بحدیکه مذکور شد هست و همچنین متمکن از وضع جبهه هست
بچیزیکه سجده بران صحیح است بعد از انحنای مقدور یا نگذاردن
جبهه را بر موضع بلندی که سجده بران صحیح بوده باشد یا بمعونت
بلند کردن ما یصح السجود علیه را تا بان حد که بعد از انحنای مقدور
وضع جبهه نماید بان درین صورت عدول از انحنای بقدر مقدور
لازم است و همچنین وضع جبهه بعد از انحنای مقدور و درین صورت
عدول از انحنای مقدور با یمای بسر یا بعین جایز نیست قسم ثانی
مثل اول است مگر انکه متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه
نیست نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما یصح السجود
علیه ظاهر اینست درین صورت منحنی شدن بقدر مقدور لازم
نباشد بلکه جایز است که اکتفا نماید بایمای براس نحوی نماند که در قسم
اول که متمکن از وضع جبهه هست بر ما یصح السجود علیه بطریقی که مذکور شد
ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین
مثلا بر ارض و اشکالی که هست در این مقام اینست که هرگاه وضع

جبهه بما یصح السجود علیه موقوف بوده باشد بر اینکه خود این شخص می
باید این را بلند نماید تا جبهه بران بگذارد و این مستلزم این هست
که وضع یدین بر ارض نتواند نمود ظاهر اینست که رفع ید از وضع ید
نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه بطریقی که مذکور شد ظاهر اینست
که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین مثلا بر ارض
و اشکالی که هست در این مقام اینست که هرگاه وضع جبهه بما یصح السجود
علیه موقوف بوده باشد بر اینکه خود این شخص می باید این را بلند نماید
تا جبهه بران بگذارد معتبر نبود و اما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع
جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد دور نیست که باز واجب باشد
وضع اعضای باقیه بر ارض پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند
دور نیست که باز واجب باشد وضع اعضای ما دور نیست بجهة وضع
یدین و رکبتین بر ارض و بعد از جلوس ایمای براس نماید بجای
سجود و در حال وضع یدین و ابهامین و رکبتین نما بر ارض
قسم ثالث اینست که متمکن از انحنا مطلقا نیست لکن متمکن از ایما
براس هست قسم چهارم مثل سیم است مگر اینکه متمکن از ایمای براس
نیست بلکه متمکن از ایما بعین هست حکم در این دو قسم اینست
که در اول ایما براس بجهة سجود متعین است چنانچه در ثانی ایما بعین
لازم است و حکایت وضع اعضای باقیه بنحویست که مذکور شد لکن ممکن
است اشکالی در حکم بوجوب ان شود چهارم از امور سته مذکوره

طمانینه

طمانینه است در سجود بقدر ذکر واجب و در ان دو بحث است
اول در تفسیر طمانینه است بدانکه ظاهر اینست که مراد از طمانینه
واجبه در احوال صلوة خواه حالت تکبیرة الاحرام یا حالة قرائة یا حالت
رکوع و بعد از رفع راس از رکوع و حال سجود و بعد از رفع راس
از سجود این است که مکلف مستقر و ساکن باشد یعنی در عرف بگویند
که این شخص در اینحالت ساکن و مستقر است شخص است صدق این معنی
موقوف بسکون کل اعضا مثل اصابع یدین بلکه کل یدین مثلا نیست
پس حرکت اصابع و یدین منافی با تحقق طمانینه باین معنی نیست و استقرار
و سکون جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب
نخواهد بود همین قدر که صادق است مکلف ساکن است عرفا
در انحالت کفایت میکند بحث ثانی اینست که طمانینه بمعنی که
مذکور شد از واجبات غیر رکنیه است در این مقام و همچنین در مباحث
رکوع و اخلال باو سهوا موجب بطلان نماز نیست پنجم
از امور واجبه در سجود ذکر است مختار در نزد این احقر انام تعین
تسبیح است و مکلف مخیر است ما بین تسبیح کبری اعنی سبحان ربی
الاعلی و بحمده و سه تسبیح صغری اعنی سبحان الله با افضلیت واحد
کبری از سه صغری ششم رفع راس از سجود است یعنی بر بردا شتن
از سجده خواه سجده اولی بوده باشد یا ثانیه فرقی که هست بعد از
رفع راس از سجده اولی لازم است جلوس با طمانینه اگر چه قلیل بوده

باشد بخلاف سجدهٔ ثانیه که بعد از رفع راس از آن جلوس لازم نیست و چون که
ظاهر این است که تمامیت سجده برفع راس از آن است خواه سجدهٔ اولی
بوده باشد یا سجدهٔ ثانیه لهذا رفع راس را از جمله امور واجبه در سجود
گفتن بی عیب است بدانکه هرگاه در بعض اجزاء جبهه مانعی باشد
وضع جزء دیگر متعین است بهر نحوی که بوده باشد و اگر عذر مستوعب
باشد یا متمکن از وضع مسطور بهیچ نحو مثل حفر گودال و غیر آن
نباشد لازم است که سجده بر جبین نماید و با عدم امکان این سجده
بر ذقن نماید و لازم است در صورت سجود بر جبین تقدیم جانب
ایمن را بر ایسر با امکان و در صورت سجود بر ذقن اگر ذقن مستور
بوده باشد بغیر شعر لحیه ظاهر اینست که کشف آن لازم بوده باشد
و کشف شعر لحیه ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مقام ثانی
در سجدهٔ تلاوت است بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد است بر اینکه
سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع اول در سوره
اقرأ باسم دوم در سوره والنجم سیم در سوره حم فصلت چهارم
در سوره الم تنزیل و موجب سجده در سوره اقرأ باسم ربک و سوره
والنجم قرائت آیه آخر است و در سوره الم تنزیل قراءة این آیه است
انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا
تا آخر آیه و محل سجده بعد از فراغ از قراءت آیه است در هر یک از سه
سوره مذکوره و اما موجب سجده در حم تنزیل پس آیه و من آیاته اللیل

والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا تا آخر آیه است و مختار این است
که محل سجده بعد از فراغ ان کنتم ایاه تعبدون است و چنانچه سجدهٔ تلاوت
واجب است در حق قاری واجب است در حق مستمع یعنی کسیکه باختیار
خود گوش داده و شنید و چنانچه موجب سجده در حق قاری قرائت
کل آیه است بنا بر این تلاوت بعض آیه اگرچه لفظ سجده یا امر بسجده
بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر اینست که در حق مستمع نیز چنین
بوده باشد پس استماع بعض آیه موجب سجده نمیشود اگرچه استماع
امر بسجود بوده باشد و ظاهر اینست که لازم است در سجدهٔ تلاوت
وضع نمودن جبهه را بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
و فرقی از این جهت مابین سجود نماز و این سجود نیست و اما وضع
اعضای سبعه باقیه پس مصرح به در دروس و بیان و کنز العرفان
وجوب آنست و حکم بوجوب در مثل اینها بسیار بعید است
و مختار این است که شرط نیست طهارت از خبث و حدث در صحت
سجده با نجاست ثوب و بدن و در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه
واجبست بنوعی اخلال بآن در حق جنب و غیره و سبب نجاست ثوب و
بدن جایز نیست و در عدم وجوب استقبال هم اشکالی نیست و ستر
عورت هم لازم نیست و اما ذکر این سجود مظنون اینست که قایل بوجوب
ذکر در این سجود در میان علمای شیعه نبوده باشد و اما تکبیر پس قبل از
دخول سجود یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و اخبار

معتبره نهی از آن مستفیض است و اما بعد از رفع راس از آن پس شبهه در رجحان
آن نیست و ظاهر استحباب و رعایت آن احوط است و اما تشهد و تسلیم پس
احدی از علمای شیعه قایل بثبوت آن نشده بدانکه معتبر در سببیت استماع
تحقق آنست خواه قاری مستجمع شرایط تکلیف بوده باشد یا نه ذکور بوده
باشد یا اناث قاری معروف مستمع بوده باشد یا نه مرئی بوده باشد یا نه
قریب بوده باشد یا نه و هرگاه استماع آیه سجده از قائم یا از بعض طیور نمود
مثل طوطی احتیاط مقتضی عدم اخلال است و ظاهر این است که هرگاه استماع
از زن غیر محارم نمود سجده واجب بوده باشد هرچند صوت زن را
عورت دانیم یا آنکه در حالت ریبه و التذاذ بوده باشد و اما هرگاه
و اما هرگاه سبب وجوب سجده متکرر شد پس آن چند صورت دارد
اول آنست که سجده متخلل شده باشد مابین سببین و در این
صورت من غیر اشکال اتیان بسجده در ثانی لازم است خواه سبب
ثانی مماثل با اول بوده باشد یا مغایر عین دویم آنست که سجده
متخلل نشده باشد و لکن فصلی که منافی فوریت بوده باشد آن نیز متخلل
نشده باشد و تعلق قرائت در ثانی عین تعلق آن در اول بوده باشد
در این صورت دور نیست که اجزاء بسجدهٔ واحده توان نمود خصوصا
در صورتیکه در دو امر منظور داوری بود که دو دفعه متصل بهم قرائت
نموده یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید سیم مثل
ثانی است لکن با تخلل فصلی که منافی با فوریت بوده باشد حکم تحقق

تعدد سبب در این مقام بی اشکال است و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب
است لکن احتمالات در مقام اراده امتثال متعدد است اول آنست
که اتیان بسجده بجهت سبب ثانی نماید یعنی حین شروع بدخول در
سجده نیت نماید که این سجده بجهت قرائت ثانیه است یا استماع ثانیت
و سجده بجهت قرائت اولی یا استماع اول بعد از آن بعمل آورد دویم
عکس این است یعنی سجده اول را نیت نماید بجهت قرائت اولی یا استماع
اول و سجده ثانیه را بجهت قراءت ثانیه یا استماع ثانی سیم آنست
که قصد تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهت هر دو
بوده باشد و این مختار است چهارم آنست که متعلق قراءت
در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و هم چنین متعلق
استماع خواه فصلی متخلل شده باشد مابین سببین در هر دو مقام
یا نشده باشد در این قسم نیز تفکیکی در تعدد سبب نیست پنجم
آنست که اتیان بدو سبب نماید و سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول
در نوع مثل اینکه اول استماع آیه سجده نمود و بعد از آن تلاوت آیه
سجده نمود یا عکس آن خواه مقرون بهم یعنی مستمع بها بوده باشد
یا غیر آن این قسم نیز یا با تخلل فصل میان سببین متغایر است یا با عدم
تخلل فصل است حکم این نیز آنچه در سابق بیان شد ظاهر این است
که تداخل در همه این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعضی از صور مفروضه
اولی از انفراد بوده باشد و بدانکه کفایت نمیکند در اتیان بسجده اتفاقا

جبهه بر حالت سجود پس هرگاه کسی در سجود بوده باشد در بین سجده
موجب سجده سهو او متحقق شد ظاهر بلکه مقطوع به این است که رفع
جبهه از ارض متعین است و اکتفا با بقای جبهه بلکه بجر آن اگر چه موضع
اخفض بوده باشد نمیتوان نمود و معتبر رفع راس است بقدر معتد به
اگر چه بعد انتصاب نشد پس هرگاه در حال قرائت بطریق معهود منحنی
باشد و در آن حالت قرائت آیه سجده نمود لازم نیست در حق او
منتصب شود بعد از آن بسجود برود بلکه بهمان حالتی که هست میتواند
بسجود رفته تحصیل امتثال نماید چنانچه هرگاه قرائت در حالت سجود
اتفاق افتد اکتفا بر رفع راس فی الجمله میتواند نمود اگر چه حزم در دین
رعایت انتصاب در جمیع احوال و بدانکه این سجده مطلوبست فورا
یعنی لازم است بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان سجده
نماید و تاخیر در حق او جایز نیست در سجودات واجبه پس در صورت
تحقق سبب هرگاه کسی با عدم عذر ترک مبادرت در اتیان بسجود
نماید اثم خواهد بود و هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب
نمود فورا تدارک ثابت بعنوان وجوب در واجب و بطریق ندب
در مستحب و مختار این است که این تدارک نه اداست و نه قضا هفتم
از افعال نماز تشهد است و در آن چند مبحث است اول در عدد
تشهد واجب بدانکه تشهد واجب در هر نماز دو رکعتی یک مرتبه
خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز مغرب یا نماز جمعه یا نماز آیات

وعیدین و واجب است در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از
رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا دوم
بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی
و در رکعت رابعه از نماز چهار رکعتی بعد از آنکه مطمئن در جلوس
شد مخفی نماند که اینها مذکور شد در حالت اختیار است و اما در حالت
اضطرار اگر چه رفع راس از سجود ممکن نیست لکن ... مقام از جهت
مبحث دویم در بیان تشهد و کیفیت قدر واجب است و در اینجا
چند مقام است اول در بیان تشهد است بدانکه تشهد
عبارت از شهادتین و صلوات است و اعتبار شهادتین یعنی شهادت
بر وحدانیت و شهادت بر رسالت در تشهدین محل تشکیک نیست
مقام ثانی در بیان کیفیت قدر واجب از شهادتین است مختار
اینست که قدر واجب عبارت است از اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ادنی چیزی که معتبر
در تشهد نماز است همین است مقام ثالث معتبر است صلوات
بر سرور انبیا و بر سید رسل و بر آل اطهار آن سرور در تشهد
اول و تشهد ثانی و متعین است اللهم صل علی محمد و آل محمد هشتم
از افعال واجبه نماز تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است یکی
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگر السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته پس مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه که بوده باشد

پس هرگاه اختیار نمود صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را عمل
آورده است تسلیمی را که معتبر است در خروج از نماز چنانچه هرگاه
اختیار نماید صیغه السلام علیکم را چنین خواهد بود لکن در صورت
اختیار السلام علینا خروج از نماز متحقق بشود و چون اشکال ایشان
بصیغه السلام علیکم بعد از آن مستحب و اما هرگاه اختیار نماید
السلام علیکم را در حکم باستحباب ایشان بصیغه السلام علینا بعد از آن
اشکال است نظر بعدم مطلوبیت مستند لکن نظر بصدور فتوی بآن
از جماعتی از اعیان اصحاب حکم باستحباب دور نیست و اما کیفیت هر یک
از دو صیغه اما صیغه اولی ظاهر این است که واجب بوده باشد اتیان
بمجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و معتبر در این صیغه
خصوص الفاظ مذکوره بهیئت مذکوره میباشد و اما صیغه السلام
علیکم ظاهر اینست که اکتفا بصیغه السلام علیکم توان نمود و انضمام
و رحمة الله و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اما رعایت هیئت
مذکوره ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هرگاه علیکم را مقدم دارد
یا اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود
و مختار این است که تسلیم جزء اخر نماز است پس حاجت بر نیت
جدید نخواهد بود و مختار در نظر قاصر اینست که تعیین مخرج احتیاج
نیست پس در صورت اقتصار در هر یک از دو صیغه که بوده باشد همان مخرج
است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تقدیم

السلام علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است اگر چه
تعیین ننماید که آن مخرج باشد و همچنین صورت عکس پس مخرج
از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است که اول ایشان بآن نموده
اگر چه قصد ننماید که آن مخرج باشد بجهت تعیین نمودن اینکه این صیغه
مخرج است لازم نیست و همچنین ظاهر این است که لازم نیست که در حال
تسلیم نیت این نماید که مرا از نماز خارج میشوم بدانکه امور مستحبه در
اثنای نماز بسیار است و از جمله آنها قنوت است پس میگوئیم مختار استحباب
قنوت است در جمیع صلوات مفروضه بوده باشد یا مندوبه و بر فرایض
یومیه باشد یا غیر یومیه پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد
بود مگر در صلوة عیدین که ظاهر این است که قنوت در رکعتین از
نماز عیدین واجب بوده باشد در صورت وجوب صلوة عیدین لکن
در فرایض اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه سیما صلوة غداة و مغرب
مبالغه و اهتمام در محافظت آن بیشتر است و محل قنوت در غیر رکعت
ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره و قبل از رکوع است
خواه در رکعت اولی بوده باشد مثل صلوة جمعه یا رکعت ثانیه مثل سایر
صلوات و بدانکه مستفاد از اخبار و کلام اخیار آنست که هر دعائی که
خواهد میتواند اکتفا نمود در قنوت و هر چه مصداق دعا بوده باشد
اکتفای بآن میتوان نمود حدی در آن علاوه بر آنچه مذکور شد نیست
و همچنین حدی در آن در جانب کثرت نیست و اما در جانب قلة

پس استفاده آن از اخبار چند نوع شده اول اللهم اغفر لنا
وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخرة انک علی کل شیء قدیر
دویم رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل
الاکرم سیم پنج مرتبه سبحان الله چهارم سه مرتبه سبحان الله
پنجم سه مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم ومصرح بوده کلام شیخ طایفه
در مبسوط ومصباح وجمعی از اعاظم فقهاء آنست که افضل ادعیه
در مقام قنوت کلمات فرج است ومختار این است که کلمات فرج
همین قدر است لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع
وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
واما قنوت بغیر لغت عرب پس در آن دو مقام است اول آنست که
مناجات وتکلم بآنچه خواهی از حاجات وطلب حاجت واستدعای مطلب
بهر لسانی که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است اگرچه غیر حالت
قنوت باشد واگرچه قدرت بعربی داشته باشد دویم اقتصار
براین قدر واجتزاء بآن از قنوت موظف در صلوة پس آن ثابت
نیست بلکه ظاهر این است که مراعات عربیت در آن متعین بوده باشد
وبدانکه هر نمازی قنوت در آن در رکعت واحد است مگر صلوات
عیدین که قنوت در آن در هر دو رکعت است بلکه در هر یک از دو رکعت
متعدد است وهمچنین صلوة جمعه که مختار آنست که قنوت در آن

متعدد است در دو رکعت اولی قبل از رکوع ودر رکعت ثانیه بعد از
رکوع است وبدانکه اگر اخلال بقنوت نماید عمداً تدارک بجهة آن
ثابت نیست وهرگاه اخلال بآن نماید سهواً پس اگر متذکر شد یا
بعد از میل بجهة رکوع وقبل از بلوغ بحد رکوع شرعی ظاهر اینست
که جایز است عود نموده تدارک نماید وبعد از آن برکوع رود و
اگر متذکر شد بآن بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال
بذکر بوده باشد یا در اثنای ذکر یا بعد از فراغ از ذکر مستحب
است که بعد از رفع راس از رکوع قنوت را بعمل آورد واگر متذکر
شد بعد از رفع راس از رکوع وقبل از انحناء بجهة سجود ظاهر اینست
که در همان حالت استحباب تدارک ثابت باشد واگر متذکر شد
بعد از انحناء بجهة سجده وقبل از بلوغ بحد سجده یا بعد از
وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین السجدتین یا بعد از
رفع راس از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه
مختار عدم ثبوت تدارک است وهمچنین هرگاه متذکر شد بعد از
دخول در قیام ثالث الی آخر الصلوة واما رجحان تدارک بعد از
فراغ از نماز پس مختار ثبوت رجحانست پس راجح این است که بعد از
فراغ تدارک نماید بهمان حالت جلوسی ورجحان عود بقیام ثابت
نیست واگر متذکر شد بعد از فراغ خواه قبل از انتقال از مکان
یا بعد از انتقال ووقت باقی باشد یا نه ظاهر این است که رجحان تدارک

ثابت باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل قبله است بهمان حالت قنوت را
بعمل می‌آورد والا مستحب اینست که رو بقبله نموده قنوت منسی را بعمل آورد
مقام اول در احکام شک است بدانکه شک عبارتست از تردد
ذهن میان دو احتمال متقابل بنحوی که رجحانی برای احد طرفین
بر دیگری نباشد پس اگر رجحانی در یک طرف باشد طرف راجح ظن است
وطرف مرجوح وهم وشک یا در شرط نماز است یا در جزء نماز اما
شک در شرط پس آن یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای
نماز یا بعد از فراغ از نماز اگر قبل از شروع است لازم است
که بعمل آورد ونماز بدون آن جایز نیست واگر بعد از فراغ از نماز
است اعتنائی باین شک نیست اعم از اینکه شک در اصل شرط باشد
یا جزء آن یا شرط آن بلکه این مطرد است در جمیع عبادات واگر
در اثنای نماز است نماز را تمام مینماید واحتیاط مقتضی اینست
که بعد از طهارت اعاده آن نماز را نماید واما شک در نفس نماز
باین معنی که شک دارد که نماز را بعمل آورده است یا نه واین اگر
در وقت نماز بوده باشد لازم است که آن نماز را بعمل آورد واگر
بعد از خروج وقت است قضا لازم نیست اگرچه ظن هم نداشته باشد
واما شک در اجزاء پس آن یا شک در عدد رکعات است یا غیر آن پس
اگر شک در غیر عدد رکعات است پس اگر قبل از دخول در فعل دیگر است
لازم است که مشکوک فیه را بعمل آورد واگر بعد از دخول در فعل دیگر است

اعتباری باین شک نیست یعنی بنا را بر عدم مشکوک فیه میگذارد
وحکم در اجزای مستحبه مثل اجزای واجبه است اعم از آنکه شک در جزء
مستحب نماید بعد از دخول در جزء دیگر از آن مستحب یا شک در بعضی
از واجبات نماید بعد از دخول در مستحبی از مستحبات یا عکس این
در جمیع این اقسام بنا را بر عدم مشکوک فیه میگذارد وظاهر این
است که دخول در مقدمات مانع از عود نباشد مثل میل نمودن
بجهة ایستادن یا شک در سجده یا تشهد واما هرگاه شک در رکوع
نماید بعد از میل بسجود وقبل از وصول بحد سجود در این احتیاط مقتضی
اینست که عود نماید ونماز را تمام نماید وبعد از فراغ اعاده
نماید وفرقی در این مقام نیست ما بین شک در رکن وغیر رکن
تفاوتی که هست اینست که اگر قبل از دخول در جزء دیگر مشکوک
فیه را بعمل آورد وبعد مشخص شد که بعمل آورده بوده است اگر مشکوک
فیه رکن است نماز باطل است واستیناف آن لازم واگر غیر رکن
است نماز صحیح است وفرقی نیست در آنچه مذکور شد ما بین نماز
واجبی ومستحبی واما شک در عدد رکعات بدانکه این شک اگر در
نماز دو رکعتی یا سه رکعتی است نماز باطل واستیناف لازم است
اگر بمجرد شک بدون توقف مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شد
خواه بعد از آن مظنه باحد طرفین بهم رسد یا نه بلکه هرچند قاطع شود
بحقیقت حال وهمچنین است هرگاه تامل نمود وبعد از تامل ظن یا قطع

باحد طرفین بهم رساند ظاهر این است که نماز او صحیح است واگر در حالت
چهار رکعتی باشد پس اگر مابین یک و دو است یا مابین یک و سه یا
مابین یک و چهار یا مابین یک و دو و سه و چهار نماز در جمیع
اینها باطل و استیناف آن لازم است در صورتیکه بعد از تروی
احد احتمالین مظنون نشود و با حصول ظن عمل بمقتضای آن لازم است
واگر شک میان دو و سه باشد یا میان دو و چهار یا میان دو و سه
و چهار پس اگر قبل از رفع راس از سجده ثانیه است نماز باطل است
واگر بعد از رفع راس از سجده ثانیه است نماز صحیح است در اول
بنا را بر سه میگذارد و بعد از اتمام یک رکعت ایستاده بجای آورد یا دو
رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده افضل بلکه احوط است و در ثانی
بنا را بر چهار میگذارد و بعد از سلام دو رکعت ایستاده بجای آورد
و در ثالث نیز بنا را بر چهار میگذارد و بعد از فراغ از سلام دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته بجای آورد و دو رکعت ایستاده را مقدم
میدارد بر دو رکعت نشسته واگر شک مابین سه و چهار است بنا را
بر چهار میگذارد و بعد از اتمام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجای آورد و دو رکعت نشسته افضل است واگر شک میان دو و پنج
است نماز باطل است واگر میان سه و پنج است پس اگر در حال رکوع
است یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع از آن
در سجده ثانیه یا بعد از رفع راس از آن نماز باطل است واگر قبل از

بلوغ

بلوغ بحد رکوع است ممکن است که بکوبم قیام را منهدم ساخته می
نشیند و شک او راجع میشود بدو و چهار و بعد از اکمال سجدتین و
حکم آن مشخص شد واگر شک میانه چهار و پنج است پس اگر در حال رکوع
یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن
یا در سجده ثانیه ظاهر این است که نماز باطل است واگر بعد از رفع راس
از سجده اخیره است بنا را بر چهار میگذارد و نماز را اتمام نموده بعد از آن
دو سجده سهو بعمل بیاورد واگر در حال قیام است قبل از شروع در
قرائة یا در اثنای قرائة یا بعد از فراغ از قرائة قبل از هوی بجهة
رکوع یا بعد از هوی و قبل از بلوغ بحد رکوع ظاهر اینست که در این
پنج صورت نماز صحیح باشد پس آن رکعت را منهدم ساخته می نشیند و شک
او راجع میشود به سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط دو سجده سهو
بجای آورد و احتیاط مقتضی اینست که بعد از اتمام نماز و نماز احتیاط
و سجده سهو اعاده اصل نماز را نماید و همچنین نماید در جمیع اقسام شک
که مذکور شد خواه شک مبطل بوده باشد یا نه اول میباید مکلف تامل و
تفکر نماید شاید متذکر امری شود که مفید قطع یا ظن باحد طرفین شود
بعد از تامل هرگاه ظن متعلق باحد طرفین شد لازم است عمل بمقتضای
مظنه بدانکه لازم است که در اقسام شکوک مذکوره عمل شود یا چنانکه
شد پس اگر غیر از این نماید و استیناف نماز نماید ظاهر این است که نماز او
باطل است واگر بعد از منافی نماز استیناف نماید ظاهر این است که نماز

نماید یا اعاده نماز اول بلکه دوم شاید اوفق باشد و هرگاه قبل از
شروع در نماز احتیاط مشخص شد که وقت نماز دوم مضیق است لازم
است که ترک نماز احتیاط را نموده مشغول بنماز دوم شود و اما کیفیت
قرائت نماز احتیاط پس ظاهر این است که مکلف مخیر است در قرائة
مابین جهر و اخفات و اخفات اوفق باحتیاط است و اما جواز اقتدا
در نماز احتیاط پس در آن چند صورت است اول آنست که امام و
ماموم هر دو شک نموده اند در نماز ظهر مثلا مابین سه و چهار
و امام اختیار دو رکعت نماز نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت ایستاده
ظاهر اینست که اقتدا جایز نیست دویم عکس اینست و این خالی از
اشکال نیست سیم آنست که هر دو اختیار دو رکعت نشسته نمایند
چهارم آنست که هر دو اختیار یک رکعت ایستاده نمایند در این صورت
ظاهر اینست که اقتدا جایز بوده باشد پنجم آنست که دو مکلف شک
کرده اند در نماز لکن یکی در میان دو و چهار و دیگری در میان سه
و چهار در اینصورت ظاهر اینست که اگر دوم اختیار یک رکعت ایستاده
نماید جایز باشد اقتدا نمودن باول که تکلیف او دو رکعت ایستاده است
و همچنین بالعکس و اما هرگاه اختیار دو رکعت نشسته نماید اقتدای
صاحب دو رکعت ایستاده بآن جایز نیست و عکس آن محل اشکال است
ششم آنست که احدهما شک در نماز ظهر کرده و دیگری در نماز عصر
ظاهر این است که حکم این مثل صور سابقه است در جواز و عدم جواز اقتدا

هفتم

هفتم آنست که نماز احتیاط را اقتدا نماید بغیر نماز احتیاط هشتم
عکس اینست و اقتدا در این دو صورت ثابت نیست بدانکه اگر قبل از شروع
بنماز احتیاط معلوم شد که آنچه بنا را بر آن گذارده مطابق واقع بوده
ظاهر اینست که حاجت بنماز احتیاط نیست واگر قبل از شروع بنماز
احتیاط مشخص شد خلاف آنچه بنا را بر آن گذارده مثل اینکه بنا را بر چهار
گذارده مشخص شد که سه بوده است ظاهر اینست که باز حاجت بنماز احتیاط
نیست بلکه برمیخیزد بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت نماز را بجای آورد
و بجهة زیادتی سلام سجده سهو بنماید واگر حقیقت حال بعد از صدور
حدث بوده باشد ظاهر اینست که لازم است اعاده نماز بعد از طهارة
و چنین است حال در هر منافی که سهوا و عمدا موجب بطلانست مثل استدبار
واگر در اثنای نماز مشخص شد که آنچه بنا گذارده مطابق واقع بوده
نماز او صحیح است و صحت آن موقوف باتمام نماز احتیاط نیست لکن
اتمام نماز احتیاط بنماید به نیت نافله اگرچه رکعت واحده بوده باشد
واگر در اثنای نماز مشخص شد که آنچه بنا گذارده مخالف واقع است
ظاهر اینست که اتمام نماز احتیاط کفایت میکند خواه اختیار موافق
نموده مثل اینکه مشخص شد که نماز سه رکعت بوده و اینشخص یک رکعت
ایستاده را اختیار نموده یا اختیار مخالف بمنزله موافق را نموده باشد
مثل اینکه اختیار دو رکعت نشسته را نموده و هرگاه آنچه اختیار نموده
مخالف یا ناقص بوده باشد مثل اینکه در صورت مفروضه یعنی در شک

استیناف نموده صحیح است لکن اتم است و بنا بانکه هرگاه یکی از اقسام
شکوک مذکوره عارض شود در حق کسیکه تکلیفش نماز نشسته باشد پس
هرگاه شک دیند دو سه باشد ظاهر این است که اکتفا بیک رکعت نشسته
تواند نمود وهم چنین در شک میان دو و سه و اگر میان دو و چهار است
اکتفا مینماید بدو رکعت نشسته و اگر میان دو و سه و چهار است اکتفا
مینماید بسه رکعت نشسته بدو سلام باین نحو که دو رکعت بیک سلام
و دو رکعت دیگر بیک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است
و اگر در حالت نماز متمکن از قیام نبوده و بعد از فراغ از نماز متمکن
باشد ظاهر این است که حکم این شخص در نماز و وصف قیام و جلوس
در نماز احتیاط حکم کسی است که متمکن از قیام بوده باشد در هر دو
حالت و اگر در حالت نماز متمکن از قیام بود و در حالت اراده نماز احتیاط
متمکن از قیام نبوده باشد ظاهر اینست که حکم این شخص حکم کسی است که
متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده باشد و اما کیفیت نماز احتیاط
پس بدانکه ظاهر این است که این نماز مستقل است معتبر است در او نیت
و تکبیرة الاحرام نیت چنین مینماید که اتیان یک رکعت نماز ایستاده مثلا
مینمایم بجهة شکی که از من صادر شده است در میان سه و چهار مثلا
واجب قربة الی الله بعد از ان تکبیرة الاحرام میگوید بعد از ان شروع
مینماید بقرائة حمد و قرائت سوره ثابت نیست و ظاهر اینست که حمد متعین
بوده باشد و عدول از حمد بتسبیحات اربع جایز نباشد بدانکه لازم است

مبادرت بنماز احتیاط بعد از فراغ از تسلیم بدون فاصله خواه نماز ادائی
بوده باشد یا قضائی بلکه باید قبل از تکبیرات بعد از تسلیم بوده باشد
بلکه میتوان ادعا نمود که بعضی از ادعیه و اذکار و قران که در اثنای نماز
خواندن انها جایز بود در اینمقام یعنی بعد از تسلیم و قبل از نماز احتیاط
جایز نبوده باشد و ظاهر اینست که جایز نیست که مکلف عمدا حدث از خود
صادر نماید قبل از نماز احتیاط و هرگاه اتفاق افتاد حدثی از مکلف
صادر شد اقوی عدم بطلان نماز است بلکه لازم است بعد از عمل آوردن
طهارت که نماز احتیاط را بجا اورد و احتیاط مقتضی اعاده اصل نماز است
بعد از فراغ از نماز احتیاط بلکه چنین است حال اگرچه حدث عمدا بوده
باشد پس موجب بطلان اصل نماز نمیشود اگرچه در اینصورت اثم است
بجهة اخلال بمبادرة وهم چنین است حال در جمیع منافیات نماز بلکه
حکم بحرمت تکلم فی الجمله که منافی با مبادرت بنماز احتیاط بوده باشد
نمیتوان نمود و ممکن است تفصیل مابین نقص در صلواة و عدم ان در
اول حکم شود ببطلان نماز مثل حدث و استدبار بر خلاف ثانی و بدانکه
هرگاه نماز احتیاط را فراموش نمود و بعد از شروع بصلوة لاحقه متذکر
شد پس اگر وقت صلوة لاحقه مضیق است پس قطع ان جایز نیست و عدول
بنماز احتیاط هم جایز نیست و بعد از اتمام ان نماز نماز احتیاط را بعمل
میاورد و اگر وقت ان موسع است ظاهر این است که اتمام ان نماز باز
جایز بلکه لازم است و بعد از اتمام نماز احتیاط را بعمل اورد لکن اگر احتیاط

میان سه و چهار احتیاط یک رکعت ایستاده را نمود و قبل از فراغ از این
یک رکعت متفطن شد که نماز او دو رکعت بوده ظاهر این است که در اینصورت
باید رکعت دیگر را علاوه نماید بر ان یک رکعت که شروع نموده بود بعد از
اتمام و زیادتی نیت و تکبیره مضر نخواهد بود و مثل اینکه در شک دو
و چهار بنا را بر چهار گذارده بعد از تسلیم شروع نمود بدو رکعت نماز
ایستاده و در اثنای نماز متفطن شد که نماز او سه رکعت بوده پس اگر
قبل از دخول در رکعت ثانیه است دور نیست که اتمام همان رکعت
کفایت کند در حکم بصحت نماز بلکه لازم باشد که چنین نماید و همچنین است
حال اگرچه در قیام رکعت ثانیه عالم شود بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ
از قرائت حمد مادامیکه برکوع رکعت ثانیه داخل نشده باشد لکن در
اینحال قیام را منهدم نموده بنشیند اتیان بتشهد و تسلیم نماید و اتیان
بسجده سهو نماید بجهة زیادتی احتیاطا و اینها همه در صورتیست
که منافی از منافیات نماز که مبطل باشد سهوا و عمدا بعد از تسلیم و
قبل از شروع بنماز احتیاط از مکلف صادر نشده باشد و اگر چنین
منافی در انوقت از مکلف صادر شده ظاهر این است که نماز باطل بوده
باشد پس استیناف نماز بعد از تبین حقیقت حال لازم خواهد بود
و اما اگر عالم بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه شد پس
حکم این دارد که عالم بحقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت
و ان مذکور خواهد شد و اگر بعد از فراغ از نماز احتیاط متفطن شد

که انچه بنا بر ان گذارده مطابق واقع بوده نماز او صحیح است و نماز احتیاط
بمنزله نافله خواهد بود و اگر در اینحال متفطن شد که انچه بنا گذارده مخالف
واقع بوده در اینمقام نیز همان تفصیل سابق جاریست باین نحو که هرگاه بعد از
ظهور حقیقت حال و علم بتحقق نقصان در نماز و مخالفت باقی بر از نماز
احتیاط اگر انچه ناقص شده از نماز اکثر است از انچه اتیان نموده
از نماز احتیاط مثل اینکه شک در سه و چهار بوده بنا بر چهار گذارده
و احتیاط یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته را بعد از تسلیم نموده
بعد از فراغ از نماز احتیاط متفطن شد که دو رکعت از اصل نماز
کم بوده در اینصورت ممکن است که فرق گذارده شود میان انکه
این علم بحقیقت حال قبل از تخلل فعل منافی که مبطل صلوة بوده
باشد سهوا و عمدا بوده یا بعد اگر قبل بوده باشد بگوئیم که لازم است
برخیزد یک رکعت نماز دیگر اتیان نماید و بعد از تسلیم اتیان
بسجده سهو نماید احتیاطا و اگر بعد از تخلل چنین منافی بوده باشد
حکم شود ببطلان نماز و لزوم اعاده ان اگرچه احتیاط مقتضی اعاده
نماز در اول نیز هست و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده از انچه اتیان
نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و چهار بعد از اتیان بدو رکعت
نماز احتیاط متفطن شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس ظاهر این است
که نماز باطل و اعاده ان لازم باشد لکن با بقای وقت و اما هرگاه
وقت باقی نبوده باشد و تقصیری در اعاده نماز بعد از علم بحقیقت

حال نموده باشد حکم بوجوب قضاء نمیتوان نمود اگرچه احتیاط مقتضی
عدم اخلال بآن است و اما مترتب مشکوک پس عمل بمقتضای شک لازم
است و اگر مردد شود میان شک و ظن حکم آن حکم شک خواهد بود
و اما کثیر الشک بدانکه مراد از کثیر الشک چنانچه جماعتی از فقهاء ذکر کرده
اند آنست که در یکجا از سه شک کند یا در سه نماز متوالی سهو شک نماید
و این مختلف میشود باختلاف احوال انسان باعتبار جمع حواس و تفرق
آن گاه هست که باعتبار تفرق حواس مکرر شک میکند لکن این کفایت
نمیکند در صدق این معنی بلکه مرجع در این باب آنست که ملاحظه کرده
شود حال این شخص را نسبت بغالب افراد انسانی در اعتدال الاحوال
پس اگر بعد از ملاحظه غالب اشخاص در اعتدال الاحوال متحقق شد که
شک این بیشتر است آن وقت این شخص را کثیر الشک میگویند و اما حکم
کثیر الشک بدانکه کثیر الشک در جمیع موارد بنا را میگذارد بر تحقق
مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق آن موجب بطلان نماز شود در این
صورت بنا را بر عدم میگذارد و همینکه کثیر الشک شد در نمازی دیگر
اعتبار رو اتفاق دیگر او نیست و در جمیع موارد بنا را بر صحه میگذارد
و چنانچه شک او در نماز اعتباری ندارد همچنین است در شرایط نماز
و هر گاه کسی کثیر الشک است در نماز نه در شرایط نماز آیا حکم آن در
شک در شرایط حکم کثیر الشک است یا نه حکم در مسئله خالی از اشکالی
نیست اگرچه ظاهر آنست که حکم شک در شرایط در این صورت

حکم کثیر الشک نبوده باشد و بدانکه اگر کثیر الشک ظن او متعلق شود بتحقق
امر مبطل حکم ظن او حکم شک است و بنا را بر عدم میگذارد و همچنین اگر
مظنون عدم چیزیست که انتفای آن مبطل است بنا را بر وجود میگذارد
مجملاً حکم کثیر الشک بنا بر اتیان مشکوک فیه و عدم اعتنای بآن شک است
پس هر گاه خلاف آن نماید باین معنی که اتیان بمشکوک فیه نماید نماز
او صحیح نخواهد بود بحث در حکم مظنه است بدانکه ظن یا متعلق بنفس
صلوة است یا بشرط صلوة یا بجزء صلوة اگر متعلق بنفس صلوة است پس اگر
وقت باقیست و مظنون او آنست که نماز را بجا آورده است پس اگر این
ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه است مثل اینکه دو نفر عادل اخبار
نمود باینکه نماز را بعمل آورده اعتماد بآن مظنه میتوان نمود و همچنین است
هر گاه عادل واحد اخبار نماید بصدور نماز و اگر مستند بسبب شرعی
نبوده باشد اعتماد بآن مظنه نمیتوان نمود بلکه لازم است که نماز را بجا
آورد و اگر بعد از انقضاء وقتست پس اگر ظن متعلق بصدور نماز است
ظاهر آنست که حکم بوجوب قضا نتوان نمود و اگر متعلق بعدم صدور باشد
پس اگر مستند بسبب شرعی است مثل اخبار دو نفر عادل قضاء آن
نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین باشد اگرچه مستند باخبار عادل
واحد بوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی نبوده باشد حکم بوجوب
قضا مشکل است لکن احتیاط عدم اخلال بقضا است اگرچه اتیان بنماز
در وقت مظنون بوده باشد لکن در صورتی که ظن مستند باخبار عدلین

بوده باشد ولکن ظن متعلق بشرط نماز است پس اگر متعلق بانتفاء آن
وقبل از شروع در نماز است تحصیل ان شرط لازم است و با عدم آن
اشتغال بنماز جایز نیست بلکه در صورت شک هم چنین است چنانچه سابقا
مذکور شد و هرگاه ظن تحقق حدث داشته باشد که مستلزم ظن بانتفای
طهارة ثوب یا بدنست پس اگر این ظن مستند بسبب شرعی است مثل اخبار
دو عادل بلکه یک عادل یا بیش از این عالم بود بنجاست ثوب یا بدن حال
باعتبار باعث علم رفع شک لکن مظنه نجاسة حاصل است اجتناب لازم
است و اگر ظن ابتدائی بوده باشد مثل اینکه جامه از کسی گرفت مظنون
اینست که این شخص اجتناب از نجاست نمینماید یا نجاستی در جائی ترشح
نمود ظن بوصول ان ببدن مصلی یا ثوب ان حاصل شد اجتناب لازم
نیست و همچنین است ظن بحدث در صورتیکه مسبوق بوده باشد
بقطع بطهارة و هرگاه ظن بعد از فراغ از نماز بوده باشد مطلقا اعتنا
بان نیست و حکم ظن در اینمقام حکم شک بعد از فراغ از عمل است
مگر در صورتیکه این ظن نسبت بتحقق حدث بوده باشد و مظنه مستند
باشد بسبب شرعی مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از فراغ از نماز
ظهر دو نفر عادل اخبار نمود که نماز تو با حدث بود در این صورت
ظاهر اینست که اعاده نماز بعد از اتیان بوضوء لازم بوده باشد
و همچنین است حال در قبله در صورتیکه عدلین اخبار نمایند که نماز
در خلاف قبله شد است یا بجانب مشرق یا مغرب واقع شده لکن بشرط

بقای

بقای وقت نماز در اینصورت تلافی نماز بکند بعمل آورده لازم است
و در غیر این دو صورت اعاده آن لازم نیست مثل اینکه مظنون او شد
که در حال نماز ملبوس او از جمله لباسی بود که نماز در ان صحیح نبوده
یا مظنه بهم رسید که اخر سجده بران نموده سجده بان جایز نبوده است
یا در حال نماز بدن او یا ثوب او نجس بوده در جمیع این صور اعتنا
بان مظنه نیست اگرچه مستند بوده باشد باخبار عدلین بلکه حال چنین است
اگرچه علم حاصل شود و اما ظن بانتفای شرط پس اگر در اثنای نماز
است پس اگر مظنه بانتفای طهارت ثوب یا بدن بوده باشد مطلقا
التفات بان مظنه نیست در صورتیکه مستند بسبب شرعی نبوده باشد
و اگر مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار
نمود بنجاست ثوب او پس اگر نزع ان لباس ممکن بوده باشد بنحویکه
مستلزم فعل کثیر نبوده باشد لازم است نزع ان ثوب نجس نموده
اتمام نماز نماید و اعاده نماز ضرور نیست اگرچه مشخص شود که
در حین شروع در نماز این نجاست بوده باشد بشرط انکه بعد از اخبار
عدلین بنجاست ثوب سکون نموده مباشر فعلی از افعال نماز نشود
تا نزع ان ثوب نماید والا نماز باطل خواهد بود و استیناف لازم
است و اگر اخبار بنجاست در اثنای نماز نسبت ببدن مصلی بوده باشد
پس اگر تطهیر ان در اثنای نماز ممکن بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل
منافی نبوده باشد لازم است که تطهیر نماید و نماز صحیح خواهد بود لکن

بشرطیکه مذکور شد والا نماز باطل و استیناف آن لازم است واگر هیچیک
از نزع ثوب و تطهیر ممکن نبوده باشد مگر بعد از ارتکاب فعل منافی در این
صورت قطع نماز لازم است و استیناف آن متعین است و اگر مظنه بانتفاء
طهارة از حدث بوده باشد پس اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد
متعین است قطع نماز و استیناف آن بعد از طهارت و اگر مستند بسبب
شرعی نبوده باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم بطهارة بوده باشد حکم
ببطلان نماز ممکن نیست بلکه ظاهر اینست که این شخص شرعا متطهر است
پس نماز محکوم بصحت است و اما سایر شروط مثل اینکه در اثنای نماز
شک کرد که جامه او از جمله لباسی است که نماز در آن صحیح است یا نه و
مظنون عدم صحت شد یا مظنون شد که مکان غصبی است در این صورت
اگر ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد اجتناب لازم خواهد بود
والا لازم نیست و اما هرگاه چنین فرض در محل سجده متحقق شود
یعنی مظنون این شد که سجود بر این چیز جایز نیست پس بنحوی که در
سابق ذکر شد محکوم بصحت است و در لاحق ظاهر این است که اجتناب
لازم بوده باشد پس وضع جبهه نماید بغیر آن و با عدم امکان قطع
نماز نماید و اما ظن تحقق شرط پس اگر این ظن قبل از شروع در نماز است
و مستند است بسببی از اسباب شرعیه متبع است مطلقا و اگر مستند
بسبب شرعی نیست پس اگر هریک از حدث و خبث در حالت سابقه
مقطوع به بود ظاهر این است که اکتفا بچنین مظنه نتوان نمود و هرگاه

تحقق

تحقق هریک از حدث و خبث در سابق مشخص نبوده باشد بلکه قاطع
بر خلاف آن بود مثل اینکه ایشان بوضو یا غسل نموده بود و حال
آن طهارة مظنون البقاست یا تطهیر از خبث نموده باشد و بقای
آن مظنون شد در نظرا و در این صورت بی اشکال عمل بآن
مظنه میتواند نمود بلکه چنین است اگرچه ظن مبدل بشک شود
بلکه در دو صورت که چنین بوده باشد اگرچه مبدل بوهم شده باشد
و اگر ظن شد بتحقق شرایط در اثنای نماز بوده باشد یعنی در حین
شروع بنماز قطع بتحقق شرایط داشت و در اثنای نماز قطع آن
بدل بظن شد ظاهر این است که عمل بمقتضای آن ظن میتواند
نمود اگرچه مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد و اگر ظن
بتحقق شرایط بعد از فراغ از نماز باشد معلوم شد سابق بر این
که شک بعد از فراغ اعتنائی باو نیست پس حاصل ظن معلوم است
و اما اگر ظن متعلق بجزء صلوة است پس اگر ظن دارد باتیان
جزئی از اجزاء نماز مثل تکبیرة الاحرام یا قراءت یا بعض اجزاء آن
یا رکوع یا سجود و هکذا عمل بمقتضای آن مینماید خواه قبل از
دخول در رکن باشد یا بعد از آن پس لازم نیست عود بآن جزء
بلکه جایز نیست مطلقا خواه آن جزء رکن بوده باشد یا غیر رکن
و اگر ظن دارد باخلال جزء پس اگر این مظنه قبل از دخول در رکن
است عود بآن جزء لازم است خواه داخل در جزء دیگر شده باشد

باشد واگر حصول این مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد پس اگر
آن مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد نماز صحیح است وعود
بان جایز نیست واگر رکن بوده باشد ظاهر این است که نماز باطل
واستیناف آن لازم است واما هرگاه ظن متعلق بوده باشد
بعدد رکعات ظاهر این است که در اینجا نیز بنا بر مظنون میگذارد
در جمیع صلوات خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح
وظهرین وعشاء در سفر یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی
ودر نماز چهار رکعتی خواه متعلق برکعتین اولیین بوده باشد
یا رکعتین اخیرتین واما اگر ظن حاصل شود بعد از فراغ این که
بعض ارکان را اخلال نموده یا زیاد نموده یا مظنون او این شد
که یک رکعت زیاده نموده یا کم نموده پس اگر بعد از فراغ از نماز
بدون فاصله این مظنه بهم رسید اگر غیر رکن است نماز صحیح است
واگر رکن بوده باشد نماز باطل است مگر در صورتیکه مظنون
اخلال بدو سجده در رکعت اخیره باشد در این صورت اعاده نماز
لازم نیست بلکه دو سجده را بعمل می آورد وبعد از آن تشهد و
سلام را بجا می آورد واگر ظن بعد از تحقق فصل حاصل شود ظاهر
این است که نماز صحیح بوده باشد واعاده نماز ضرور نبوده باشد
مبحث در احکام سهو است بدانکه سهو یا در شرایط نماز است
یا در اجزای آن وعلی التقدیرین یا متذکر میشود در اثنای نماز

یا بعد از فراغ از نماز پس در این مقام چند مبحث است اول
در شرایط نماز است که متذکر آن شده باشد در اثنای نماز و
این بر چند قسم است اول سهو است در طهارت از حدث
مثل اینکه شروع در نماز نمود باعتقاد اینکه با وضو است ودر
اثنای نماز متذکر شد که وضو نداشته است نماز باطل است و
همچنین است حال غسل وتیمم دویم سهو در طهارت از خبث یعنی
که عالم بود بنجاست در ثوب یا بدن خود وغافل شد از تطهیر آن
قبل از شروع در نماز ودر اثنای نماز متذکر شد که ثوب او
یا بدن او نجس بود یا عدم ازاله آن نجاست شروع بنماز نموده
در این صورت نیز ظاهر این است که نماز باطل باشد سیم
سهو در قبله است پس اگر در اثنای نماز مشخص شد که انحراف
نماز را نموده پشت بقبله بوده یا جنوبی یمین یا یسار بوده ظاهر
این است که نماز صحیح بوده باشد ولکن لازم است بعد از اطلاع
بلا فصل متوجه سمت قبله شود ودر حین توجه اشتغال بافعال
واجبه نماز ننماید بلکه افعال مستحبه نیز چنین است چهارم
سهو است در چیزیکه سجده بران نموده سجده بران جایز نبوده
پس اگر مطلع شد بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجود نماز او
صحیح است لکن اگر در سجود نماز که باقی مانده باشد سجده بران
جایز نیست بلکه اگر بعد از اطلاع متعمدا سجده بران نماید نماز

باطل خواهد بود و اگر در حین سجده عالم بحقیقت حال باشد پس اگر
بعد از فراغ از ذکر واجب نماز او صحیح است و اگر قبل از اتیان
بذکر واجب پس یا متمکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجود
بران صحیح بوده باشد یا رسانیدن آنچیز را بجبهه یا نه اگر ممکن
بوده باشد چنین نماید بعد از ان ذکر را بعمل آورد و اولی است بانکه
از رسانیدن جبهه بان چیز را مقدم بدارد بر رسانیدن ان
چیز را بجبهه مگر در صورتیکه از موضعی که سجده بر ان جایز بوده باشد
بلندتر بوده باشد از موضعیکه جبهه بران واقع شده در اینصورت
اولی است که آنچیز را برساند بجبهه بعد از ان ذکر را بعمل آورد و
اگر متمکن از این نبوده باشد پس اگر این امر در سجده اخری نماز متحقق
شده لازم است که ذکر را بعمل آورده نماز را اتمام نماید و اگر در غیر
سجده اخری بوده باشد خالی از این نیست که بعد از رفع راس متمکن
خواهد بود از تحصیل ما یصح السجود علیه با عدم ارتکاب فعل منافی
یا نه اگر متمکن بوده باشد لازم است که ذکر را بعمل آورد در همان
حالت و بعد از رفع راس تحصیل ما یصح السجود علیه نموده وضع
جبهه بران نماید و در سجودات باقیه و اگر متمکن نبوده باشد
قطع نماز لازم است در همان حالت سجود و اتیان بذکر سجود در
ان حالت بقصد اتمام نماز جایز نیست بلکه لازم است قطع نماز
نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید مگر

درصورتیکه

درصورتیکه فرض شود که اینواقعه در ضیق وقت بوده باشد بحدیکه اگر
قطع نماز نماید بجهة تحصیل ما یصح السجود علیه درک نماز را در وقت
نتواند نمود در این صورت همان سجده را بهمان حالت که هست
تمام نموده در بقیه سجودات سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان
و با عدم سجود از چنین ثوب سجود بر ثوب معمول از غیر نماید و
با عدم تمکن سجود بر ثوب سجده بر کف نماید **پنجم** سهو است
در مکان باین معنی که باعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نموده
و در اثناء نماز مطلع شد که مغصوب بوده پس قطع نماز متعین است
و استیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه
وقت مضیق بوده باشد پس آنچه از نماز که بعمل آورده است صحیح است
و بقیه نماز را در حین خروج از مکان مغصوب بعمل می آورد
ششم سهو در لباس است پس اگر در اثنای نماز متحقق شد
که لباس او لباسی است که نماز در ان جایز نیست و جاهل بوده پس
اگر نزع ان ممکن است بنحویکه موجب فعل منافی نشود نزع نموده
اتمام نماز نماید و الا قطع نماید و استیناف نماز را با تلبس
بلباس بی عیب نماید **مبحث دویم** در حکم سهو در شرایط
نماز است که متذکر بان شده باشد بعد از فراغ از نماز و این
چند قسم است **اول** سهو از طهارت از خبث است باین معنی که
مطلع بر نجاست در ثوب یا بدن خود بود و در حین شروع

در نماز غافل شد از ازالهٔ آن و بعد از فراغ از نماز متذکر شد
دویم سهو از طهارت از حدث است باین معنی که باعتقاد وضو
داشتن داخل در نماز شد و بعد از فراغ خلاف آن ظاهر شد
در این دو صورت نماز باطل است اگرچه بعد از انقضای وقت
متذکر شود و هم چنین است حال در غسل و تیمم سیم در قبله است
باین معنی باعتقاد اینکه این سمت سمت قبله است نماز را بعمل آورد
بعد از فراغ از نماز مشخص شد که اشتباه نموده پس اگر نماز ما بین یمین
و یسار واقع شده نماز او صحیح است و اگر بسوی یمین و یسار یا بخلاف
جهت قبله شده است پس اگر در وقت عالم بحقیقت حال شد اعاده نماز
لازم است و اگر بعد از انقضای وقت شد لازم نیست لکن احتیاط
متحقق عدم اخلال بقضا است چهارم سهو از ما یصح السجود
علیه است باین معنی باعتقاد اینکه این چیز چیزیست که سجده بر آن صحیح است
سجده نمود بعد از فراغ از نماز مشخص شد خلاف آن در این صورت
نماز صحیح است مطلقا اگرچه عالم بحقیقت حال با بقای وقت بوده
باشد پنجم سهو در لباس است ششم سهو در مکان باین
معنی که در حال نماز معتقد این بود که این لباس لباسی است که نماز
در آن صحیح است و هم چنین است حال در مکان و بعد از فراغ از نماز
مشخص شد خلاف آن در هر دو صورت نماز صحیح است اگرچه متمکن
از اعادهٔ آن در وقت بوده باشد هفتم سهو در اجزای صلوة است

یاد

یا در امری که متعلق باجزای صلوة بوده باشد و متذکر بآن شد در
اثنای نماز و این بر دو قسم است اول آنست که عود بآن جایز
نیست اگرچه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکن و این اخلال
مبطل نیست در اجزای صلوة مثل حال تکبیرة الاحرام یا حال قرائت
حمد و سوره یا در حال اتیان بذکر رکوع و سجود پس هرگاه کسی
اخلال بطمأنینه در یکی از اینها که مذکور شد نماید سهوا و متذکر
شد بر این مطلب عود بجهت تدارک آن لازم بلکه جایز نیست اگرچه
متذکر شود باین قبل از دخول در فعل دیگر و همچنین هرگاه اخلال
نماید سهوا بکیفیت معتبره در قرائت مثل اینکه اخلال بجهر نمود در
صلوة جهریه یا اخلال باخفات نماید در مواضع اخفات بعد از آن
متذکر بآن شد عود بجهت تدارک آن لازم بلکه جایز نیست اگرچه قبل از
اشتغال بفعل دیگر بوده باشد و هم چنین است حال در ذکر رکوع
و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع و سجود متذکر شود
بآن بعد از رفع راس از رکوع و سجود عود برکوع و سجود بجهت
تدارک ذکر جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است دویم
آنست که عود بجهت تلافی آن لازم است هرگاه متذکر شود باخلال
قبل از دخول در رکنی که بعد از آنست و این مثل اخلال بقرائت
حمد کلا او بعضا هرگاه متذکر شد بآن قبل از دخول در رکوع و
همچنین بسجود هر دو یا یکی و تشهد کلا او بعضا پس هرگاه قبل از دخول

در رکوع رکعت ثانیه متذکر شد که دو سجده یا یک سجده را در رکعت
اولی فراموش نموده لازم است عود نماید و سجده منسیه را بعمل آورد
بعد از اتیان سجده اتیان بقرائت نموده نماز را تمام نماید
و هم چنین هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد که اخلال
ببعضی از آیات حمد یا ببعضی از کلمات حمد نموده بلکه اخلال بحرکت
یا سکون نیز چنین است در این صور لازم است عود نماید و تلافی
منسی نموده اعاده ما بعد آن نماید و اما هرگاه بعد از دخول در
رکوع یا رکن دیگر متذکر شود بآن پس این منسی بر دو قسم میشود
یک قسم آنست که موجب بطلان نماز است استیناف آن لازم است
و این در صورتیست که منسی رکنی از ارکان نماز بوده باشد مثل
اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده یا دو سجده از یک رکعت را فراموش
نموده بعد از دخول در رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده
بعد از دخول در سجود متذکر شد اگرچه دخول در سجده اولی بوده
باشد قسم دویم آنست که موجب بطلان نماز نمیشود لکن
تلافی آن بعد از فراغ از نماز لازم است با سجده سهو و آن مثل
یک سجده سهو که فراموش نمود یا تشهد را فراموش نموده و متذکر
نشد مگر بعد از دخول در رکوع در این صورت نماز صحیح اتمام نماز
نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل لازم است که اتیان بمنسی نموده
ظاهر این است که امر در اجزای تشهد و صلوات در تشهد نیز چنین

بوده

بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی چهار سجده را فراموش نماید
در هر رکعتی یک سجده را متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکعت دیگر
و در رکعت اخیره بعد از فراغ بچهار سجده منسیه بوده باشد و اما
هرگاه میداند دو سجده را فراموش کرده لکن نمیداند دو سجده از
یک رکعت است یا از دو رکعت نماز باطل و استیناف آن نماز لازم است
قسم ثانی فیما عدای اخیر در این دو قسم مذکور مسئله پس هرگاه
کسی در نماز چیزی را اخلال نماید و آن منسی از ارکان نماز نبوده
باشد و هم چنین تشهد و سجده نبوده باشد و اجزای تشهد و
صلوات نیز نبوده باشد و متذکر بآن نشود مگر بعد از تجاوز از
محل در این صورت نماز صحیح و تدارک منسی بعد از فراغ از نماز
واجب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده کلا یا بعضا
یا تسبیحات اربع را فراموش نموده یا طمانینه را در هر حالتی از
احوال نماز که بوده باشد فراموش نموده یا رفع راس از رکوع را
فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده یا ذکر در
سجده را فراموش نموده متذکر نشد مگر بعد از رفع راس از سجده
در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از فراغ از نماز اتیان منسی
لازم نیست تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است در سه بحث
آنکه لازم است در اجزای منسیه که تلافی آن بعد از فراغ از نماز است
اخیر را که لازم بود در حال نماز از طهارت از حدث و خبث

وتوجه قبله وستر عورت واباحه مکان ولباس وغیر ذلك ولازم است
مبادرت بان وجایز نیست که مرتکب شود قبل از اتیان بجزء منسی
بجزئی که ارتکاب او در اثنای نماز جایز بود مبحث دویم
آنست که هرگاه منسی یک سجده باشد وشك کند بان قبل از رکوع
وعود جهة تدارك سجده منسیه مینماید پس اگر علم دارد که جلوس
بعمل آورده بوده است اگرچه بقصد جلسه استراحت بوده باشد
واجب نیست که بعد از عود وقبل از دخول در سجده بنشیند واگر
علم دارد که اخلال بان جلوس نموده است واجبست که بنشیند
وبعد از ان سجده را بعمل آورد واگر شك داشته باشد پس این
شك اگر در حال قیام بود یا در حال تدارك جلوس لازم نیست
واگر بعد از هوی جهة سجود بهم رسیده لازم است که بعمل آورد
مبحث سیم آنست که هرگاه کسی رفع راس از رکوع را فراموش
نمود تا زمانی که جبهه را بمحل بگذارده متذکر شد ظاهر این
است که لازم است عود نماید بعد از قیام وانتصاب وطمانینه
انوقت بسجود رود واما هرگاه اخلال بطمانینه بعد از رفع راس
نموده باشد سهوا ومتذکر بان شود بعد از جلوس جهة سجود ظاهر
این است که عود جهت تدارك طمانینه لازم نیست بلکه جایز نبوده باشد
چهارم هرگاه متذکر شد بسجده منسیه در رکعت اخیره قبل از
اتیان بصیغه سلام مخرج از نماز ظاهر اینست که عود جهة عمل آوردن

سجده منسیه لازم است وهرگاه متذکر شود بعد از اتیان بصیغه
سلامی که مخرج از نماز است نماز صحیح است واتیان بسجده منسیه
فقط لازم خواهد بود وهمچنین است حال در تشهد منسی در رکعت
اخیره بتاریخ شهر ربیع الثانی ۱۲۳۶

بحسب الفرموده عالیجناب سیادت ونجابت پناه آقازاده آمیرزا آقا سید جعفر بن
عالیجناب معلی القاب سیادت ونجابت پناه حاجی محمد میرزا شریف کهف الحاج
والمعتمرین زائر رسول الثقلین حاجی میر محمد علی تاجر کاشانی طول الله عمره
کتبه الحقیر الفقیر المحتاج الی رحمة الله تعالی
ابن مرحوم حاجی غلامعلی التبریزی
کاشانی المسکن علیمحمد
الملقب بافخان
بتاریخ چهارشنبه سیم ماه ذیحجه الحرام
در سنه ۱۲۵۳ یکهزار ودویست وپنجاه وسه